

اقتصاد سیاسی به زبان ساده

محمدرضا قربانی

موضوع : اقتصاد سیاسی به زبان ساده

نویسنده : محمدرضا قربانی

ناشر: انتشارات پیوند

قیمت : 230 ریال

چاپ اول

فهرست مطالب

7	بخش اول
7	انسان ها به یکدیگر نیاز دارند :
9	تولید چیست ؟
15	ماده ی خام چیست ؟
18	وسایل تولید :
19	روابط تولید یا مناسبات تولید چیست ؟
25	توزیع یعنی چه ؟
26	مصرف چیست ؟
29	اقتصاد سیاسی چیست ؟
29	شیوه های تولید قبل از سرمایه داری
29	نیروهای مولد در جامعه اشتراکی اولیه :
33	مناسبات تولید در جامعه ی اولیه :
35	اقتصاد طبیعی یا اقتصاد جنسی :
36	جامعه ی اشتراکی به سوی نابودی :
39	برده داری :
41	نیروهای مولد در نظام برده داری :
42	مناسبات تولید در نظام برده داری :
47	تضادهای های نظام برده داری و سقوط این نظام :
48	قیام بردگان :
48	نظام فئودالی
49	قیام بردگان :
50	نیروهای مولده در فئودالیسم :
52	مناسبات تولید (روابط تولید) در جامعه ی فئودالی :
57	اساس تولید در فئودالیسم :
58	شهر در قرنهایی که فئودالیسم بر جهان حاکم بود :
59	اصناف :
60	رشد نیروهای مولده :
61	پیدایش تولید سرمایه داری :
63	قیامهای دهقانان در ایران :
65	قیامهای دهقانان در دیگر کشورهای جهان :
67	بخش دوم
67	سرمایه داری
67	فصل اول
67	تولید کالا
69	تولید کالایی :

73	ارزش مصرف چیست ؟
97	پول
99	عملکرد پول :
105	قانون ارزش :
106	فصل دوم
106	سرمایه و ارزش اضافی
106	انباشت ابتدایی سرمایه :
115	تولید ارزش اضافی :
123	سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر :
123	نرخ ارزش اضافی :
126	رشد سرمایه گذاری در صنعت :
130	دستمزد :
131	شکلهای مختلف مزد
137	فصل سوم
137	جمع شدن سرمایه در دست سرمایه داران ، زندگی کارگران را دشوار می کند :
137	باز تولید :
140	ترکیب ارگانیک سرمایه :
143	قانون عام انباشت سرمایه
143	درآمد ملی یعنی چه ؟
146	فصل چهارم
146	تقسیم ارزش اضافی میان استثمارگران :
146	گردش دایره وار سرمایه
147	منفعت سرمایه داران صنعتی :
148	نرخ سود :
149	نرخ سود متوسط :
151	قیمت تولید چیست ؟
154	سرمایه تجاری و سود تجاری :
155	تجارت داخلی :
156	تجارت خارجی :
157	سرمایه استقرایی :
158	بانک ها :
160	سود بانکی :
160	شرکت های سهامی :
162	اجاره ی سرمایه داری :
165	اجاره ی تفضیلی (اجاره برای زمین برتر) :
167	اجاره ی مطلق

168	فصل پنجم
168	بحران های سرمایه داری
168	اضافه تولید :
173	دوره های سرمایه داری و مراحل آن :
175	بحران های کشاورزی :
175	بحران ها و شدیدتر شدن تضادهای سرمایه داری :
176	فصل ششم
176	امپریالیسم
181	سرمایه ی مالی :
183	الیگارشوی مالی :
185	صدور سرمایه :

بخش اول

انسان ها به یکدیگر نیاز دارند :

روزی صنعتگری نیزه ای ساخت . نیزه ای که با آن انسان بتواند راحت شکار کند .



صنعتگر فکر کرد که چطور است خودش با نیزه ای که ساخته است برای شکار به جنگل برود .
در پی این اندیشه به جنگل رفت ، اما تا شب نتوانست هیچ حیوانی را شکار کند . صنعتگر نشست و فکر کرد و فکر کرد و فکر کرد ، تا به علت ناتوانی اش در شکار پی برد . پس با خود گفت :



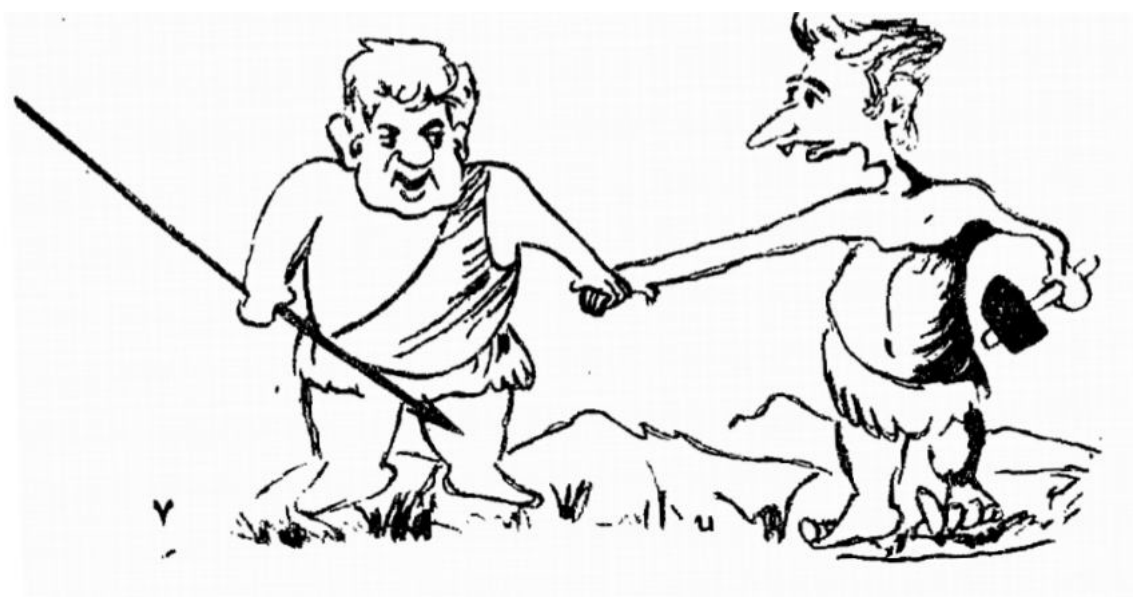
" آه ! ... چقدر بیهوده امروز وقتم را به هدر دادم . آخر من یک صنعتگرم و کارم ساختن نیزه است .
شکار کار شکارچی است . او است که فن و روش شکار کردن را میداند . صنعتگر همش کار نمیکند ،
اما وسایل خوبی برای شکار می‌سازد " .

از طرفی بشنوید همان روز که صنعتگر برای شکار به جنگل رفته بود ، شکارچی برای خریدن وسایل شکار به محل کار صنعتگر رفت ؛ ولی پر واضح است که صنعتگر را در آنجا نیافت . پس تصمیم گرفت به خود مشغول ساختن نیزه شود. اما تلاش او هم بیهوده بود ، زیرا بعد از صرف وقت بسیار زیادی توانست یک چیزی بسازد که فقط شکل شبیه



نیزه بود و با آن به راحتی نمی شد شکار کرد . او نیز با خود گفت : " من یک شکارچی هستم . ساختن نیزه کار صنعتگر است . صنعتگر به خوبی نیزه و سایر وسایل شکار را می سازد ، و من هم خوب می توانم شکار کنم . "

صنعتگر و شکارچی به یکدیگر احتیاج دارند و نمی توانند ارتباطشان



را با یکدیگر را قطع کنند . صنعتگر از این جهت به شکارچی احتیاج دارد که نیزه هایی را که می سازد بفروشد؛ و شکارچی نیز از این جهت به صنعتگر احتیاج دارد که برایش وسایل شکار بسازد ؛ و بدین ترتیب به حیات خود ادامه دهد .

تولید چیست ؟

انسان برای ادامه ی حیات خود مجبور است تولید کند ؛ اما چگونه ؟ آیا کسی میتواند تمام چیزهای مورد نیازش را به تنهایی تولید کند ؟



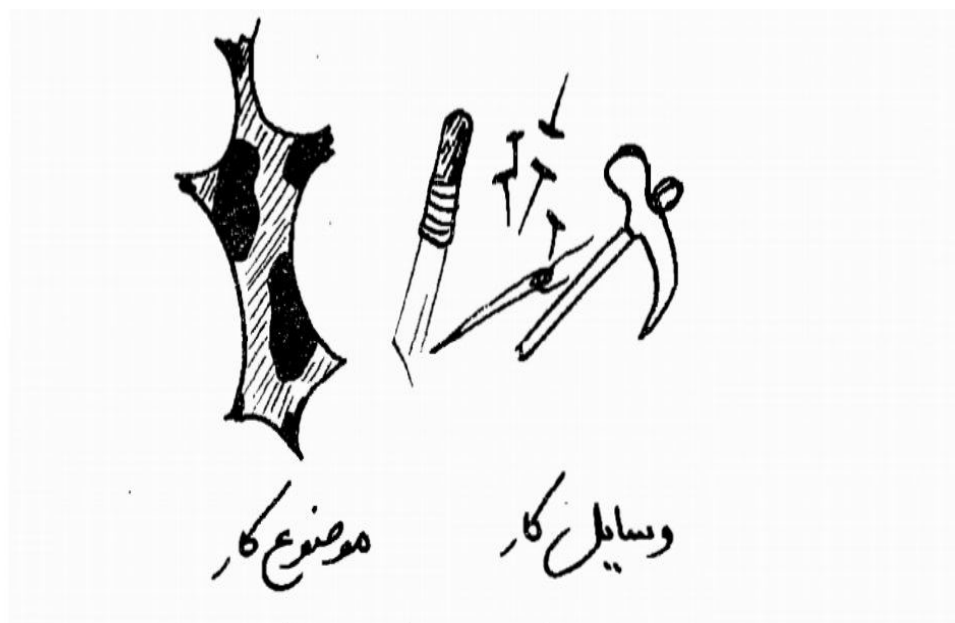
مثلاً یک کارخانه را در نظر بگیرید . در این کارخانه تمام چیزهایی که برای تولید لازم است وجود دارد . از ساختمان و ابزار مناسب برای تولید گرفته تا مواد خام و کمکی و غیره . اما آیا همین ها برای تولید کافی هستند ؟ اگر کارگران یکباره دست از کار بکشند ، این کارخانه با تمام وسایلش می تواند خود به خود کاری انجام دهد ؟ و یا کارگران بدون کارخانه و کلیه ی وسایل آن می توانند دست به تولید بزنند ؟

خیر ؛ چیزی به خودی خود تولید نخواهد شد ؛ و انسان نمی تواند دست روی دست بگذارد و بدون اینکه کاری انجام دهد کالاهای مورد نیازش را بسازد .

برای تولید ابتدا کار لازم است . علاوه بر کار ، موضوع کار وسایل کار نیز لازم می باشند . وقتی انسان می خواهد کالای خاصی را تولید کند ، ابتدا و قبل از هر چیز می داند که باید کار کند ؛ اما روی چه ؟ روی چه چیزی باید کار کند ؛ اما روی چه ؟ روی چه چیزی باید کار کند تا آن را تبدیل به کالای مورد نظرش نماید ؟



به آن چیزی که انسان باید روی آن کار کند تا تبدیل به کالای مورد نظرش گردد ، موضوع کار می گویند . مثلاً خیاط برای دوختن لباس ، روی پارچه کار می کند . پارچه موضوع کار است . اینجا یک مسئله دیگر باقی می ماند و آن اینکه آیا انسان میتواند با دست خالی موضوع کار را به وسیله ی کاری که انجام می دهد به کالای مورد نظر تبدیل نماید؟ انسان به وسایل کار احتیاج دارد تا بتواند با آن ها بر روی موضوع کار ، کار کرده و آن را تبدیل به کالای مورد نظر سازد .



بنابراین برای تولید سه شرط اساسی لازم است :

۱-کار : که عبارت است از فعالیت انسان .

ولی آیا هر فعالیت انسان کار نامیده می شود ؟ مثلاً بازی فوتبال هم یکی از فعالیت های انسان است ؛ آیا بازی فوتبال کار می باشد ؟



خیر ؛ پس کار چیست ؟

کار فعالیت آگاهانه انسان است .

بازی شطرنج یکی از فعالیت‌های آگاهانه ی انسان است ؛ زیرا هر کدام از طرفین بازی ، آگاهانه تلاش می نماید تا دیگری را شکست دهد .



حال آیا بازی شطرنج کار نامیده می شود؟

خیر؛ تعریف کامل و درست کار چنین است:

کار عبارت است از فعالیت آگاهانه و مفید انسانها برای دگرگون کردن مواد و مصالح طبیعت به منظور رفع احتیاجات. بدون کار ادامه ی زندگی برای انسان غیر ممکن است.



۲- موضوع کار : هر چیز را که انسان بر روی آن کار کند تا تبدیل به کالای مورد نظرش شود ، موضوع کار می گویند .

موضوع کار هم می تواند چیزهایی باشند که به طور مستقیم در طبیعت وجود دارند ، مانند زمین ، آب و غیره ؛ هم می تواند چیزهایی باشند که قبلاً روی آنها کار انجام شده . یعنی قبلاً انسان روی آنها کار کرده است .



وقتی زغال سنگ را به کارخانه های فولاد سازی برده و در کوره ی ذوب قرار می دهند تا از آن فولاد و آهن تهیه کنند ، می گوئیم زغال سنگ موضوع کار است و فولاد آهن محصول کار هستند .

برای کارگران کارخانه فولادسازی ، زغال سنگ موضوع کار و آهن و فولاد محصول کار می باشند

برای یک معدنچی که زغال سنگ استخراج می کند ، معدن زغال سنگ موضوع کار است و زغال سنگ محصول کار میباشد .



برای کارگران ماشین سازی ، فولاد و آهن موضوع کار هستند و ماشین محصول کار .

برای کارخانه های ریسندهی ، پنبه موضوع کار است و نخ محصول کار.



برای کارخانه های پارچه بافی ، نخ موضوع کار است و پارچه محصول کار.

برای خیاط ، پارچه موضوع کار است و لباس محصول کار.

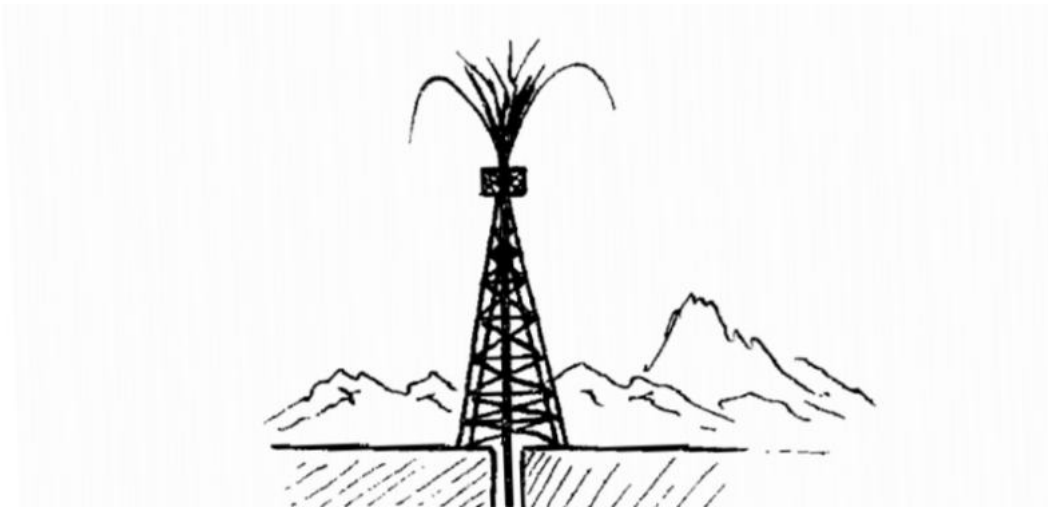


همانطور که قبلاً گفتیم موضوع کار می تواند چیزی باشد که به طور مستقیم در طبیعت یافت می شود ؛ و انسان برای به وجود آوردن آن کاری انجام نداده است ؛ مانند آب ، چوب درخت ، معدن های مختلف زمین و غیره ؛ و هم می تواند چیزی باشد که قبلاً انسان بر آن کار وارد کرده تا تبدیل به آن چیز مورد نظرش شده است ، مانند نخ که مثلاً قبلاً پنبه یا پشم بوده ؛ روی آن کار انجام شده تا تبدیل به نخ گشته است و یا پارچه که قبلاً نخ بوده و روی آن کار شده تا تبدیل به پارچه گشته است .

از مطالب بالا نتیجه ی دیگری می گیریم و آن اینکه هر چیز ممکن است در بعضی شرایط موضوع کار و در بعضی شرایط محصول کار باشد . مثل پارچه که برای خیاط موضوع کار است ، ولی برای کارگران پارچه باف محصول کار میباشد .

ماده ی خام چیست ؟

ماده ی خام موضوع کاری است که به طور مستقیم در طبیعت وجود ندارد ؛ مثلاً درخت ، آب ، زمین ، معادن و غیره موضوع های کاری هستند که به طور مستقیم در طبیعت وجود دارند و هیچ گونه کاری جهت به وجود آوردن و آماده کردن آنها انجام نگرفته است ، و به همین جهت ماده ی خام نیستند ؛ ولی زغال سنگ که پس از صرف مقداری کار، تراشیده و آماده شده از معدن استخراج می شود ، در کارخانه های فولاد سازی موضوع کار و ماده ی خام می باشد و غیره .



آیا زمین ماده ی خام است ؟

جواب : خیر چون به طور مستقیم در طبیعت وجود دارد و انسان هیچ کاری برای به وجود آوردن آن انجام نداده است. آیا زمین موضوع کار می باشد .

آیا زمین موضوع کار می باشد ؟

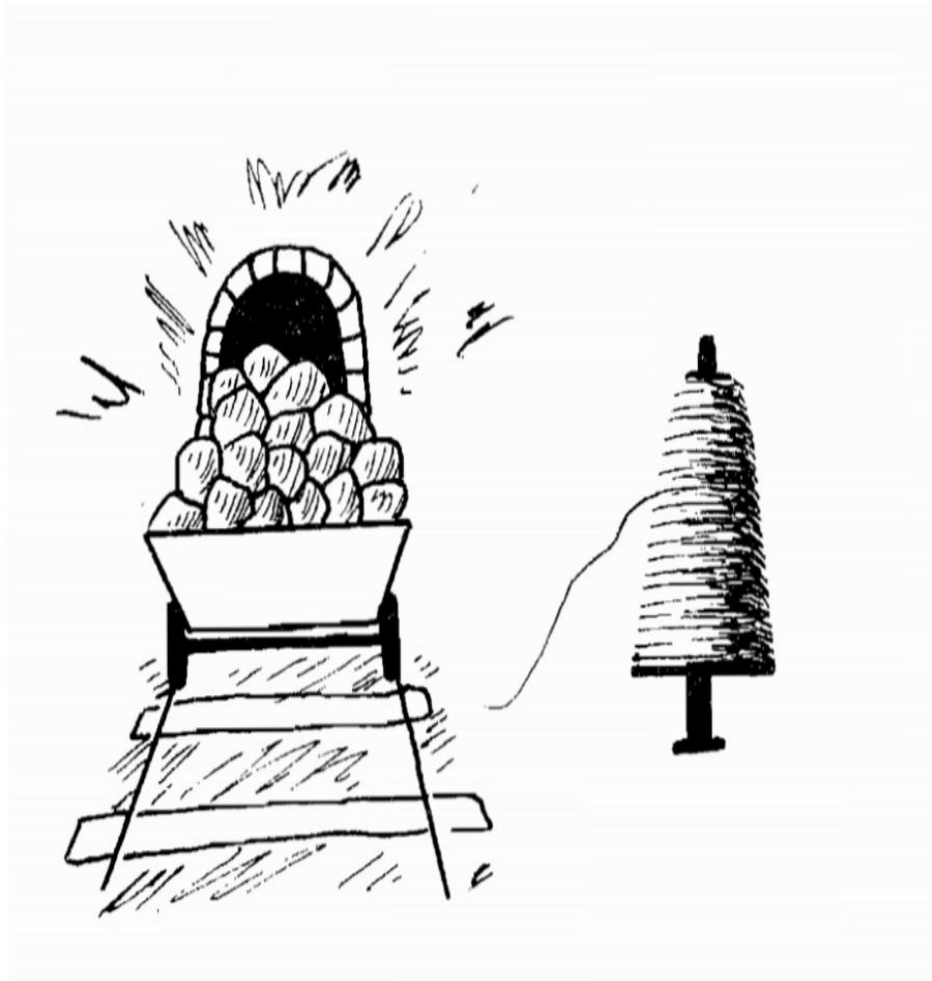
جواب : بله ، برای کشاورزی که زمین را شخم می زند و روی آن بذر می پاشد ، زمین موضوع کار می باشد .

آیا پنبه ماده ی خام است ؟

جواب : بله ، به طور مستقیم و آماده شده در طبیعت وجود ندارد .

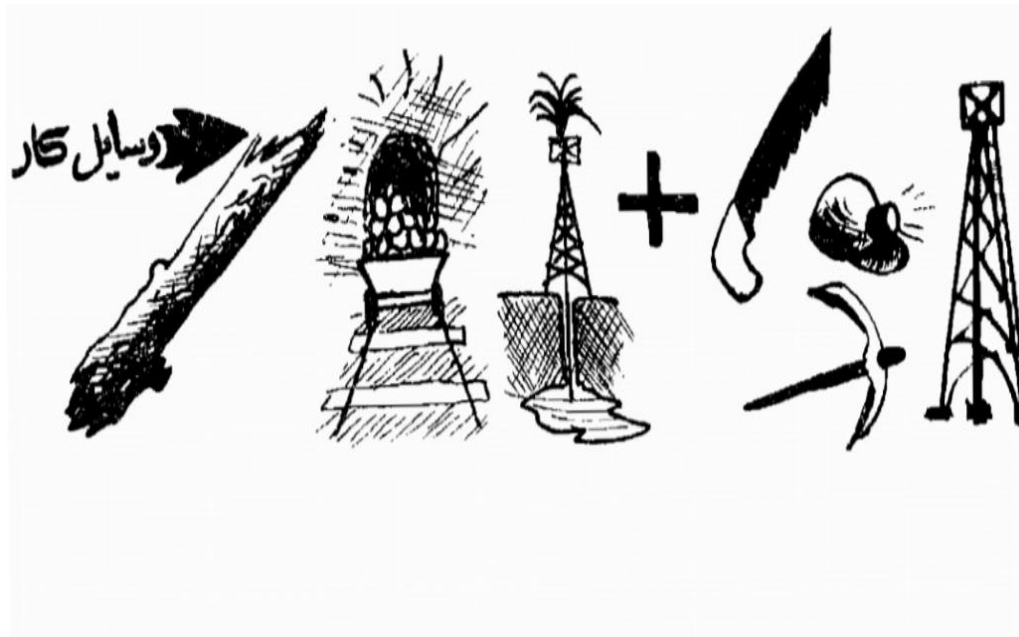
آیا پنبه موضوع کار است ؟

جواب : بله در کارخانه های ریسندگی ، پنبه موضوع کار است . بنابراین هر ماده ی خامی می تواند موضوع کار باشد ولی هر موضوع کاری نمی تواند ماده ی خام باشد . مثل پنبه که هم ماده ی خام است و هم موضوع کار ، در حالیکه مثلا زمین ماده خام نیست ولی موضوع کار می باشد .



۳- وسایل کار : وسایل کار از یک طرف به شکل منابع طبیعی و مواد سودمندی است که در طبیعت وجود دارند و این مواد سودمند عبارتند از معدن های آهن ، مس ، سرب ، معدن های نفت ، زغال سنگ ، آب ، چوب و غیره .

و از طرف دیگر کلیه ی اشیایی را تشکیل می دهند که انسان به وسیله ی آن ها بر روی موضوع های کار ، کار می کند . منظور از کلیه ی اشیا ، ابزارهای تولید ماشین آلات و وسایل پیشرفته ای است که با آن میتوان دست به استخراج و بهره برداری از منابع طبیعی سودمند زد . مهمتر از همه اینکه با این وسایل پیشرفته می توان این منابع طبیعی را به شکل چیز های مفید دیگری که صنعتی هستند در آورد . با این وسایل میتوان نفت خام را به نفت سفید ، گازوئیل ، بنزین ، قیر و غیره تبدیل کرد . بوسیله ی ابزارهای تولید وسایل پیشرفته از مواد نفتی ، کیسه های پلاستیکی، ظروف پلاستیکی و سایر چیزهای دیگر می سازند .



تا اینجا دیدیم که انسان به تنهایی و با دست خالی می تواند دست به تولید بزند ، و نه وسایل کار (هر چند هم بسیار پیشرفته باشند) ، بدون نیروی انسان می توانند به خودی خود ، کاری انجام داده و چیزی تولید کنند .

به خاطر همین امر به مجموع نیروی کار انسان و وسایل کار و موضوع کار ، نیروهای مولده می گویند .

وسایل تولید :

به مجموع وسایل کار و موضوع کار ، وسایل تولید می گویند .

موضوع کار + وسایل کار ---> وسایل تولید

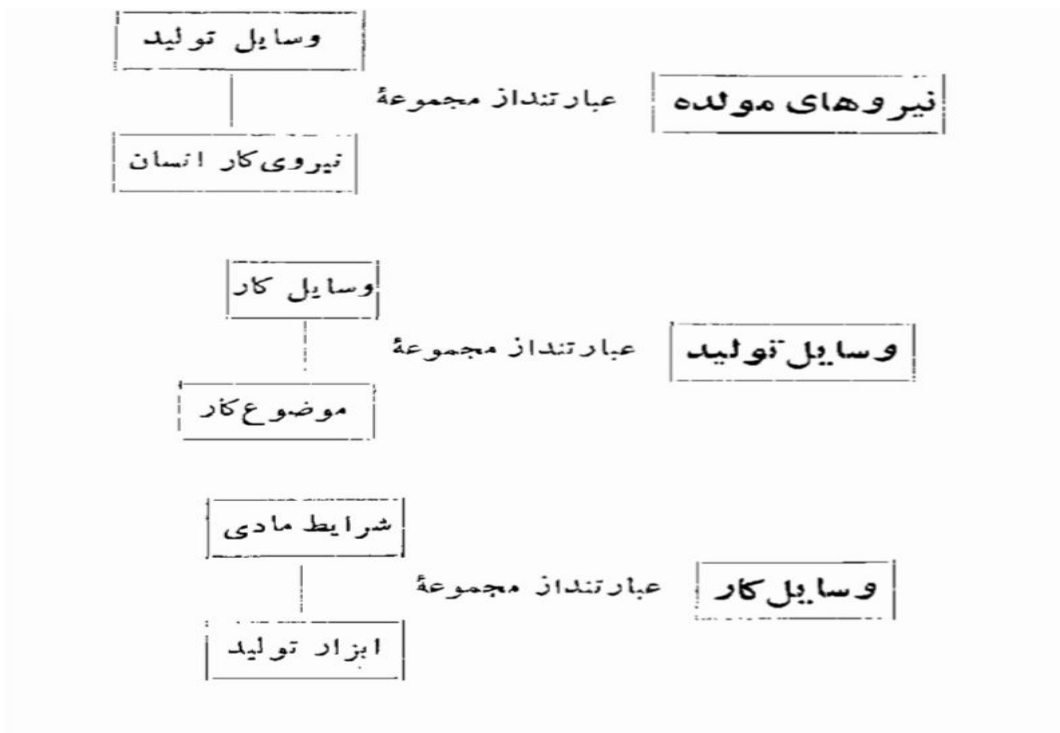
نیروهای مولده :

نیروهای مولده ، مجموع کار نیروی انسان و وسایلی هستند که عامل تولید می باشند .

موضوع کار + وسایل کار + نیروی کار و مهارت انسانی ----> نیروهای مولده

یعنی : وسایل تولید + نیروی کار و مهارت انسان ----> نیروهای مولده و همین طور که قبلاً نیز گفتیم ، وسایل کار ، مجموعه ی شرایط مادی و ابزار تولید می باشد . شرایط مادی عبارت از منابع طبیعی و سودمندی است که در طبیعت وجود دارند ، مانند معدن های طلا ، نقره ، آهن ، زغال سنگ ، نفت خام ، آب ، چوب و غیره .

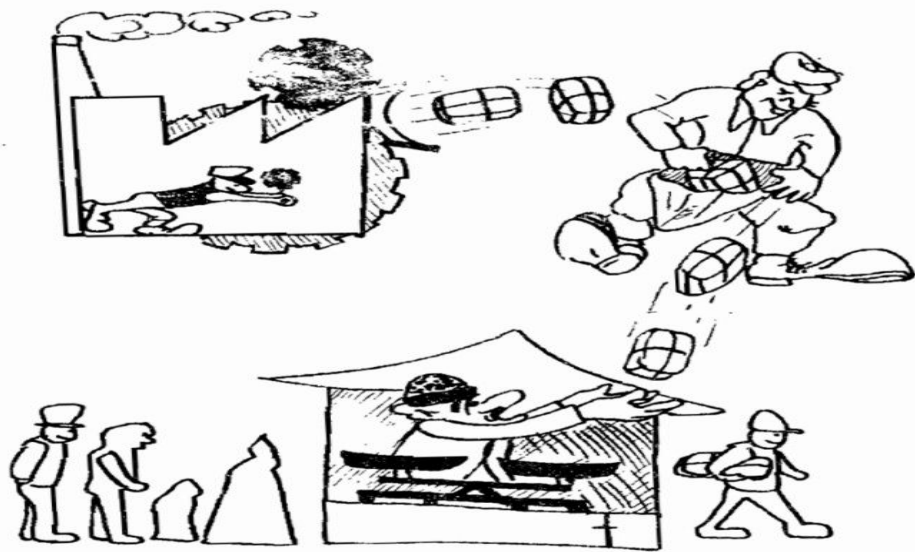
بنابراین تمام مطالب بالا را میتوانید به صورت زیر بیان کنیم :



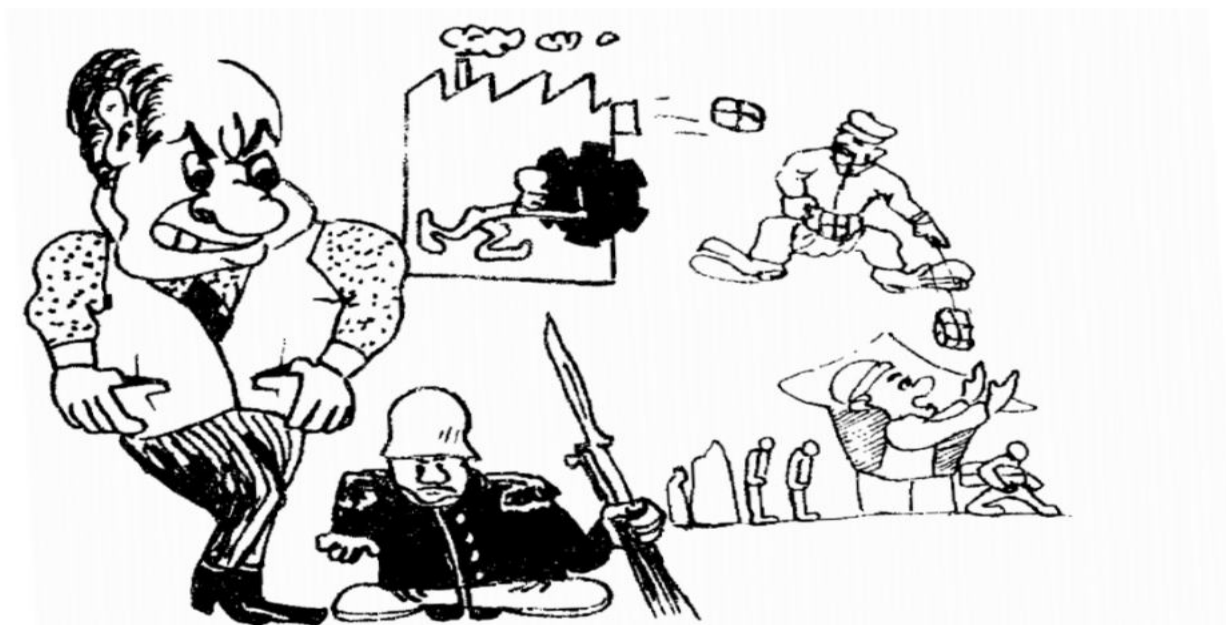
روابط تولید یا مناسبات تولید چیست؟

انسان به طور دسته جمعی کار می کند : در نتیجه تولیداتش هم به صورت اجتماعی انجام می گیرد . هنگامی که انسان ها کار می کنند و به وسیله ی کار دست به تولید می زنند ، بین آنها روابطی برقرار می شود .

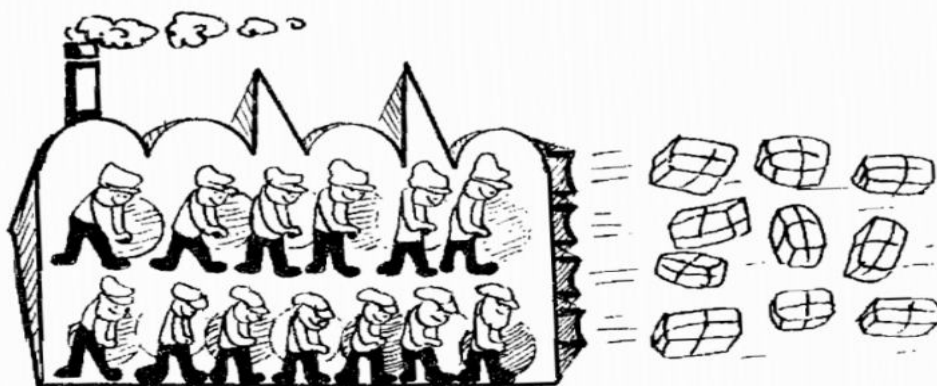
این روابط عبارتند از مبادله (یعنی عوض کردن آنچه به وسیله ی کار تولید شده با چیز دیگر) ، توزیع (تقسیم کالا بین مردم) و مصرف کالا می باشد .



به این روابط ، روابط تولید یا مناسبات تولید می گویند که در جریان تولید ، توزیع ، مبادله و مصرف بین انسان ها به وجود می آید . علاوه بر این ، منظور از روابط تولید یا مناسبات تولید این است که وسایل تولید در دست چه طبقه ای است ؛ در دست افراد و طبقاتی است که از آن (وسایل تولید) برای استثمار و بهره کشی از طبقات دیگر استفاده می کنند ؟

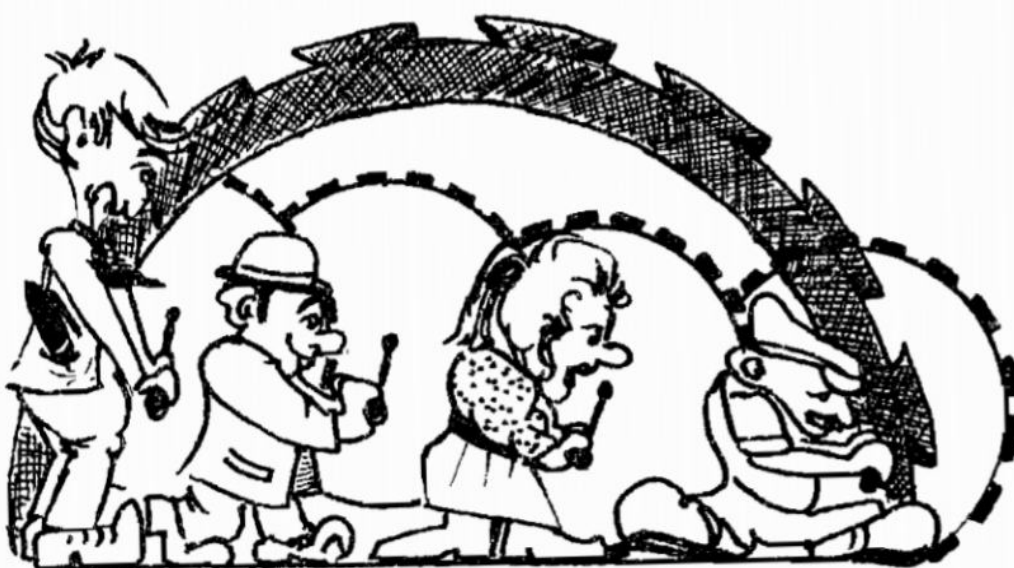


یا در دست جامعه است و از آن برای تامین نیازها و احتیاجات مردم استفاده میشود ؟



هرگاه وسایل تولید در دست طبقه ی استثمار کننده باشد ، بین طبقه ی استثمار کننده و طبقه ی استثمار شونده روابطی به وجود می آید که نمونه ای از روابط تولید (یا مناسبات تولید) است . مثلاً رابطه ی طبقه ی کارگر و طبقه ی سرمایه دار نمونه ای از روابط تولید (مناسبات تولید) می باشد . روابط تولید (مناسبات تولید) به دو قسم تقسیم می شود:

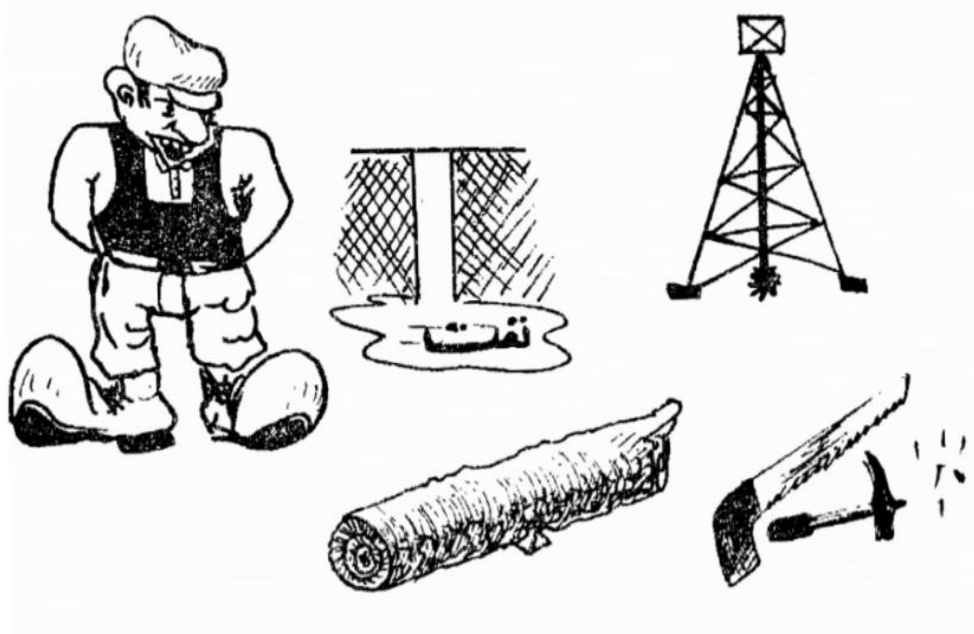
۱- روابط یا مناسبات همکاری : در کشورهای سوسیالیستی که مالکیت خصوصی جای خود را به مالکیت عمومی می دهد ، و وسایل تولید در مالکیت همه ی مردم قرار می گیرد ، استثمار انسان از انسان از بین می رود . در کشورهای سوسیالیستی مردم برای خودشان و جامعه کار کرده و همه به یکدیگر کمک و یاری می کنند .



۲- روابط یا مناسبات تبعیت : در نظام های طبقاتی (مانند نظام های برده داری ، فئودالی و سرمایه داری) وسایل تولید در دست عده ی معدودی است که از آن وسایل برای استثمار و بهره کشی از طبقات دیگر استفاده می کنند . در نظام های طبقاتی ، طبقات استثمار شونده مجبورند برای مالکان وسایل تولید کار کرده و تابع آنان باشند .

رابطه میان نیروهای مولده و روابط تولید (مناسبات تولید) چیست ؟

نیروهای مولده چیست ؟ قبلاً گفتیم که نیروهای مولده عبارت است از مجموعه ی وسایل تولید (یعنی وسایل کار به علاوه ی موضوع کار) و نیروی کار و مهارت انسان .



خب این را می دانیم که با پیشرفت زمان ، تجربه و مهارت انسان در کار بیشتر می شود ، ابزار تولید نیز رشد کرده و تکامل می یابند . و اما روابط تولید (مناسبات تولید) عبارتند از چگونگی تولید ، مبادله ، توزیع و مصرف کالا و چگونگی مالکیت ابزار تولید (یعنی اینکه ابزار تولید در دست چه طبقه است ؛ در دست افراد و طبقاتی است که با آن انسان را استثمار می کنند ، یا در دست مردم است و با آن نیازهای جامعه را رفع می کنند ؟ روابط تولید (مناسبات تولید) تا حدود مشخصی به نیروهای موبایل اجازه رشد و تکامل می دهد اما همین که به طبقه ای که مالک ابزار تولید است رشد نیروهای مولده را برای وجود خطرناک است کند تلاش می نماید که مانع رشد و تکامل نیروهای مولد شود و به مالک ابزار تولید است ادامه وجود خود را حفظ در حفظ روابط طولی در مناسبات تولیدکننده نمی بیند ولی نیروهای مولد همچنان به رشد و تکامل خود ادامه می دهند تا روابط تولید جدیدی جای روابط طولی در قدیم را بگیرد .

بدین ترتیب ، هر نظام از نظام های جامعه تا زمانی می تواند دوام بیاورد و به عمر خود ادامه دهد که در آن نظام، روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای مولد با هم سازگار باشند .

بنابراین هرگاه ، روابط تولید (مناسبات تولید) مانع رشد و تکامل نیروهای مولده که همیشه در حال رشد و تکامل هستند ، شود ، با هم ناسازگار شده و دیر یا زود روابط تولید جدیدی که با نیروهای مولده سازگار باشد ، جای روابط تولید قدیم را می گیرد و بدین ترتیب شیوه ی تولید عوض می شود .

آنچه در زیر می آید شاید علمی نباشد ، ولی به روشن شدن مطالب بالا کمک بسیاری می کند :

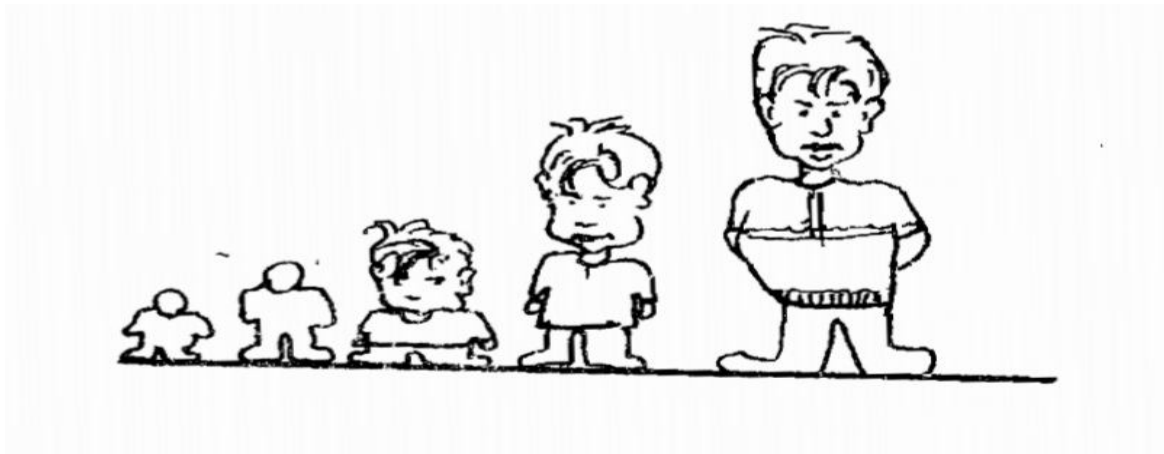
کودکی را در نظر بگیرید . این کودک با گذشت زمان رشد کرده و بزرگتر خواهد شد .

لباس کودک را هم در نظر بگیرید . همه می دانیم که لباس به هیچ وجه رشد نمی کند و بزرگ تر نمیشود . حال فرض کنیم که بود که کودک نیروهای مولده ؛ و لباس او روابط تولید (مناسبات تولید) باشد .

وقتی کودک لباس را به تن می کند ، این لباس برای مدت زمانی مناسب او خواهد بود . یعنی لباس یکدفعه به تن کودک تنگ نمی شود . اما کودک روز به روز رشد کرده و بزرگتر خواهد شد . درحالیکه لباس او برای همیشه به همان اندازه ای که بوده باقی خواهد ماند و سرانجام نیز زمانی میرسد که لباس به تن کودک تنگ و کوچک می شود . اگر در چنین وضعی جای آن لباس کهنه را که دیگر مناسب تن کودک نیست ، لباس مناسب تری نگیرد ، پس از گذشت مدتی (یعنی پس از اینکه کودک کمی بیشتر رشد کرد) ، درزهای لباس کهنه و پاره شده و به تدریج متلاشی خواهد شد .

رابطه ی کودک و لباس ، درست مانند رابطه ی نیروهای مولده و روابط تولید (مناسبات تولید) می باشد . در اینجا برای هرچه روشنتر شدن مطلب ، مقایسه ی زیر را از رابطه ی (لباس کودک) و رابطه ی (روابط تولید و نیروهای مولده) می آوریم :

کودک با گذشت زمان رشد کرده و بزرگتر می شود .



نیروهای مولده با گذشت زمان رشد کرده و تکامل می یابد . لباس برای مدتی به تن کودک مناسب خواهد بود . روابط تولید تا حدود مشخصی به نیروهای مولده اجازه ی رشد و تکامل می دهد .

چون کودک به مرور زمان رشد کرده و بزرگتر می شود ، سرانجام لباس به تن او تنگ و کوچک خواهد شد . چون نیروهای مولده روز به روز رشد کرده و تکامل می یابند ، سرانجام روابط تولید با نیروهای مولده ناسازگار شده و در مقابل رشد آن می ایستد .

با رشد بیشتر کودک ، لباس کهنه به تدریج متلاشی می شود و باید لباس مناسب تری به تن کودک پوشاند .



با رشد و تکامل بیشتر نیروهای مولده ، روابط تولید قدیم به تدریج متلاشی شده و روابط تولید جدید که مناسب نیروهای مولده خواهد بود ، جای آن را میگیرد .

توزیع یعنی چه ؟

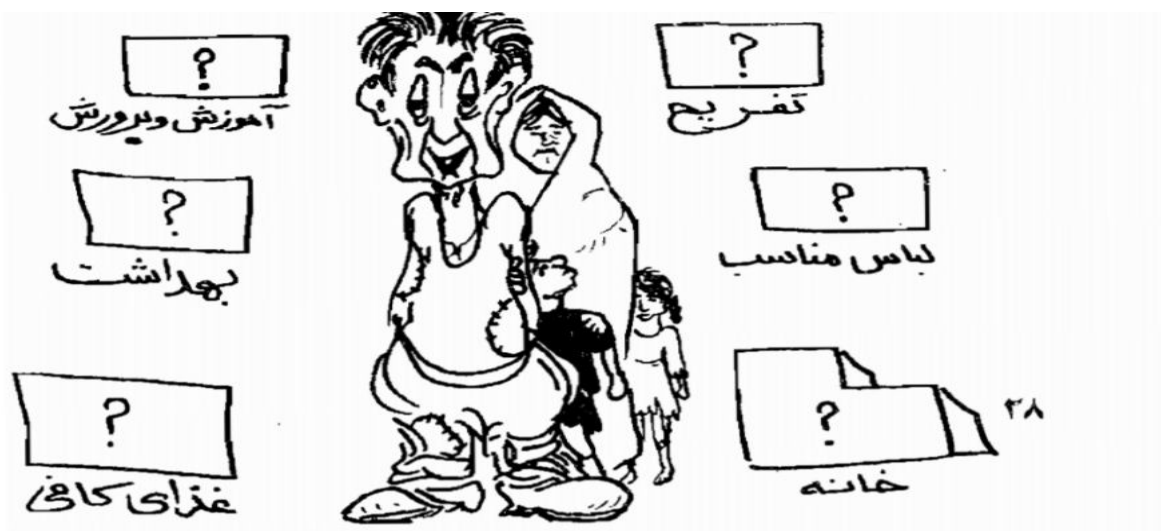
قبلاً گفتیم انسان ها برای اینکه بتوانند به حیات و زندگی خود ادامه دهند ، باید تولید کنند . توزیع یعنی تقسیم کالاهای تولید شده ، بین مردم . اما پخش این کالاها دقیقاً بستگی به توزیع وسایل تولید دارد که قبلاً ، یعنی قبل از توزیع کالاها صورت گرفته . به عنوان مثال ، در جوامع سرمایه داری وسایل تولید به طور ناعادلانه توزیع شده است که فقط در دست عده ی کمی که سرمایه دار نام دارند در آمده ، یعنی به صورت انحصاری در آمده اند ؛ و این در حالی است که اکثریت مردم دارای هیچ گونه وسیله تولیدی نیستند . بدین ترتیب چون وسایل تولید به طور ناعادلانه توزیع شده است، محصولات تولید شده نیز نمی‌توانند عادلانه توزیع شوند ؛ زیرا توزیع کالا ، کاملاً بستگی به توزیع قبلی ، یعنی توزیع وسایل تولید دارد . وقتی وسایل و مالکیت بر آن خصوصی باشد ، توزیع (تقسیم کالاها بین مردم) نیز شکلی نابرابر خواهد داشت .



کارخانه ای را که اتومبیل بنز میسازد در نظر بگیرید ؛ همه می دانیم کارگرانی که خود با کار خود اتومبیل را می سازند ، حتی در خواب هم نمی توانند ببینند دارای یکی از آن اتومبیل هایی هستند که خود ساخته‌اند . وقتی وسایل تولید به طور ناعادلانه توزیع شده باشد ، کالاهای عالی و مرغوب ، بهترین وسایل رفاهی ، بهترین غذاها ، بهترین وسایل تفریحی نصیب آنهایی خواهد شد که قبلاً وسایل تولید به نفع آنان توزیع شده است .



و در نتیجه بنجل ترین کالاها ، ارزان ترین کالاها نصیب آنانی خواهد شد که دارای هیچ وسیله ی تولیدی نیستند .



این افراد از داشتن هرگونه وسیله رفاهی محروم هستند ، و به سختی می توانند شکم خود را سیر کنند . اما اگر وسایل تولید قبلا به طور عادلانه توزیع شده باشد ، یعنی مالکیت آنها به شکل گروهی باشد ، آنگاه تمام اعضای جامعه به یک اندازه از محصولات تولید شده بهره خواهند برد .

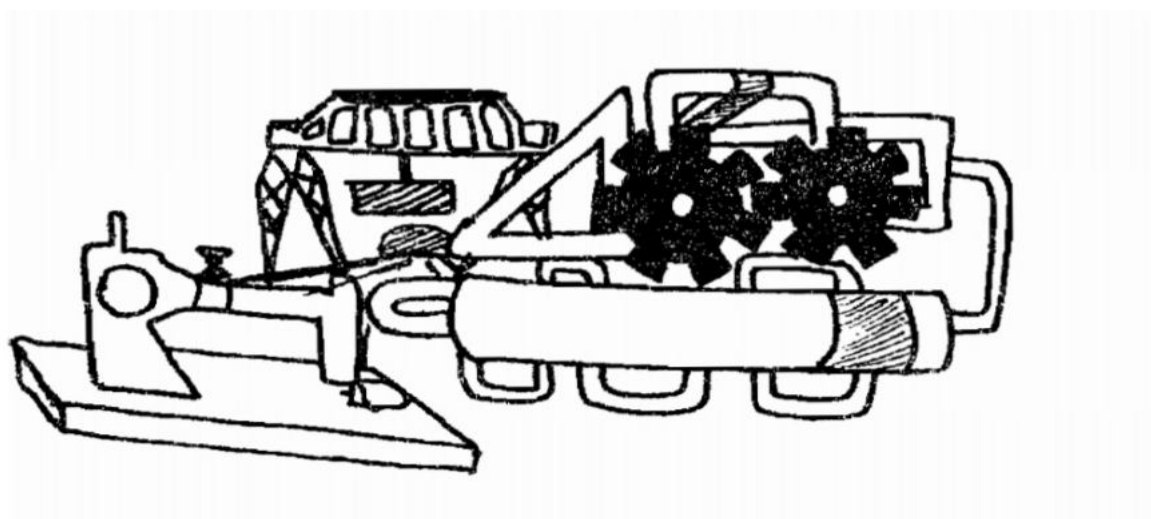
مصرف چیست ؟

هر کالایی که تولید می شود ، به نحوی و یکی از احتیاجات مردم را برطرف می سازد . این کالاها به شکل مواد غذایی، پوشاک و کلیه ی چیزهایی هستند که به طور مستقیم مصرف می شوند ، مانند نان ، لباس ، کفش ، جوراب ، و غیره . و یا به شکل ماشین های تولید در جهت تولید ، مورد استفاده قرار می گیرند . بنابراین تمام کالاهایی که تولید می شوند ، به دو قسمت تقسیم می گردند :

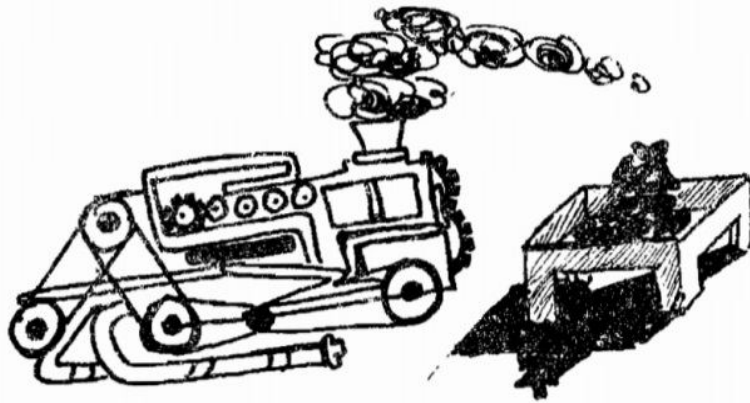
۱- کالاهایی که به طور مستقیم به مصرف می رسد؛ مانند نان، کفش، لباس و غیره.



۲- کالاهایی که وسایل تولید هستند و در جهت تولید مصرف می شوند.



بعضی از محصولات هم می توانند به طور مستقیم مصرف گردند و هم می توانند در جهت تولید مورد استفاده قرار گیرند؛ مانند زغال که هم می شود از آن در زمستان مستقیماً برای گرم کردن اتاق استفاده کرد و هم می توان به وسیله ی آن ماشین های کارخانه ها را به کار انداخت.



همانطور که توزیع (تقسیم کالا بین مردم) بستگی به توزیع قبلی وسایل تولید دارد ، مصرف نیز بستگی به این دارد که مالکیت وسایل تولید ، خصوصی است یا عمومی . مثلاً در جامعه ای که وسایل تولید در مالکیت عده ی کمی قرار داشته باشد ، توزیع ناعادلانه خواهد بود و همینطور مصرف نیز تابع سطح درآمد و قدرت خرید اکثریت مردمی است که دارای وسایل تولید نیستند . یعنی این جمعیت عظیم مصرف کننده ، به همان اندازه که پول دارند میتوانند کالاهای مورد نیازشان را خریده و مصرف نمایند .



حال با توجه به مطالبی که تاکنون گفتیم میتوانیم تعریف درستی از اقتصاد سیاسی بدهیم :

اقتصاد سیاسی چیست ؟

اقتصاد سیاسی علمی است که نشان می دهد در نظام اجتماعی - اقتصادی چه قوانینی بر تولید ، مبادله ، توزیع وسایل مادی و وسایلی که برای ادامه ی زندگی ضروری است ، حاکم بوده است . اقتصاد سیاسی نشان می دهد چگونه مناسبات تولید (روابط تولید) مانع رشد نیروهای مولده شده و با هم ناسازگار می شوند ، و چگونه در اثر همین ناسازگاری سرانجام شیوه ی جدید تولید ، جای شیوه قدیم تولید را می گیرد .

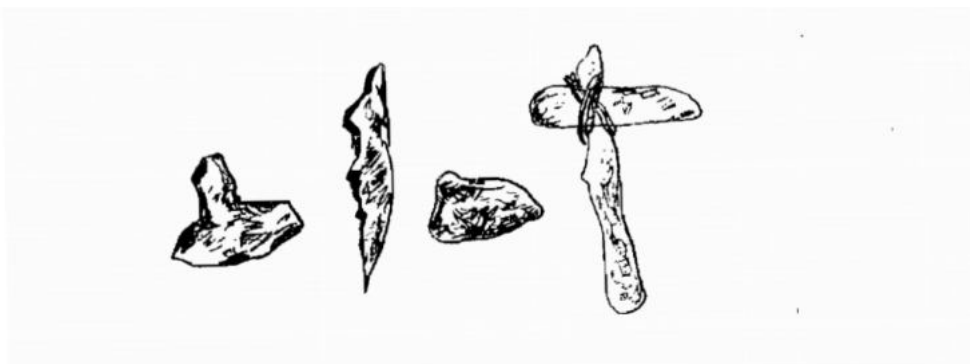
شیوه های تولید قبل از سرمایه داری

نیروهای مولد در جامعه اشتراکی اولیه :

انسان های اولیه بسیار ناتوان و ضعیف بودند ؛ و اولین ابزاری را که از آن استفاده کردند ، سنگ و چوب بود . با این ابزار انسان توانست ساده تر و راحت تر از پیش شکار کند .



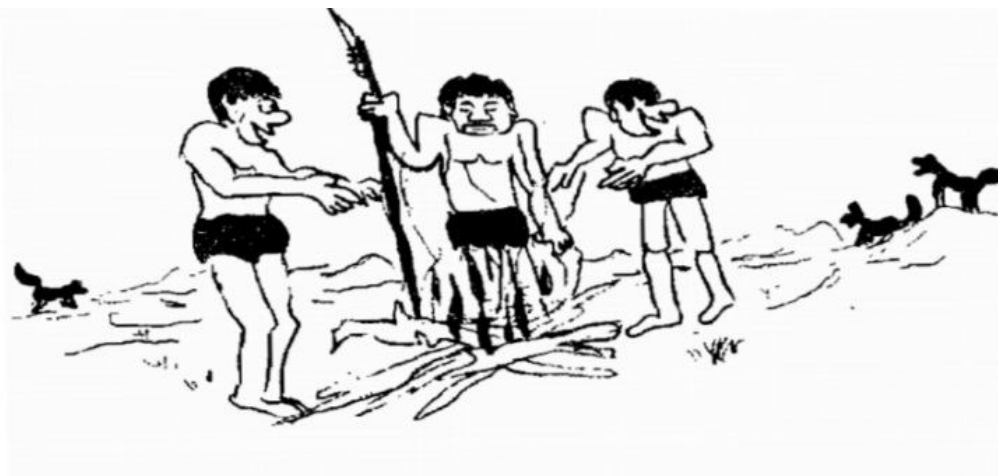
مدت زمان طولانی ، انسان از راه جمع آوری خوراکی و شکار حیوانات کوچک زندگی می گذراند ؛ در این مدت همواره انسان از کمبود غذا رنج می برد ؛ و این کمبود غذا سرانجام او را مجبور به آدمخواری نیز نمود .



هزاران سال طول کشید تا انسان توانست دست به ساختن ابزار کار ساده بزند ، و از آنها برای کوبیدن ، بریدن ، کندن ریشه ها ، و سایر کارهای ساده استفاده کند .

در ساختن این ابزارها ، بیشتر از سنگهای چخماق استفاده می شد . آنها به وسیله ی سنگ های چخماق ، سنگ های خاصی را می تراشیدند و بدین طریق چاقو و سلاح های دیگر می ساختند .

رفته رفته تجربه بیشتر می شد و تکنیک تکامل می یافت . انسان های اولیه در مناطق مختلف و با شیوه های مختلف به ساختن ابزارهای کوچکتر و ظریفتر پرداختند . کشف آتش انسان را از هم جدا کرد .



انسان توانست به وسیله ی کشف آتش بر یکی از نیروهای طبیعت حاکم شود . آتش انسان را در برابر سرما و از آسیب حیوانات حفظ می کرد و به او امکان میداد تا گوشت و سایر غذاها را کباب کرده و بخورد .



علاوه بر این آتش به انسان کمک نمود که بتواند ابزار کار را از فلز بسازد ؛ ابتدا از مس ، سپس برنج و بلاخره از آهن استفاده کرد . بدین ترتیب پس از عهد حجر (عصری که انسان دارای ابزار ساده بود ، ابزاری که از سنگ و چوب و استخوان ساخته شده بودند) ، عصر مس و پس از آن عصر برنج و سرانجام عصر آهن فرا رسید .

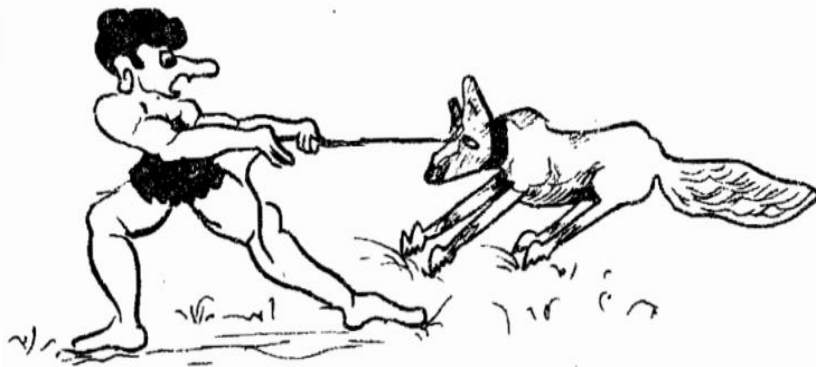
انسان با استفاده از فلزات و چوب ، بیل ، داس ، چاقو ، گاو آهن و غیره را ساخت .



البته قبل از اینکه انسان بتواند از فلزات استفاده کند ، یعنی در همان عصر حجر ، تیر و کمان را اختراع کرد که دست آورد بزرگی بود ؛ زیرا با اختراع این وسیله ، نیازمندیهای اولیه ی زندگی از راه شکار بهتر فراهم می شد .



رشد و توسعه ی شکار به تأسیس اشکال ابتدایی دامپروری نیز منجر شد . شکارچیان به رام کردن حیوانات پرداختند .



اولین حیوانی را که انسان توانست رام کند سگ بود . سپس بز، گاو ، خوک و اسب نیز اهلی و آرام شدند . همانطور که اشکال ابتدایی پرورش حیوانات از شکار ناشی گردید ، اشکال ابتدایی کشاورزی نیز از جمع آوری میوه جات و گیاهان خوراکی که به طور وحشی می روئیدند ، ناشی گردید .

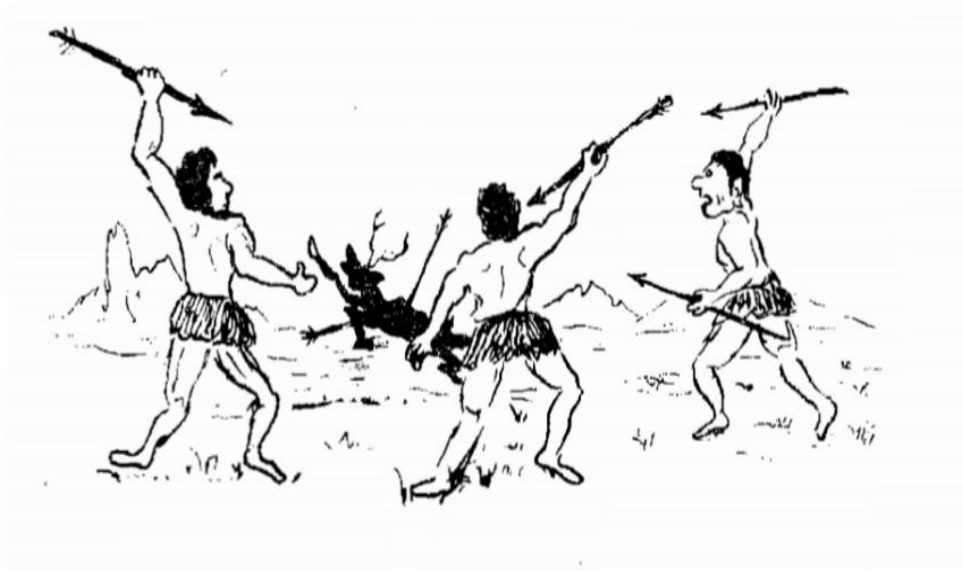


انسانهای اولیه زمین را در ابتدای کار با چوب دستی ساده و سپس با چوب دستی های چنگه دار و خیش های چوبین شخم می کردند .

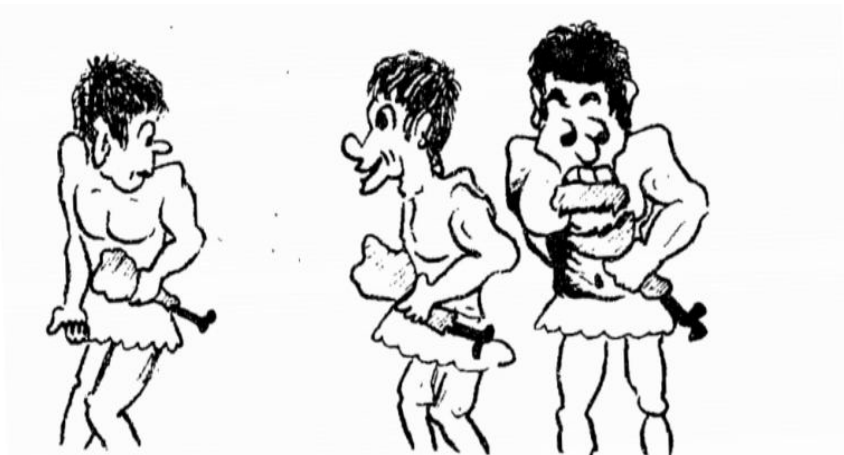


مناسبات تولید در جامعه ی اولیه :

در این دوره ، انسان مجبور بود اشتراکی زندگی کند ؛ مثلاً یک حیوان وحشی را حتما می بایستی به صورت دسته جمعی می کشتند ؛؛ برای چیدن میوه می بایستی به جنگل می رفتند ، که باز هم مجبور بودند دسته جمعی اینکار را انجام دهند . آنها هر کاری را دسته جمعی یا اشتراکی انجام می دادند ؛ نتیجتاً هر چه به دست می آوردند ، به طور مساوی بین هم تقسیم می نمودند . بنابراین در این دوره ، استثمار نمی توانست وجود داشته باشد ؛ یکی به علت کار اشتراکی ؛ و دیگری به خاطر اینکه ابزار تولید مهمی وجود نداشت .



روی هم رفته آدم ها دسته جمعی کار و تولید می کردند . دسته جمعی شکار می کردند و همه به یک اندازه در هر چیزی سهم داشتند ؛ یعنی مالکیت خصوصی مفهومی نداشت . وضع طوری بود که اگر کسی بیش از سهم عمومی خود دریافت می نمود ، شخص دیگری باید گرسنه می ماند .



در حدود هفت هزار سال پیش ، به محض اینکه چند سال از اختراع نیزه گذشت ، کم کم کارها بر حسب زن یا مرد بودن ، بین آنها تقسیم شد . مردها به شکار حیوانات و تهیه ی پوست می رفتند و زنها به مسائل زایمان ، صید ماهی و بچه داری پرداختند ؛ حتی کودکان و سالخوردگان هم کار مربوط به خود را انجام می دادند . تخصصی یافتن مردان در شکار و تخصص یافتن زنان در جمع آوری خوراکی ها و خانه داری تا حدودی به عالی تر شدن محصولات و باروری کار منجر شد .



شکار با سلاح های ابتدایی کار مردان بود ، ولی این نمی توانست زندگی انسان را تامین کند ؛ این بود که کشاورزی و دامپروری اهمیت بسیار زیادی پیدا کردند ؛ برای اینکه کشاورزی و دامپروری منبع مطمئن تری برای تامین نیازهای انسان بود . تا زمانی که کشاورزی و دامپروری ساده و ابتدایی بود ، کشت و کار و پرورش دام توسط زنان انجام می گرفت ، زیرا آنها در خانه میماندند و مردان به شکار می رفتند .



در آن زمان ، ازدواج بین زن و مرد به شکل امروز نبود ، بلکه به شکل گروهی بود ؛ و بچه فقط مادرش را می شناخت ، درحالیکه اصلاً نمی دانست پدرش کیست ؛ به همین خاطر نام و خویشاوندی بچه ها از روی اجداد و نیاکان مادری تعیین می شد ؛ علاوه بر این موضوع ، کار کشاورزی و دامداری نیز بر عهده ی زن بود ؛ و همین باعث شد که زن نقش رهبری را داشته باشد . این دوره که تا حدودی طولانی هم بود ، مادرشاهی (مادرسالاری) نامیده می شود . اما بعدها که کشاورزی شکل عالی تری به خود گرفت و دامپروری هم رونق یافت ، کشت و کار و دامپروری به دوش مردان افتاد .



بدین ترتیب پدر شاهی (پدرسالاری) جای مادرشاهی (مادرسالاری) را گرفت .

اقتصاد طبیعی یا اقتصاد جنسی :

اساس اقتصاد در جامعه ی اشتراکی اولیه ، اقتصاد طبیعی بود . یعنی انسانها برای مصرف شخصی خود تولید می کردند . پس اقتصاد طبیعی یعنی تولید برای مصرف شخصی .

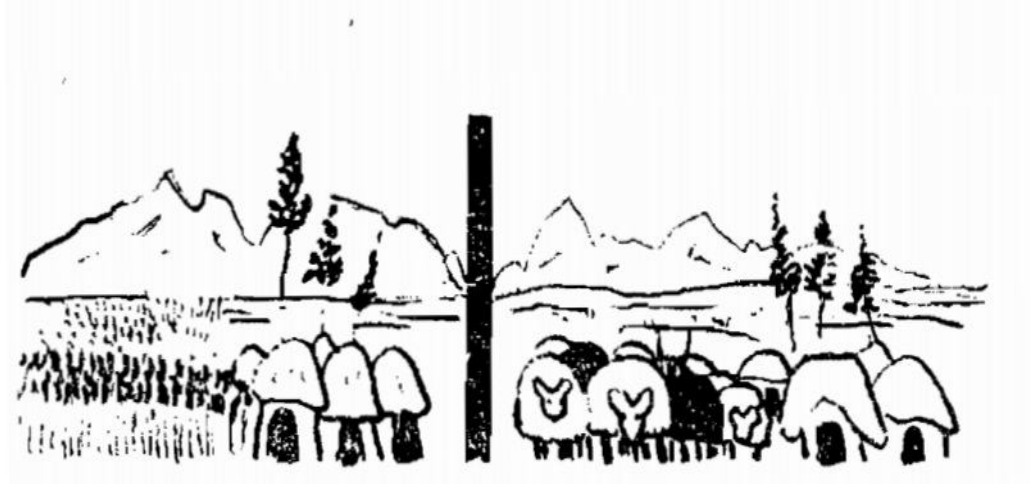
در این جامعه ، گاه پیش می آمد که قبیله ای برخی از محصولات خود را با قبیله ی دیگر مبادله (عوض) می کردند. مثلاً گاه قبیله ی کشاورز ، قسمتی از گندم هایشان را - که تمام اعضای قبیله به طور اشتراکی ، تولید کرده بودند - به قبیله ی دامدار داده و مقداری پشم بز ، گاو و غیره می گرفتند ؛ که البته این مبادله ها جنبه ی اتفاقی داشتند و بر حسب تصادف صورت می گرفتند ؛ اما آنچه مهم می باشد ، این است که در این جامعه ، انسان برای فروش ، تولید نمی کرد.

جامعه ی اشتراکی به سوی نابودی :

تکامل کشاورزی و دامپروری که در هفت یا هشت هزار سال پیش با اهلی کردن گاو ، گوسفند ، بز و خوک به وجود آمد ، باعث شد کشاورزی از دامداری جدا شود . در ابتدا به خاطر ضعیف بودن کشاورزی ابتدایی و دامداری ابتدایی که عبارت بود از شکار حیوانات و ذخیره ی شکارها برای استفاده از گوشتشان ، هر قبیله میتواندست هم کشاورز باشد و هم دامدار ؛ ولی تکامل هر دو باعث پیچیدگی بیشتر کشاورزی و دامداری شده و موجب جدایی آنها گردید . البته یکی از علل دیگر جدایی دامداری و کشاورزی این بود که مدار احتیاج به مرتع و چراگاههای زیادی داشت .

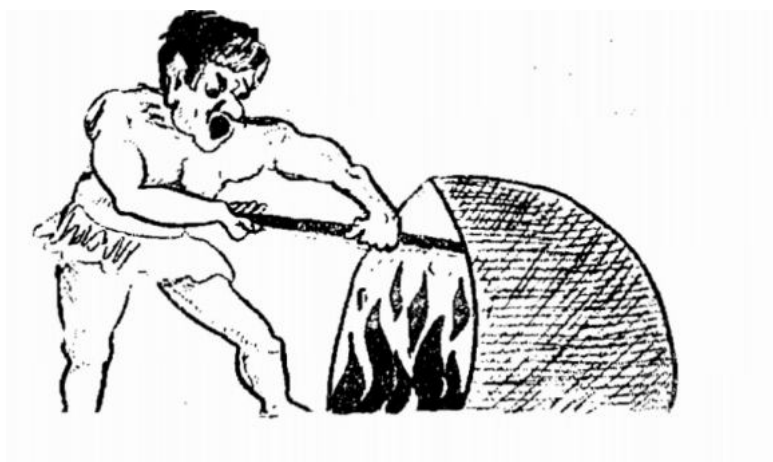


این جدایی ، اولین تقسیم کار بین اجتماع را به وجود آورد . در این تقسیم کار ، قبایل دامپرور یا شبان از قبایل کشاورز جدا شدند . قبایل کشاورز در راه پیشرفت کشاورزی تلاش و کوشش می نمودند و قبایل دامدار نیز در راه توسعه ی دامپروری .

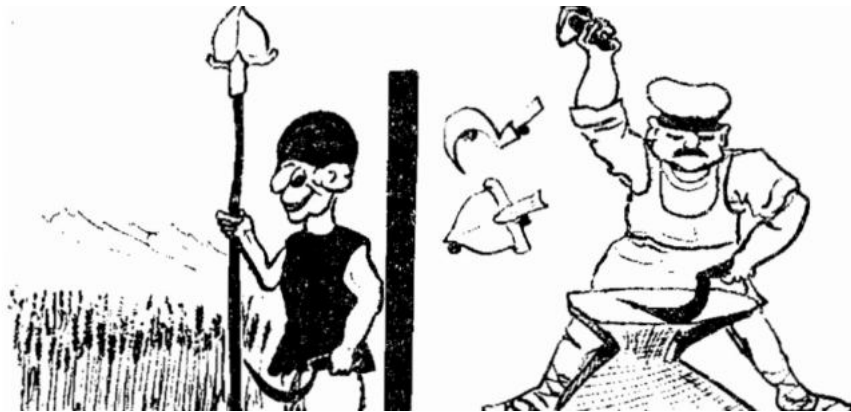


با جدا شدن قبایل کشاورز از قبایل دامپرور ، به خاطر احتیاجاتشان به یکدیگر نه تنها روابطشان را با هم قطع نکردند، بلکه به مبادله تجربه ها و اختراعاتشان نیز پرداختند .

بعدها با تکامل ابزار تولید و با انجام این نوع مبادله ها ، زندگی انسان که به صورت خانواده بود ، مرفه تر گشت؛ ولی تکامل ابزار تولید باعث شد که انسان بتواند بیش از آنچه نیاز دارد تولید کند . بنابراین ، یک محصول اضافی می ماند که شخص دیگری آن را تصرف می کرد . برای ذوب فلزات یا درست کردن چیزهایی که نظیر خیش چوبین که در کشاورزی بکار می رفت ، احتیاج به متخصص بود ؛ متخصص هم احتیاج به جایی داشت که بتواند در آن با استفاده از تخصص خود کار و تلاش کند . مثلاً فلزکار مجبور بود برای خود کوره ی فلز بسازد .



به این ترتیب پیشه وری به وجود آمد . در ابتدا ، کشاورز برای خود می توانست ابزار ساده ی کشاورزی را درست کرده و با آن کار کند ، ولی با تکامل نیروهای مولده ، برای ساختن ابزار کشاورزی ، جامعه احتیاج شدیدی به متخصص پیدا کرد ؛ بطوریکه دیگر یک کشاورز نمی توانست هم سازنده ی ابزار کشاورزی ، یعنی پیشه ور باشد و هم کشاورزی کند ؛ در نتیجه دومین تقسیم کار اجتماعی صورت گرفت که در این تقسیم کار ، پیشه وری از کشاورزی جدا شد .



این امر ، تولیدات و مبادله ها را زیاد کرده ، استثمار و مالکیت خصوصی نیز به همراه خود آورد .

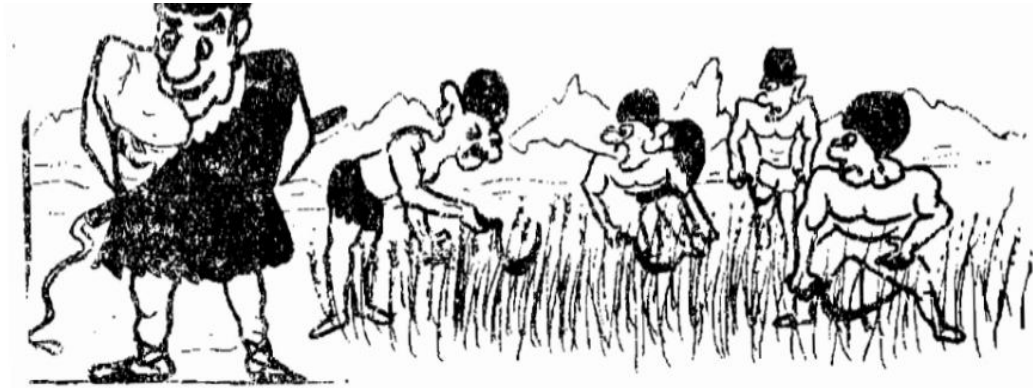


اینجا دیگر ، یعنی پایان زندگی اشتراکی .

وقتی در حدود چهل هزار سال پیش ، انسان به صورت خانواده به زندگی خود ادامه می داد ، گاهی اتفاق می افتاد که قبیله ای برای به دست آوردن زمین و آب بهتر ، به قبیله ی دیگر حمله کرده و در نتیجه ، قبیله ی پیروز ، تمام اسیران را می کشتند ؛ چون ابزار تولید ضعیف بود و هر کس به زور می توانست با آن ابزار ، شکم خود را سیر کند ؛ بنابراین زنده بودن اسیران ، برای قبیله ی پیروز دردسری بود .



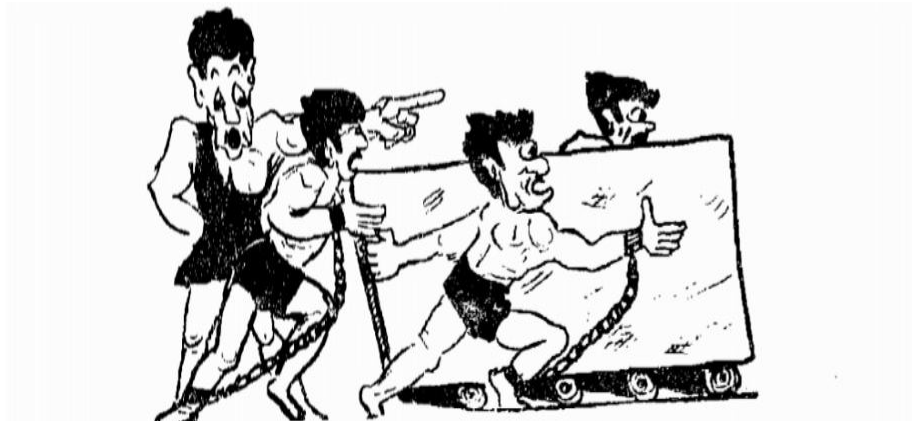
بعد از اینکه کشاورزی و دامپروری تکامل یافتند و انسان در اثر کشف آتش توانست به ذوب فلزات دست یابد و به طور کلی ابزار تولید تکامل یافت و تکامل ابزار تولید هم باعث شد که هر کس بتواند بیش از احتیاج خود تولید کند ، دیگر قبیله هایی که در جنگ پیروز می شدند ، اسیران را نمی کشتند ، بلکه آنها را به کار می کشیدند .



و سر انجام بدین ترتیب جامعه ی اشتراکی از هم پاشیده شد .

برده داری :

در این نظام ، برای اولین بار جامعه به طبقات تقسیم شد . طبقه ی برده دار و طبقه ی برده ؛ طبقه ی استثمار کننده و طبقه ی استثمارشونده . استثمار در نظام برده داری با شدت و خشونت بسیار زیادی همراه بود .



از آنجا که برده داران نمی‌توانستند بدون یک سازمان منظم و دائمی ، بردگان را برای مدت زیادی در بند خود اسیر کنند ، سازمانی تشکیل دادند که به تدریج کم کم ، به صورت دولت درآمد .

مهم ترین وظیفه ی دولت ، فشار آوردن بر برده ها برای استثمار هر چه بیشتر آن ها و سرکوب برده های شورشی بود .



وظیفه ی دیگر دولت ، گسترش سرزمین خود و همچنین تجاوز به خاک قبایل دیگر و تبدیل آنها به برده بود .

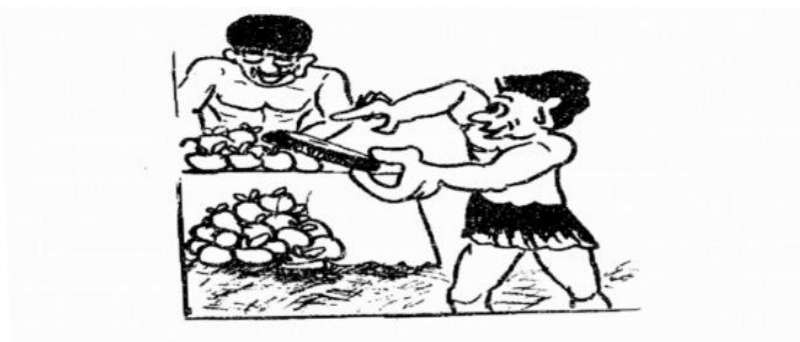


نیروهای مولد در نظام برده داری :

نیروهای مولده در برده داری به طور عجیبی تکامل یافت ؛ به عنوان مثال گاو آهن و ابزار صنایع دستی اصلاح و تکمیل شد ؛ مبادلات ، شکل وسیعی به خود گرفت . مردم ، ابتدا از مس و آهن برای داد و ستد استفاده می کردند ؛ یعنی اینکه مس و آهن را به جای پول به کار می بردند .



اما بعدها طلا و نقره جای مس آهن را گرفت و مردم از آنها برای داد و ستد استفاده نمودند . تکامل این مبادلات سرانجام به جایی رسید که سکه های پول به عنوان واسطه ی گردش مبادلات قرار گرفت و بدین ترتیب قطعات فلزی که به عنوان وسیله ای برای دادوستد استفاده میشد ، از میدان خارج گردید .



زیاد شدن حجم محصولات و همینطور زیاد شدن انواع محصولات از یک طرف ، و زیاد بودن فاصله ی بعضی از فروشندگان تا محل تولید محصولات از طرف دیگر ، باعث شد که بین فروشندگان و تولید کنندگان واسطه ای به وجود بیاید . زیرا برای فروشندگان ، این امکان وجود نداشت که مثلاً برای خرید برنج به شهر الف واقع در هزار کیلومتری و برای خرید پسته به شهر ب واقع در پانصد کیلومتری ، برای خرید پوست به شهر ج و ... رفته و چیزهای مورد نیاز را بخرند ؛ این بود که

واسطه هایی آمدند و به طور مستقیم محصولات را از تولیدکنندگان گرفته و آنها را در اختیار فروشندگان قرار دادند . به این واسطه ها که هیچ نقشی در تولید کالاها نداشتند ، تاجر می گفتند .

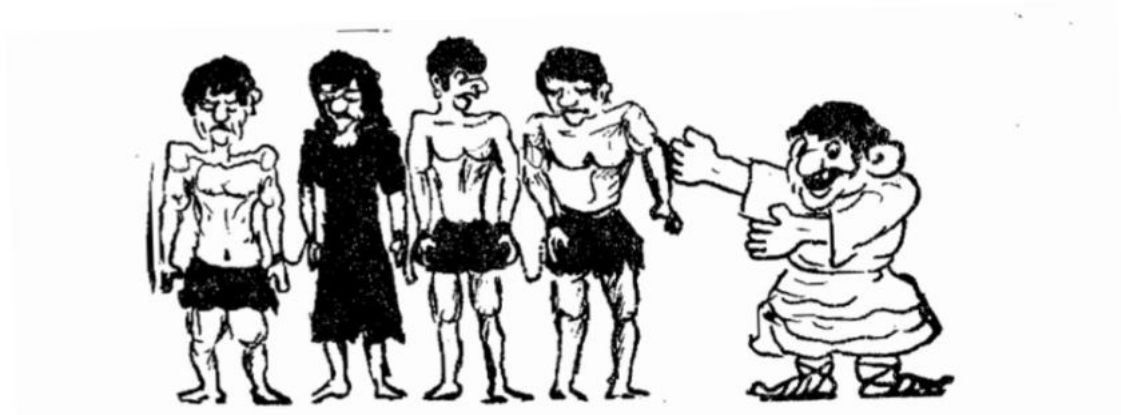


پیدا شدن این واسطه (تاجر) که خود هیچ نقشی در تولید نداشت ، موجب سومین تقسیم بزرگ کار اجتماعی شد .

در اینجا باید متذکر شد که با اینکه در جوامع برده داری ، تولید برای فروش (مبادله) هم وجود داشت ، اما غالب نبود . یعنی در نظام بردگی انسان ها به طور عمده ، برای مصرف شخصی خویش تولید می کردند و بدین ترتیب آنچه حاکم بود ، اقتصاد طبیعی (یعنی تولید برای مصرف شخصی) بود ؛ اما در کنار حاکمیت اقتصاد طبیعی ، تولید برای فروش (مبادله) هم ندرت و به طور خیلی ضعیف وجود داشت .

مناسبات تولید در نظام برده داری :

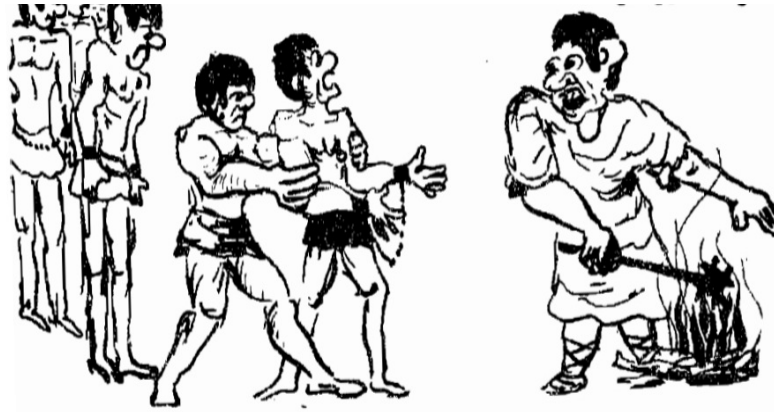
برده داران علاوه بر اینکه مالک وسایل تولید بودند ، در برده ها نیز احساس مالکیت کرده و آنها را مانند گاوها و گوسفند هایشان خرید و فروش می کردند .



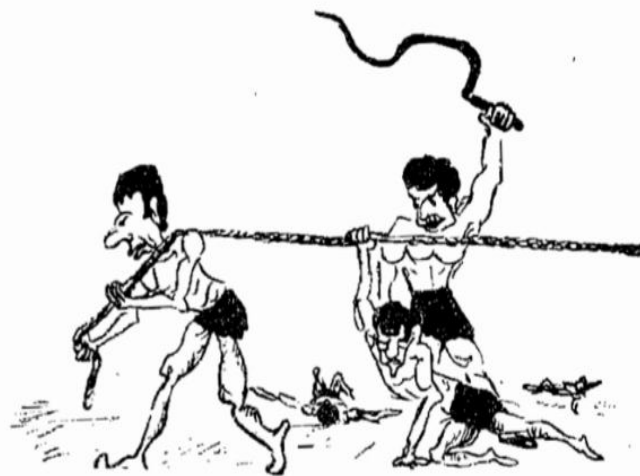
حتی آنها می‌توانستند هر وقت دلشان خواست برده ها را بکشند ، بدون اینکه هیچگونه مجازاتی در انتظارشان باشد.



پر واضح است که این رفتار سخت و ناراحت کننده که در مورد حیوانات هم به کار برده نمی شد ، گاهی برده ها را به فکر فرار می انداخت ؛ و برده دار ها هم به خاطر اینکه محکم کاری کرده باشند ، برده ها را داغ می زدند (علامتی را روی بدن آن ها داغ می زدند) تا در صورت فرار ، آسانتر دستگیر شوند .



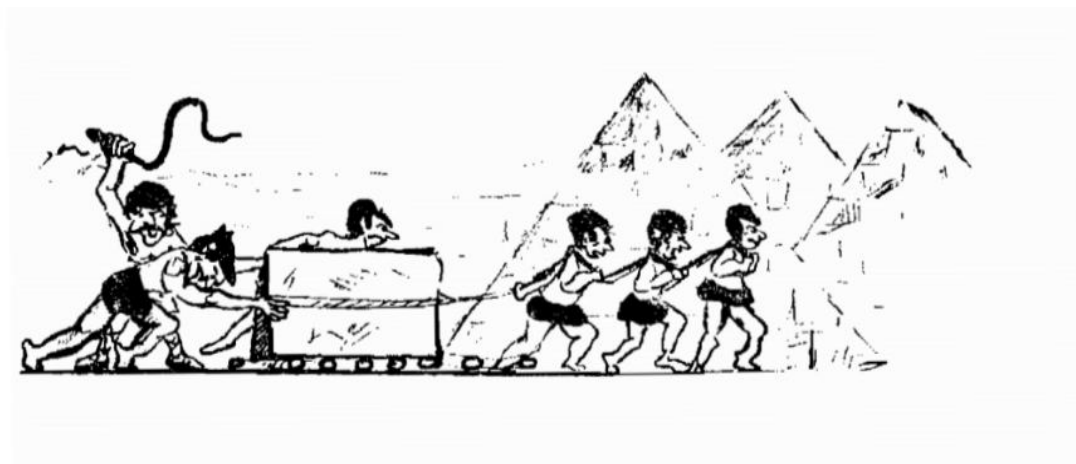
برده دارها تمام دسترنج برده ها را غارت می کردند و مقدار بسیار کمی از حاصل زحمات آنها را به خودشان می دادند که برای زندگی شان ناچیز بود و به سختی سیرشان میکرد . استثمار غارتگرانه بدانجا رسید که بردگان از نظر جسمانی نابود شدند ؛ به همین خاطر عمر آنها زیاد به طول نمی انجامید



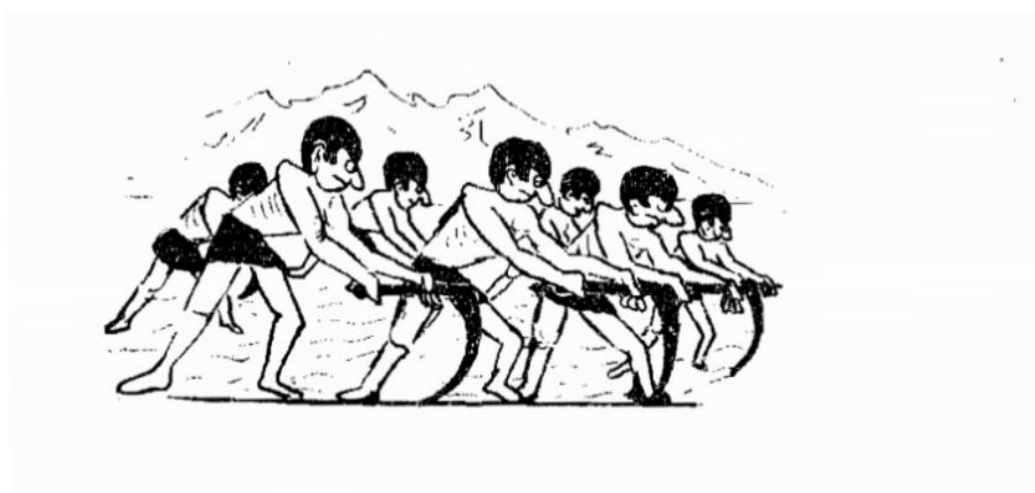
اما برده دار ها باید جای برده های از بین رفته را پر میکردند ؛ و این راه هایی داشت ؛ یکی از این راه ها این بود که برده ها خانواده تشکیل داده تا برده دارها با بچه های آنان ، جای برده هایی را که از بین می رفتند پر کنند ؛ ولی این در واقع امکان پذیر نبود ؛ چرا که برده ها با آن وضع فجیع نمی توانستند خانواده تشکیل بدهند و در بسیاری از کشورها، بیشتر برده ها خانواده ای نداشتند . علاوه بر این برده داران نمی توانستند از کودکان بردگان که قادر به کار کردن نبودند ، نگهداری کنند . بنابراین

راه دیگری که برای برده دارها می ماند ، این بود که به وسیله ی جنگ ، خلق های دیگر را به اسارت خود در آورده و به استثمار آنها پردازند .

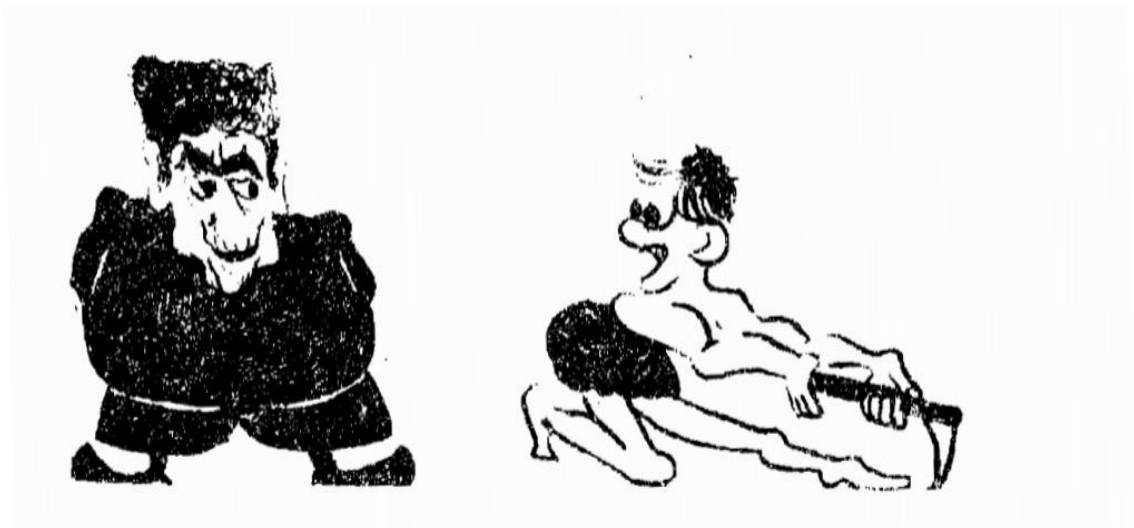
دولت های برده داران که تعداد بسیار عظیمی برده را در اختیار داشتند ، با تقسیم کار بین آنها حداکثر استفاده را می نمودند ؛ و با نیروی بردگان پل ها ، جاده ها ، بناهای عظیم ، بناهای محکم نظامی و ... می ساختند .



در یونان بردگان را در رشته های پیشه وری مانند استخراج آهن ، نقره ، طلا و ... به کار گرفتند . در روم کار بردگی در کشاورزی رواج و گسترش یافت. اعیان و اشراف رومی مزارع اختصاصی بزرگ در اختیار داشتند و در آن صدها و هزاران برده مشغول به کار بودند .



به کار بردن کار بردگان به برده داران امکان داد از هرگونه کار بدنی (کار جسمانی) آزاد شوند و این کارها را بر دوش بردگان قرار دهند . بدین ترتیب آنها زندگی انگل وار خود را شروع کردند .



همین طور که امروز ، جهان سرمایه‌داری به دو طبقه ی سرمایه دار و کارگر تقسیم می شود و در این میان نیز اقشاری وجود دارند که نه کارگر هستند و نه سرمایه دار ، و به آنها خرده بورژوا می‌گویند ، آن موقع نیز یعنی در (نظام برده داری) اقشاری وجود داشتند که نه برده دار بودند و نه برده ؛ به این اقشار ، آزادگان می‌گفتند . آزادگان عبارت بودند از مالکین بزرگ ، دهقانان و پیشه‌وران . آزادگان به اشکال مختلف از حقوق مدنی ، از حقوق سیاسی و قضایی ، از حق داشتن مال و ثروت برخوردار بودند ، درحالی‌که این حقوق از بردگان سلب شده بود . البته در عمل فقط قشر معینی از آزادگان (یعنی مالکین بزرگ) می‌توانستند ، از آن مزایایی که نام بردیم ، برخوردار باشند . دولتهای برده داری ، بعضی از قشرهای آزادگان (مالکین بزرگ ، دانشمندان) را در راس کارهای دولتی و کارهای علمی و هنری قرار دادند و بدین ترتیب بین کار فکری و کار جسمی تضاد ایجاد کردند . یعنی کار فکری فقط منحصر به اقشار معینی از آزادگان (یعنی مالکین بزرگ ، دانشمندان ، و ...) شد و کار جسمی هم منحصر شد به بردگان ، دهقانان و پیشه‌وران .



مدتها بعد دولت های برده داری ، مالکیت بر زمین را در دست خود گرفته و بر دهقانان مالیات های سنگین بستند ؛ آنان را به انجام انواع و اقسام بیگاری ها (کار مجانی) گماشتند و بدین ترتیب به شدیدترین وجهی دهقانان را وابسته کردند ، بطوریکه موقعیت آنان نیز مانند بردگان شد .



دهقانان که نمی توانستند بدهی های خود را به رباخواران بپردازند و دهقانی که نمی توانستند سهم بهره ی مالکانه را به ارباب بپردازند ، ناچار می شدند برای مدت معین ، به صورت برده ی بیگار ، کار مجانی برای برده داران ، مالکان زمین و یا نزول خواران انجام دهند

تضادهای های نظام برده داری و سقوط این نظام :

هیچ کس فکر نمی کرد که چیزی بتواند این بنای عظیم (نظام برده داری) را به لرزه درآورد ، ولی علائمی پیدا شده بود که خبر از نابودی برده داری میداد ؛ بردگان به نتیجه ی کار خود اصلا علاقه ای نداشتند و برده داری میداد ؛ بردگان به نتیجه ی کار خود اصلا علاقه ای نداشتند و برده دار ناچار بود دستگاهی بزرگ و پیچیده برای مراقبت و اعمال فشار و سرکوب ، ایجاد کند ، که این برایش گران تمام می شد و در نتیجه تولید را گران تر میکرد .



ملاکان (زمین داران) برای تشویق بردگان به کار، املاک وسیع خود را به قطعات کوچک تقسیم کردند و این مزارع کوچک را در اختیار آنان گذاشتند که در قبال پرداخت قسمتی از محصول ، در آن زمین ها کشت و کار کنند .

دهقانان جدید به قطعه زمینی که رویش کشت میکردند ، وابسته شدند و ملاکین می توانستند آنها را نیز با زمین بفروشند؛ با وجود این آنها دیگر برده محسوب نمی شدند ؛ بلکه تولیدکنندگان جزء بودند که " کولون " نامیده شدند .

بدین ترتیب در بطن برده داری ، عوامل شیوه ی تولید جدیدی پدید آمد که شیوه ی تولید فنودالی نامیده شد .

قیام بردگان :

در طول نظام برده داری ، مبارزه ی طبقاتی به طور شدید بین توده ها و برده داران وجود داشته است . برده ها بارها و بارها علیه برده داران و مالکین بزرگ قیام کردند ؛ و در کنار برده ها ، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش نیز وجود داشتند که تنها راه نجاتشان را مبارزه علیه برده داران و مالکین بزرگ می دانستند .

این قیام گرچه نمیتوانست استثمار انسان از انسان را از میان ببرد ، ولی ضربات سخت و کشنده ای بر بیرحمانه ترین نوع استثمار وارد کرد ، و سرانجام نیز منجر به سقوط نظام برده داری گردید .

نظام فنودالی

همانطور که به تدریج برده داری که ظاهر آمدند و به زمین ها می رسید ، به سوی نابودی پیش میرفت ، فنودال از روی آنها به کار گماردند . برده داری ، رشد می کرد .

در حدود هزار و پانصد سال پیش ژرمن سقوط کرد .

قبایل ژرمن ، قبیله هایی بود اعضای هر قبیله در آن مزارع کار تقسیم می شد ؛ به طور کلی به غیر از زمین ها به طور اشتراکی به همه قطعات کوچکتری تقسیم شده بود ، " فنود" زمین را " فنودال " می نامیدند .

بسته به زمین نبود یعنی می توانستند هرگاه به زمین مالک دیگری بروند . درجه ی وابستگی و همینطور درجه ی وابستگی کلونها نیز از موجود بین بردگان سابق و کولونها و دهقانان باری وقتی همه ی آنان به توده های یکپارچه ای از دهقانان وابسته استقبال مردم زحمتکش که به آنها " سرف " یا " رعیت " می گفتند . سرف ، رو به رو گشته و با آنها که هیچ چاره ای نداشت ، جز اطاعت کردن.

قیام بردگان :

در طول نظام برده از زمین های دولتی و قسمتی از زمین های زمین و برده داران وجود داشته است . ابتدا زمین، جنگل ها و چراگاه ها به مالکین بزرگ قیام کردند ؛ ریش سفیدان و سران قبیله ها تمام زحمتکش نیز وجود داشتند که برای حفظ آن سخت به تلاش پادشاهان ، زمینهای مردم را بین نزدیکان و اقوام و خویشان خود تقسیم می نمودند ؛ و آنها نیز در مقابل این همه بخشش شاهانه باید برای حفظ قدرت شاه تلاش و مبارزه می کردند .

به روحانیون و کشیش ها هم زمین های زیادی رسید که روی آنها دهقانان کشت می کردند . به طور کلی خدمتکاران شاه ، شاهزادگان ، کلیساها و تمام افراد قابل اعتماد شاه ، صاحب قطعات بزرگ زمین شدند .

آنچه مسلم است ، این افراد که صاحب زمین شده بودند ، خود نمی توانستند بر روی آن زمینها کار کنند ؛ بنابراین آمدند و زمینها را به قطعات کوچکتری تقسیم کرده و دهقانان را بر روی آنها به کار گماردند .



به این قطعات که توسط مالکین جدید (یعنی مالکینی که از اطراف شاه صاحب زمین شده بودند) به قطعات کوچکتری تقسیم شده بود ، " فنود " می گفتند ؛ و صاحبان این قطعات زمین را " فنودال " می نامیدند .

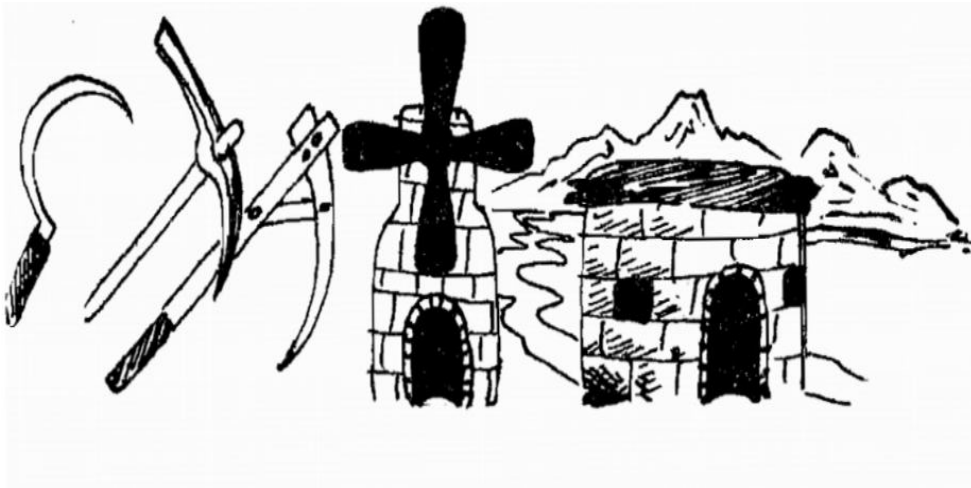
در ابتدا ، دهقانان وابسته به زمین نبودند ؛ یعنی میتوانستند هرگاه بخواهند ، از زمین مالکی به زمین مالک دیگری بروند . درجه ی وابستگی دهقانان از کولون ها کمتر، و همینطور درجه ی وابستگی کولونها نیز از بردگان سابق کمتر بود .

ولی بعدها اختلاف موجود بین بردگان سابق و کولون ها و دهقانان آزاد از بین رفت و همه ی آنان به توده های یکپارچه ای از دهقانان وابسته به زمین تبدیل شدند که به آنها " سرف " یا " رعیت " می گفتند . سرف ، انسان محرومی بود که هیچ چاره ای نداشت ، جز اطاعت کردن آنچه ارباب میگفت .



نیروهای مولده در فنودالیسم :

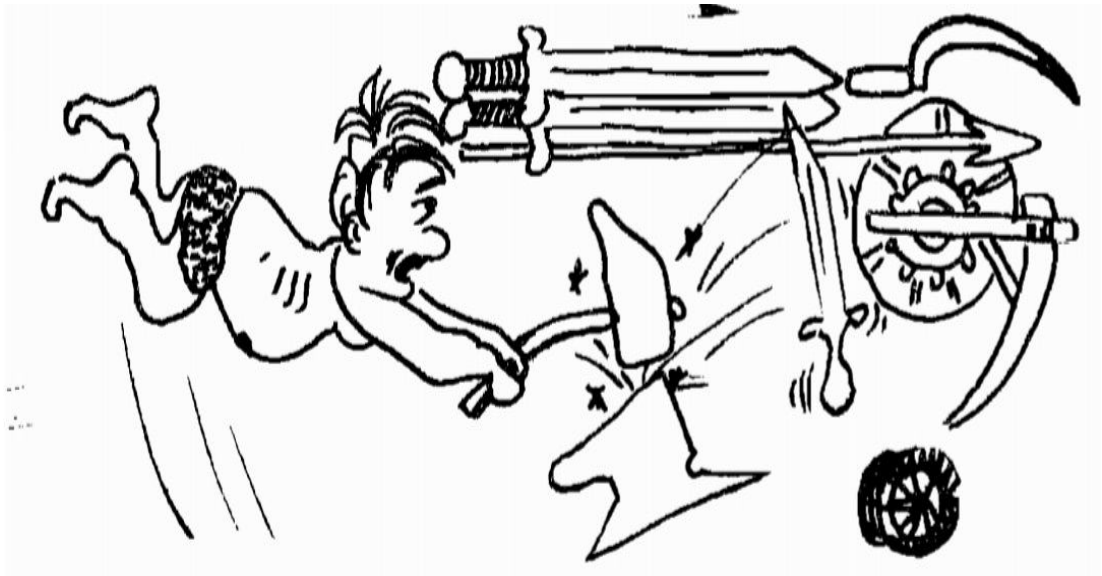
در مراحل ابتدایی فنودالیسم ، از ابزارهای ساده ای مانند بیل ، داس ، کلنگ و گاو آهن استفاده میشد ؛ ولی به تدریج آسیابهای بادی و آبی نیز مورد استفاده قرار گرفتند .



در چنین زمانی ، سبزیکاری ، پرورش میوه های مختلف ، به خصوص میوه های روغنی مانند بادام ، گردو ، زیتون و غیره رواج میافت و شیوه ی کشت غلات به مرور زمان بهتر می شد .



شیوه های تصفیه و کار با آهن پیشرفت کرده و به طور وسیعی مورد استفاده قرار گرفتند .



داد و ستد به تدریج تکامل می یافت . ابزاری که توسط صنعتگران مورد استفاده قرار می گرفت ، رشد می کرد .

به طور کلی نیروهای مولده در فنودالیسم نسبت به نیروهای مولده در برده داری ، در سطح بهتر و عالی تری قرار داشت .

مناسبات تولید (روابط تولید) در جامعه ی فنودالی :

در جامعه ی فنودالی مهمترین وسیله ی تولید ، زمین بود که آن هم ملک خصوصی فنودال محسوب می شد ؛ و تمام فنودال ها با زور و پشتیبانی دولت ، از این املاک خصوصی حفاظت می کردند .



خب ، صد البته در این زمینها سالهای سال ، بدون اینکه کسی روی آنها کار کند ، گوشه‌ای افتاد ، هیچ فایده ای برای فنودالها نداشت ؛ و باز کاملاً واضح بود که خود فنودال ها هم نمی توانستند روی

آن همه زمین کار کنند ، و اصولاً آنها کار کردن را برای خود ننگ می شماردند . بنابراین زندگی آنها از طریق استثمار دهقانان میچرخید ؛ نظام فئودالی بر استثمار دهقانان متکی بود .



فئودال بخش بزرگی از زمین‌ها را برای خود نگه داشته و بخش دیگر آن را به قطعات کوچکی تقسیم کرده و آنها را تحت شرایط بسیار استثمار گرانه ای به دهقانان واگذار می کرد .

دهقان می بایست در زمین ارباب کار می کرد ، زمین ارباب را با ابزار کار خود شخم میزد ، و با چهارپایان خود کشت و کار می کرد . سپس زمان کوتاهی در هفته را هم در زمین کوچکی که ظاهراً به خودش تعلق داشت کار میکرد و زندگی خود و خانواده اش را می چرخاند .

زمان کار دهقانان به دو بخش تقسیم می شد :

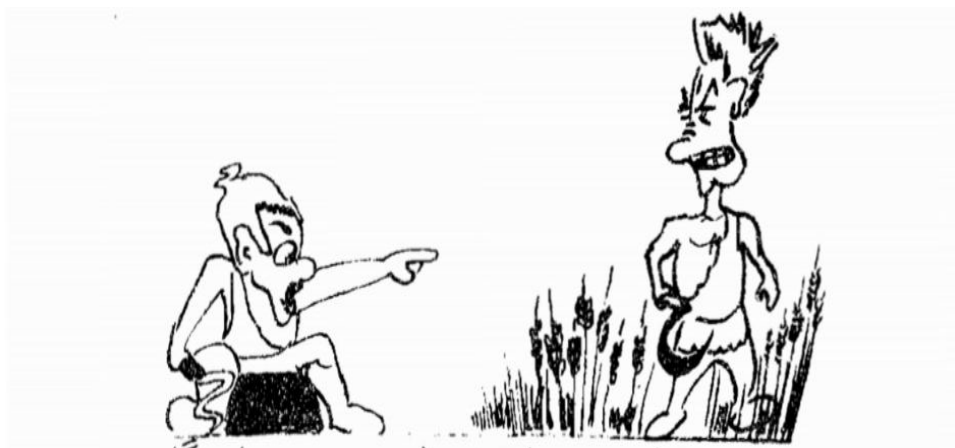
۱- **زمان کار لازم :** که در این زمان دهقان در قطعه زمین کوچک خویش برای چرخاندن زندگی خود و خانواده اش ، کار می کرد . دهقان مجبور بود محصول اضافی ای که از زمین به دست می آورد ، به فئودال تقدیم کند .



۲- **زمان کار اضافی** : در این زمان ، دهقان ، زمین فنودال را شخم میزد ، آنرا می کاشت ، درو و خرمنبوبی میکرد. وقتی دهقان در مزارع متعلق به فنودال کار میکرد ، اغلب اتفاق می افتاد که محصولات خودش را باد و باران از بین میبرد . دهقانان مجبور بودند مدت معینی در هفته (مثلا سه یا چهار روز در هفته) را با ابزار شخصی خود (گاواهن، گاو و غیره) در زمین فنودال کشتکار کنند ، و بقیه ی روزها را در قطعه زمین خود ، به کشتکار بپردازند . علاوه بر این دهقان مجبور بود برای فنودال کارهایی از قبیل خانه سازی ، پل سازی ، ساختن انبار ، چوب بری و هیزم شکنی و غیره نیز انجام دهد ؛ که به تمام این کارها بیگاری می گفتند . حتی زن و فرزندان دهقان هم مجبور به بیگاری برای فنودال بودند . آنها برای فنودال پارچه میبافتند ، قارچ و دانه های خوراکی جمع می کردند و بسیاری از این کارها برای او، یعنی ارباب انجام می دادند .



دهقان در تمام مدتی که در زمین خویش برای رفع احتیاجات خود و خانواده اش کار می کرد ، علاقه ی بسیاری به کار و خوب شدن و بارور شدن محصول نشان می داد ؛ و به همین دلیل از جان و دل تلاش می نمود . ولی وقتی در زمین فنودال مشغول به کار می شد ، سستی می کرد و هیچ علاقه ای به بارور شدن محصول نشان نمی داد . این بود که فنودال مجبور می شد نگهبانانی بالای سر دهقانان بگذارد که از زیر کار فرار نکنند .



باری ، بعدها به تدریج و بار شد فنودالیسم ، بهره ی جنسی جای بیگاری را گرفت .

بهره ی جنسی عبارت بود از قسمتی از محصول مزرعه ی دهقان ، مرغ و خروس ، بوقلمون ، لبنیات ، تخم مرغ ، کره و عسل ، کتان ، نخ تابیده و غیره . حتی چرمی را هم که دهقانان تولید می کردند ، مجبور بودند به عنوان بهره ی جنسی به ارباب تحویل دهند .



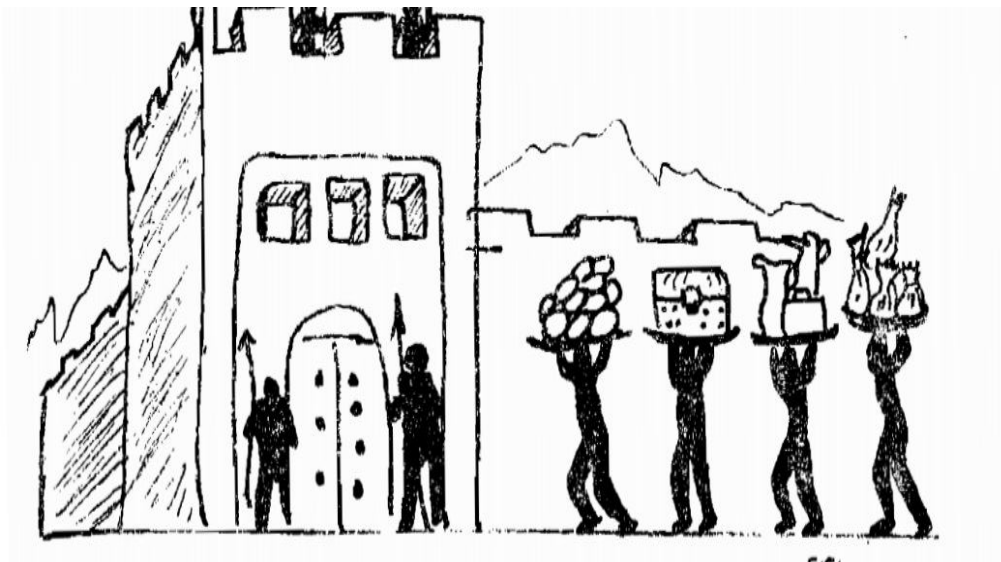
و باز هم در مراحل بعدی رشد فنودالیسم ، بهره ی پولی (نقدی) رواج یافت . فنودال برای به چنگ آوردن درآمد بیشتر ، به بهانه‌های مختلف از دهقانان پول نقد طلب می کرد .



در بیشتر موارد ، کارگاه‌های مختلف مانند آسیاب ، آهنگری ، پارچه‌بافی و ... فقط در دست فنودال بود .

بنابراین دهقانان ناچار می بایست گندم هایشان را در آسیاب فنودال آرد کنند و بابت آن پول بپردازند

فئودال حتی منابع طبیعی مانند جنگلها ، چمنزارها و رودخانه ها را نیز ملک خصوصی خود دانسته و از دهقانان بابت استفاده از این ها پول می گرفت . دهقانان باید برای استفاده از پل ها و جاده ها نیز مبالغی پول می دادند . علاوه بر این ها ، دهقانان موظف به پرداخت مالیات های سنگین به دولت فئودال ها بودند .



دهقانان گذشته از آنکه این همه از سوی فئودالها استثمار میشدند ، بایستی در عرض سال یک دهم محصول برداشتی شان را نیز به کلیسا می دادند .

اساس تولید در فئودالیسم :

اقتصاد فئودالی نیز مانند اقتصاد برده داری ، اقتصادی طبیعی بود . یعنی اکثر آنچه که تولید می شد ، برای مصرف شخصی ، تولید می شد ، نه برای مبادله و یا فروش . احتیاجات و آنچه مورد نیاز دهقانان و فئودال ها بود ، در داخل زمین های فئودال ها تولید و تهیه می شد . دهقانان برای مصرف خویش تولید می کردند ؛ آنها نه تنها در کشاورزی ، بلکه در زمینه های دیگری مانند ریسندگی ، بافندگی ، خانه سازی ، گلیم سازی و غیره نیز کارهای انجام می دادند . فئودالها هم از طریق استثمار دهقانان هر آنچه را که احتیاج داشتند ، رفع می کردند . آنها در املاک خود انواع صنعتگران را در اختیار داشتند که برایشان کار می کردند .



فئودالها برای به دست آوردن پول نقد ، سعی می کردند قسمتی از تولیدات ملک خود را به فروش برسانند ؛ اما این کار ، کار آسانی نبود ؛ چون در املاک دیگران هم اغلب همان محصولات که فئودال قصد فروشش را داشت ، به بار می آمد . بنابراین می بینیم که در این نظام خرید و فروش به دشواری انجام می گرفت ؛ زیرا همانطور که گفتیم دهقانان به طور عمده برای مصرف خویش تولید می کردند ، و فئودالها هم تمام احتیاجات و نیازهایشان از دسترنج و استثمار دهقانان تأمین می شد .



شهر در قرنهایی که فئودالیسم بر جهان حاکم بود :

در بالا گفتیم که فئودال ها در املاک خود انواع صنعتگران را در اختیار داشتند . یعنی در املاک آنها رعیتهایی وجود داشت که پیشه وری می کردند و برای ارباب چیزهای مورد لزوم را می ساختند . اما در شهرها نیز پیشه ورانی زندگی می کردند . در اوایل ، کارهای این پیشه وران کارهایی سفارشی بود ؛ یعنی مثلاً دهقانان مواد لازم را برای تهیه ی آنچه که می خواستند ، به پیش ور می دادند ، و پیشه ور هم با استفاده از آن مواد، آنچه را که دهقان می خواست برای او درست می کرد . مثلاً وقتی

دهقانان کفش و لباس میخواستند ، چرم و پارچه ای را که خود تهیه کرده بودند ، به نزد پیشه وران می بردند و پیشه وران نیز برای آنها کفش و لباس می دوختند و در برابر کاری که انجام می دادند ، از دهقانان گندم ، برنج ، ذرت و یا چیزهای دیگر می گرفتند . در این زمان ابزار کار پیشه وران بسیار ساده و ابتدایی بود .

اما بعدها با رشد و تکامل صنعت ، پیشه وران نه تنها قادر بودند به اندازه ی مصرف اربابان فئودال و دهقانان روستا، تولید نمایند ، بلکه می توانستند محصولاتی بیش از آنچه اربابان فئودال و دهقانان روستا نیاز داشتند ، تولید کنند . بدین ترتیب با گذشت زمان مهارت پیشه وران بیشتر میشد ، و فئودال ها که می دیدند محصولات رعیتهایی که در املاکشان برای آنها (یعنی فئودال ها) کار پیشه وری می کردند ، چندان خوب نیست ، ناچار برای خرید محصولات بهتر به پیشه وران شهری مراجعه کرده و چیزهایی در مورد نیازشان را از آنها خرید می کردند .

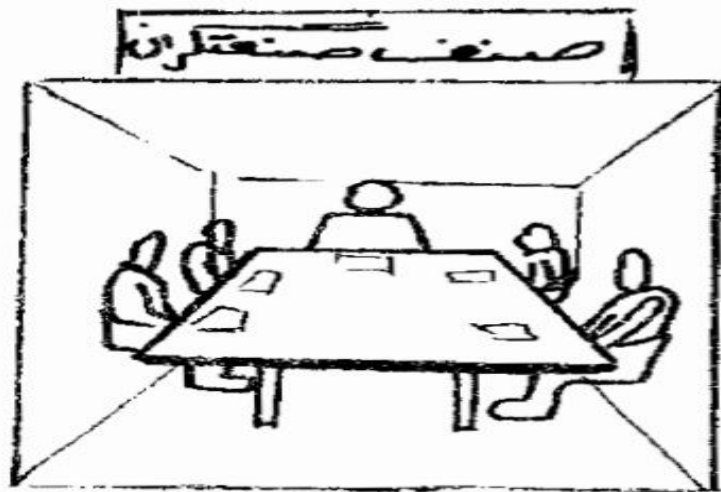


به تدریج پیشه وران نه برای مصرف ، بلکه برای فروش دست به تولید زدند ، و بدین ترتیب ، محصولات پیش وران به کالا تبدیل می شد . تولید محصول برای فروش (یعنی تولید کالا) موجب شد که صنعت از زراعت و جدا شده ، و به همین جهت مبادلات بین پیشه وران و دهقانان زیادتر شد .

اصناف :

تا زمانی که پیشه وران کارهای خود را بر اساس سفارشات انجام می دادند و (منظور از سفارشات ، اگر یادتان باشد قبلا گفتیم آن زمانی است که دهقانان چرم و پارچه را نزد پیشه وران می بردند و سفارش می دادند که برای آنها کفش و لباس لباس بدوزد) ، با یکدیگر چندان رقابتی نمی کردند و یا رقابتشان بسیار ضعیف بود ، ولی وقتی تولید برای فروش رواج یافت و شهرها محل تولید کالا شد ، رقابت شدید شد . رعیت ها (سرفها) از روستاها به شهرها فرار می کردند ، و از این جهت تولید کنندگان کوچک میترسیدند کارشان از دستشان برود ؛ به همین خاطر تلاش مینمودند که نگذارند

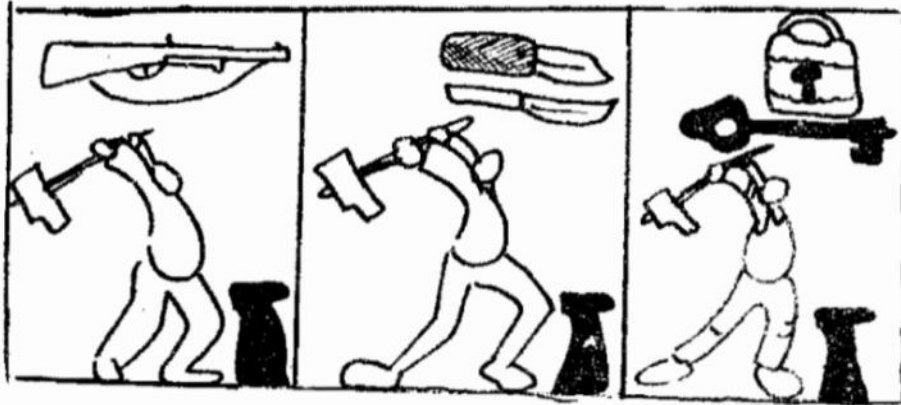
رقیبشان به تولید دست پیدا کنند . برای اینکار پیشه وران تشکیلات خود را (یعنی اصناف را) به وجود آوردند ، و بدین ترتیب به دفاع از امتیازهای خود پرداختند .



پیشه وران برای اینکه در کنار رعیت ها و مردمی که در شهر سکونت داشتند ، بر علیه استثمار و سرکوب فئودالها مبارزه کنند ، در درون اصناف دست اتحاد زدند .

رشد نیروهای مولده :

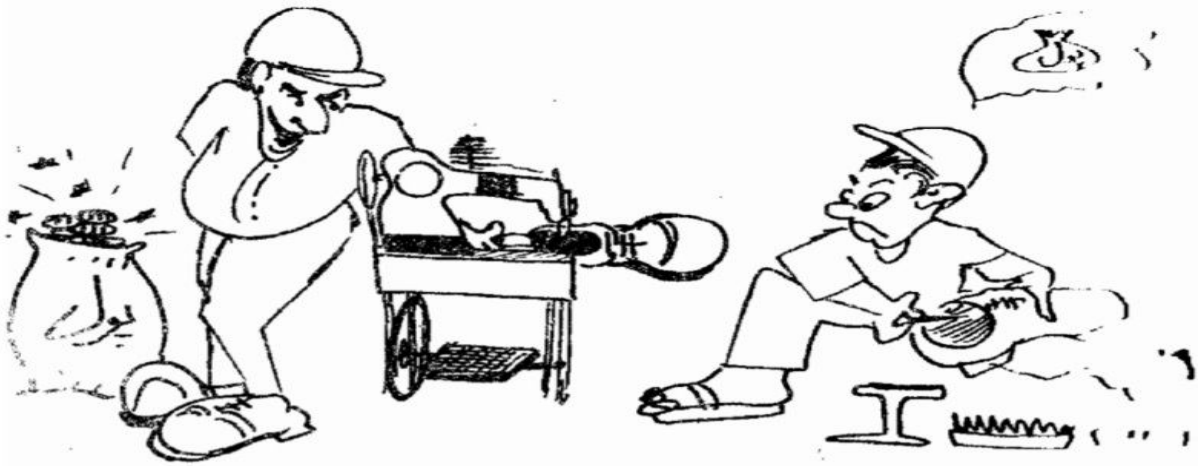
نیروهای مولده در نظام فئودالی از نیروهای مولد در نظام برده داری بسیار تکامل یافته تر گشت . به عنوان مثال، تکنیک در کشاورزی به سطح عالی تری رسید ، رشته های دیگری در کشاورزی پیدا شد ؛ باغبانی ، مو کاری ، گل کاری ، سبزی کاری و غیره رشد قابل توجهی یافت . دامپروری نیز بیش از پیش رشد یافته و در تولید شیر و پنیر هم پیشرفت هایی حاصل کرد . ابزار کار پیشه وران ، و روشهای تهیه مواد خام بهتر شد ؛ در این دوره اختراع قطب نما ، کمک بزرگی به تکامل کشتیرانی کرد . چاپ کتاب رواج یافت ؛ باروت و کاغذ اختراع شد ، حرفه های تازه به وجود آمد که از آن جمله عبارت بودند از اسلحه سازی ، ریخته گری ، قفل سازی و چاقو سازی و چندین حرفه ی دیگر .



هرچه نیروهای مولد به مرور زمان بیشتر تکامل می‌یافت، چهار چوب تنگ روابط تولید (مناسبات تولید) را بیش از پیش برای خود تنگ می‌دید (مانند کودکی که هرچه بزرگتر می‌شود، لباس برای او تنگ‌تر می‌گردد). دهقانان که زیر فشار و استثمار و سرکوب فئودالها قرار داشتند، در وضعی نبودند که تولید محصولات کشاورزی را بالا ببرند. بنابراین بار آوری و محصولات دهقانان روز به روز کمتر می‌شد. در شهرها هم کار پیشه‌وران در اثر وجود مشکلات و موانعی که قوانین و مقررات ایجاد کرده بود، بار آوری نداشت. و همه‌ی اینها نشان می‌داد که چگونه روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای مولد با هم ناسازگار شده‌اند؛ و بدین ترتیب ضرورت ایجاد می‌کرد که روابط تولید (مناسبات تولید) سرمایه‌داری جای روابط تولید کهنه‌ی فئودالی را بگیرد.

پیدایش تولید سرمایه‌داری:

قدیم‌ترین شکل سرمایه، سرمایه‌ی تجاری است. وقتی تولید کالا (یعنی تولید محصول برای فروش و مبادله‌ی نه برای مصرف) در فئودالیسم رشد یافت، همه‌ی تولیدکنندگان (که اکثریت را هم تشکیل می‌دادند) دارای ابزار تولید خوبی نبودند و بعضی از تولیدکنندگان نیز ابزار کار بهتری در اختیار داشتند. در نتیجه، آن تولیدکننده‌ای که ابزار کارش بهتر بود، وقت کمتری برای تولید کالای معینی (مثلاً کفش) انجام می‌داد، و آن تولیدکننده‌ای که ابزار کارش خوب نبود، برای تولید همان کالا (کفش) باید وقت بیشتری صرف می‌کرد؛ و این در حالی بود که هر دو، کالایشان را به یک قیمت در بازار می‌فروختند. در واقع برای بازار فرق نمی‌کرد که کدام تولیدکننده برای تولید کالایش وقت بیشتری صرف کرده و کدام تولیدکننده وقت کمتر. بازار از هر دو تولیدکننده؛ کالا را به یک قیمت می‌خرید. بدین ترتیب تولیدکنندگانی که با صرف وقت زیاد، کالای کمتری تولید می‌نمودند، ورشکسته می‌گشتند. یعنی بین تولیدکنندگان کوچک، بخش کوچکی به تدریج ثروتمند گشته و بخش بزرگ آن (اکثریت تولیدکنندگان کوچک) فقیرتر می‌شدند.



اربابان فئودال به دلخواه خود ، بر کالاهایی که از کشورهای دیگر وارد می شد ، گمرکی می بستند و همینطور نیز برای دادن اجازه ی عبور کالا از این نقطه ی کشور به آن نقطه ی کشور ، مالیات های سنگینی طلب می کردند .

و این بود که فئودالیسم مانع بزرگی در راه رشد و تکامل مبادلات به وجود آورده بود . برای گسترش و تکامل این مبادلات لازم بود که نظام فئودالی از بین برود .

گسترش مبادلات ، تجارت جهانی را گسترش می داد ، بطوریکه دیگر تولید کوچک پیشه وری در جهان قادر نبود جواب نیازهای بازار را که کالاهای زیادتری درخواست می کرد بدهد . این امر باعث شد گذار تولید کوچک پیشه وری به تولید بزرگ سرمایه داری که بر اساس استثمار کارگران مزد بگیر استوار بود ، به طور سریع انجام گیرد ؛ به تدریج تولید کنندگانی که ابزار کار عالی تری داشتند (و به همین جهت ثروتمند تر از سایر تولیدکنندگان بودند) به تدریج سرمایه دار شدند ؛ و تولیدکنندگان فقیر و شاگردان ، تبدیل به کارگر روزمزد گشتند ؛ بدین ترتیب سرمایه ی تجارتي از طریق جمع کردن تولید کنندگان فقیر و شاگردان ، در یک کارگاه و تبدیل آن به کارگران مزد بگیر ، به سرمایه ی صنعتی تبدیل شد .



در روستاها نیز فنودالیسم در حال نابودی بود . چون با تکامل تولید کالایی ، (یعنی تولید برای فروش) قدرت پول بیش از پیش شد و به همین خاطر اربابان فنودال از دهقانان پول نقد طلب می کردند ؛ دهقانان هم ناچار بودند محصولات خود را در بازار به فروش رسانیده و به اربابان پول نقد پرداخت کنند . از اینرو دهقانان همیشه در بی پولی به سر می بردند، در کنار این توده عظیم دهقانان فقیر، تعداد کمی دهقانان ثروتمند (بورژوا) در روستاها پیدا شدند که از طریق دادن وام به استثمار دهقانان فقیر پرداختند ، و این بود که در درون نظام فنودالی ، تولید سرمایه داری ، هم در شهر و هم در ده پدید آمد ، و بدین ترتیب فنودالیسم امری ضروری و حتمی گشت .

قیامهای دهقانان در ایران :

طولانی ترین قیام دهقانی ، قیام دهقانان آذربایجان به رهبری بابک بود . این قیام از کوههای طالش در آذربایجان شروع و تا اصفهان و کرمان کشانده شده . دهقانان چندین بار لشکرهای عظیم خلیفه " مستعصم " را در هم شکستند . خلیفه " مستعصم " ارتش نیرومندی را سازمان داد و در راس آن فنودالی به نام افشین را مامور جنگ با دهقانان کرد؛ که این ارتش هم با شکست روبرو گشت . سرانجام خلیفه پس از کوشش های فراوان توانست قیام را سرکوب کند . بابک به یکی از شاهزاده نشین های آلبانیا پناه برد ، که او را به خلیفه تسلیم کردند ، و بدین ترتیب کشته شد .



یکی از مهمترین قیام های دهقانی در ایران که از یک طرف علیه استثمارگران فنودال و از طرف دیگر نیز علیه تسلط بیگانگان مغولی انجام گرفت ، قیام " سربداران " بود . به این قیام از این جهت " سربداران " میگویند که دهقانان شورشی می گفتند : " این اربابان و این بیگانگان مغولی ، خیلی به ما زور می گویند ؛ اگر مبارزه کنیم ، ظلم را از بین میبریم و ظالم را نابود می کنیم ؛ اگر نتوانیم ظالم را نابود کنیم ، بگذار سرهایمان به دار برود ، زیرا تحمل زور و بیداد را نداریم ."

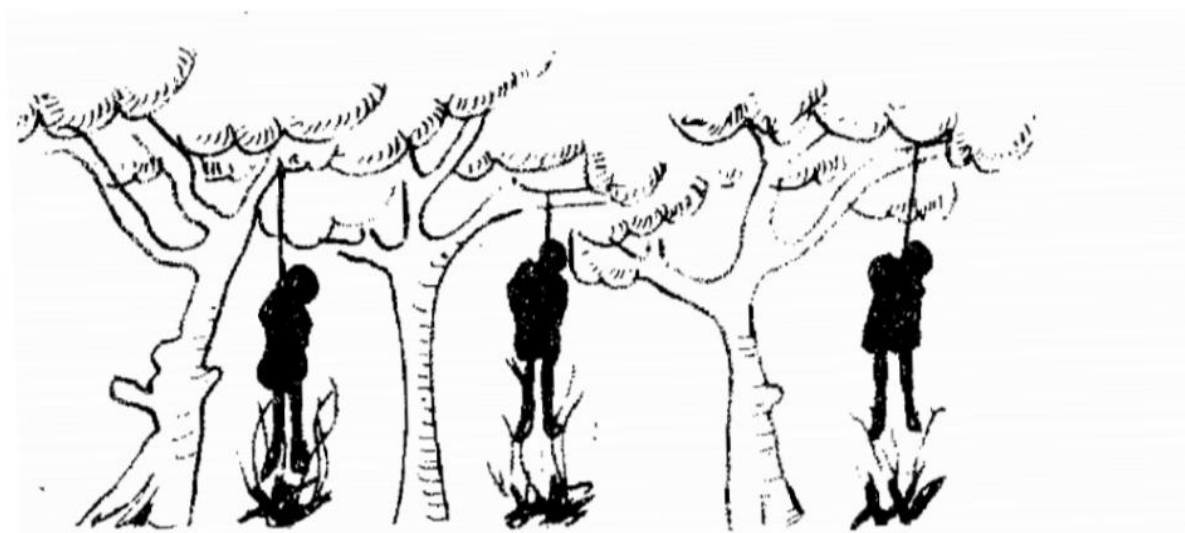
در این قیام علاوه بر دهقانان و پیشه وران ، خرده مالکان نیز شرکت داشتند . سربداران بسیار سریع توانستند سبزوار را تصرف کرده و آنجا را مرکز حکومتی خود قرار دهند . پس از آن نیز سراسر غرب خراسان و شهرهای نیشابور و طوس را هم به قلمرو خود درآوردند .

از دیگر قیام های دهقانی در ایران ، در زمان شاه صفی ، نوه و جانشین شاه عباس اول روی داد . در این قیام سی هزار نفر شرکت داشتند که در راس آنان دهقانان بودند . وزیر شاه ، بر آن شد که ارتش دهقانان و مردم بینوا را قلع و قمع کند ؛ ولی خودش به سختی شکست خورد . پس از آن ، وزیر و بسیاری از اشراف گریختند . قیام کنندگان رشت ، فومن ، لاهیجان و شهرهای دیگر را به تصرف خود درآوردند . آنها در رشت انبارهای دولتی را تصرف کردند ، و در حدود ۶۰ هزار کیلو ابریشم خام را که به وسیله ی مامورین شاه به عنوان مالیات از دهقانان گرفته شده بود ، از انبارها خالی کرده و آنها را بین رعیت ها و مالیات دهندگان و محرومان تقسیم کردند .

سر انجام این قیام به علت عملیات بدون سازمان و نداشتن تشکل ، توسط دولت شاه شکست خورد . قیام ، سرکوب شد ، اما دسته های پراکنده ای از دهقانان در جنگل های گیلان مخفی شده و گاهگاهی علیه قدرت شاه به نبرد های چریکی می پرداختند .

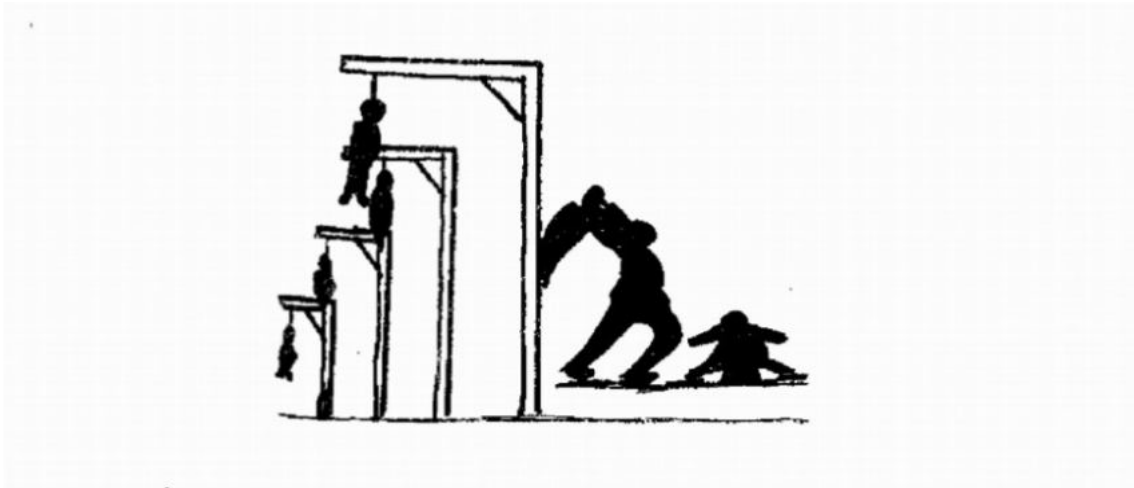
قیامهای دهقانان در دیگر کشورهای جهان :

فرانسه : در قرن چهاردهم ، قیام دهقانی بزرگی به نام قیام " ژاکری " شمال فرانسه را در بر گرفت. رهبری این قیام را شخصی به نام " گیوم کال " برعهده داشت . دهقانان ، قلعه های فئودالی را ویران کرده و تمام ساکنان آنها را نابود کردند . این قیام سرانجام با شکست روبرو شد . اشراف درباری ، دهقانان را که دارای سلاح مناسب و نظم و انضباط کافی نبودند ، به سختی شکست دادند . در پایان این قیام که فقط دو هفته به طول انجامید ، گیوم کال را اسیر کردند. اشراف درباری درحالیکه او را به مسخره " پادشاه دهاتی " می خواندند ، به جای تاج ، حلقه ای از آهن گداخته بر سرش نهادند و سپس اعدامش کردند . دهقانان شورشی را از درختها می آویختند و آتش می زدند ؛ بالاخره در این سرکوب وحشیانه بیش از بیست هزار تن از شورشیان را کشتند .



انگلستان : در اواخر قرن چهاردهم ، شرق انگلستان را قیام دهقانی فراگرفت . در این قیام ، دهقانان ماموران وصول مالیات را بیرون کرده و عده ای از آنان را نیز به قتل رساندند . قیام در ابتدا به عنوان اعتراض مالیات آغاز شد ، ولی چیزی نگذشت که این قیام به ضد استثمارگران (یعنی فئودال ها تبدیل گشت . دهقانان کلیساها و خانه های اربابی را غارت کرده و اموال آنان را به غارت می بردند . این قیام را به این جهت که به رهبری شخصی دهاتی به نام " وات تایلور " بوده است ، قیام وات تایلور می گویند .

این قیام نیز شکست خورد و قیام کنندگان شدیداً سرکوب شدند . در این سرکوب ابتدا وات تایلور و کلیه ی سران قیام به قتل رسیدند ، و پس از مدتی نیز هزاران دهقان و مردم بینوایی را که در قیام شرکت کرده بودند ، به دار آویخته و یا گردن زدند .



روسیه تزاری : در روسیه تزاری قیام های بزرگی به وقوع پیوست که بزرگترین آنها شورشی بود به رهبری " استپان رازین " . در قرن هفدهم ، دهقانان تحت رهبری استپان رازین در ولگا شورش کرده ، شهرهای " هشترخان " و " تساریتسین " و شهرهای دیگر را تسخیر نموده ، نمایندگان تزار را کشته و قسمت های بزرگی از کشور را به تصرف خود درآوردند . استپان رازین در شهر های تسخیر شده حکومت شاه و فنودالها را برانداخت . این قیام سرانجام به شکست انجامید ، و رازین را به مسکو برده و در میدان سرخ چهار قطعه کردند . صد سال بعد ، شورش دیگری به رهبری " بوگاچف " به وقوع پیوست . این قیام هم که از پشتیبانی توده های مردم فقیر برخوردار بود ، توسط قوای دولتی در هم شکسته شد و بوگاچف را در سال ۱۷۷۵ در میدان باطلاق مسکو ، اعدام کردند .

چین : یکی از بزرگترین قیام های دهقانی در چین ، قیامی بود که رهبری آن را " هوانگ چائو " به عهده داشت . وقتی قیام کنندگان به رهبری هوانگ چائو به شهر چانگان ، پایتخت امپراتوری وارد شدند ، امپراتور گریخت ، اما تمام بستگان او ، بسیاری از فنودالها ، کارمندان دولتی و سران به قتل رسیدند و به جای آنان دهقانان بر سر کارها گمارده شدند ؛ پس از دو سال و نیم ، گروه های عظیم برای سرکوبی قیام از سراسر چین به راه افتاد . مردم این گروه ها را که از اتحاد امپراتور و فنودال ها تشکیل شده بود ، " کلاغ سیاه " می نامیدند . سرانجام نیز جنگ بین کلاغ سیاه ها و قیام کنندگان ، به شکست شورشیان انجامید .

اهمیت انقلابی قیام های دهقانی در این بود که پایه های نظام فنودالی را به لرزه درآوردند . گذار فنودالیسم به سرمایه داری در کشورهای اروپای غربی با انقلاب بورژوازی انجام گرفت ؛ و سرانجام نیز انقلابات بورژوازی منجر به نابودی نظام فنودالی و برقراری سرمایه داری گردید .

بخش دوم

سرمایه داری

فصل اول

تولید کالا

کالا چیست ؟

در زمان های قدیم دهقان گندم می کاشت و خانواده اش از آن گندم برای خود نان می پخت .
اما امروز ، نان را نانوا می پزد ، و مردم باید برای خرید نان تنوری به نانوا ، و برای خرید نان ماشینی به مغازه های نان فروشی مراجعه کنند .



نانی را که دهقان می پخت ، یکی از نیازهای او را رفع می کرد ؛ نان دهقان دارای خصوصیتی بود که شکم گرسنه ی انسان را سیر می کرد ؛ بنابراین ، نان دهقان دارای ارزش مصرف بود .

نانی را که نانوا و یا کارخانه ی ماشینی می پزد هم یکی از نیازهای انسان را رفع می کند ؛ نانی را که نانوا یا کارخانه ی ماشینی می پزد هم مانند نان دهقان دارای خصوصیتی است که شکم گرسنه ی انسان را سیر می کند . بنابراین نان نانوا و کارخانه ی ماشینی هم دارای ارزش مصرف می باشند .
دهقان نان را برای مصرف خود می پخت ، اما نانوا و کارخانه ی ماشینی نان را برای فروش (مبادله) می پزند . نان نانوا که برای مبادله تولید می شود ، دارای ارزش مبادله ای می باشد ، در حالی که

نان دهقان که نه برای مبادله ، بلکه برای مصرف شخصی خود تولید شده بود ، دارای ارزش مبادله ای نبود .

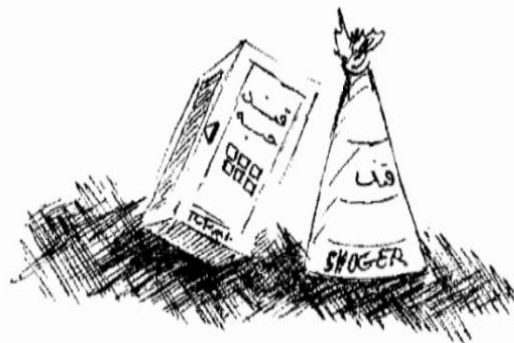
نان دهقان فقط ارزش مصرفی داشته ؛ اما نان نانوا ، هم ارزش مصرفی دارد و هم ارزش مبادله ای

نان دهقان محصولی بود که برای مصرف شخصی تولید می شد ، و نان نانوا محصولی است که برای مبادله تولید می شود ؛ و چون برای مبادله تولید می شود به آن کالا می گوئیم .

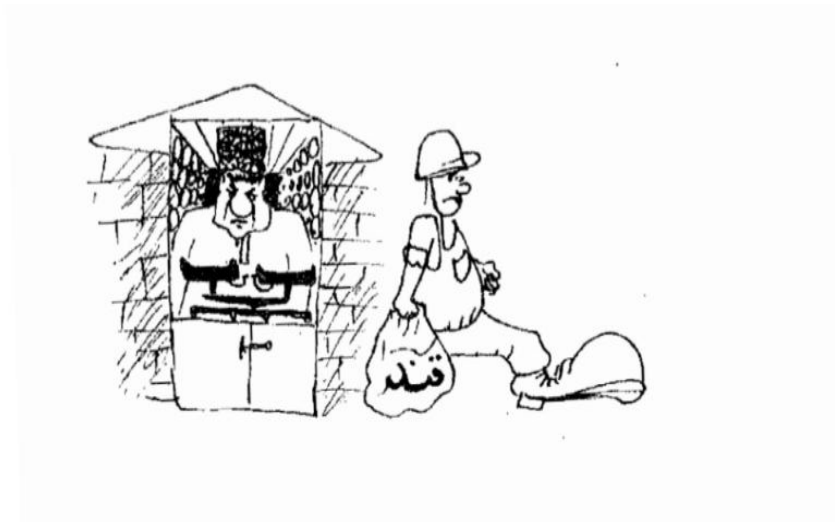


هر محصولی برای اینکه بتواند کالا باشد ، باید دارای دو مشخصه باشد :

۱- ارزش مصرفی داشته باشد ؛ یعنی یکی از احتیاجات انسان را برطرف نماید .



۲- ارزش مبادله ای داشته باشد ؛ یعنی برای مبادله (فروش) تولید شده باشد .



بنابراین کالا دارای دو خاصیت است ، یکی داشتن ارزش مصرفی است ، و دیگری داشتن ارزش مبادله ای (و یا به عبارت دیگر : داشتن ارزش) است .

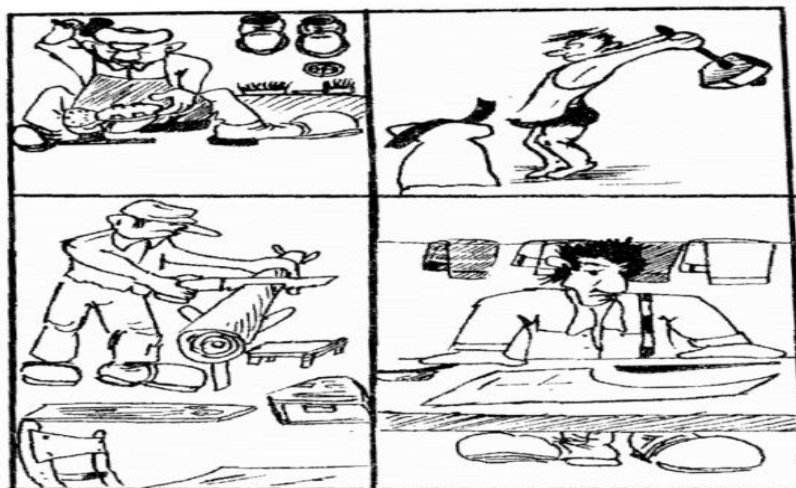
تولید کالایی :

همانطور که کالا محصولی است که برای مبادله تولید می شود ، تولید کالایی هم تولیدی است که برای مبادله (فروش) صورت می گیرد . قبل از اینکه تولید کالایی بر جوامع حاکم شود و اساس و پایه ی اقتصادی هر جامعه را تولید کالایی تشکیل دهد ، مدت های بسیار طولانی ، تولید طبیعی (یعنی تولیدی که برای مصرف شخصی انسان صورت می گرفت) بر جوامع حاکم بود . البته منظور از حاکمیت تولید طبیعی به این معنی نیست که اصلاً تولید کالایی وجود نداشت ؛ بعد از متلاشی شدن کمون اولیه ، در کنار حاکمیت تولید طبیعی (تولید برای مصرف شخصی) ، تولید کالایی (تولید برای فروش) هم وجود داشت ؛ اما این تولید کالایی نه تنها غالب و حاکم نبود ، بلکه بسیار محدود به ضعف بود . تولید طبیعی نه فقط در دوره ی بردگی در دوره ی فئودالیسم حاکم بود ، بلکه در مراحل ابتدایی سرمایه داری هم که هنوز تولید کالایی حاکم نشده بود ، به عنوان پایه و اساس اقتصادی جامعه ، حکمفرمایی می کرد . فقط در جریان تکامل سرمایه داری بود که ضربه ی قطعی بر تولید طبیعی وارد گشته و بدین ترتیب تولید طبیعی از میان رفت و تولید کالایی ، یعنی تولید برای فروش برتری یافت .

مهم ترین شرط پیدایش تولید کالایی ، تقسیم کار اجتماعی می باشد . اما مگر در زمان های قدیم ، مثلاً در جامعه ی اشتراکی اولیه ، تقسیم کار وجود نداشته است ؟

جواب : چرا ، در جامعه ی اشتراکی اولیه ، همانطور که در بخش اول این کتاب خواندید ، اولین و دومین تقسیم بزرگ کار اجتماعی صورت گرفت ؛ و این تقسیم ها بخاطر تکامل کشاورزی ، دامداری و پیشه وری به وجود آمد . درست است که در آن زمان هم تقسیم کار وجود داشته ، ولی این واقعیتی است که با وجود تقسیم کار، تولید برای فروش ، یعنی تولید کالایی وجود نداشته است .

تقسیم کار، شرط لازم تولید کالا است ؛ اما ، تولید کالا ، شرط لازم تقسیم کار نیست . یعنی اینکه برای تولید کالا ، حتماً تقسیم کار لازم است ؛ اما برای وجود تقسیم کار در جامعه ، حتماً لازم نیست که کالا تولید شود .



چرا نمی توان بدون تقسیم کار ، کالا تولید نمود ؟ برای اینکه هر گاه در جامعه هر خانواده خودش زراعت بکند ، به گاوداری بپردازد ، گندم را درو کند ، آن را در آسیای دستی بساید ، نان بپزد ، منزل بسازد ، چرم درست کند ، لوازم منزل و ابزار کار بسازد ، آهنگری و نجاری هم بکند ، دیگر تولید کالا مفهومی نخواهد داشت ؛ زیرا کالا چیزی است که برای فروش تولید می شود ، و وقتی در جامعه تقسیم کار وجود نداشته باشد و به همین خاطر هر کس به تنهایی همه کاری بکند ، تولید کالا امکان پذیر نیست .



شرط دیگری که برای تولید کالا لازم است ، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می باشد ؛ به عنوان مثال ، وقتی کسی کالایی تولید کند، حتماً قصد فروش آن را خواهد کرد ، چون کالا چیزی است که برای فروش تولید می شود . خب ، حال وقتی شخصی چیزی تولید کرده و بخواهد آن را بفروشد ، (یعنی کالا تولید کرده باشد) ، در صورتی می تواند این کار را بکند که آن محصول مال خودش باشد ؛ زیرا اگر آن محصول مال خودش نباشد ، چگونه می تواند آن را بفروشد ؟ و همینطور در صورتی که محصول تولید شده مال آن شخص است که ابزاری که با آن ، آن محصول تولید شده است مال خودش باشد . یعنی تولید کننده وقتی می تواند کالا (چیزی که به قصد فروش تولید می شود) تولید کند که مالک ابزار تولید باشد . مثلاً در جامعه ی اشتراکی اولیه چون مالکیت خصوصی بر ابزار تولید وجود نداشت ، به هیچ عنوان تولید کالایی (تولید برای فروش) وجود نداشته است . اما در دوره ی بردگی و فئودالیسم با اینکه تولید طبیعی بر جامعه حاکم بود ، تولید کالا هم به طور بسیار ضعیف و محدود وجود داشت ، یعنی تولید کالا اساس و پایه ی اقتصادی جامعه را تشکیل نمی داد .

بنابراین خلاصه و نتیجه تمام مطالب بالا به شرح زیر می شود :

شرایط لازم برای تولید کالایی عبارتند از :

۱- تقسیم کار اجتماعی .

۲- مالکیت خصوصی بر ابزار تولید .

تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه داری :

قبل از سرمایه داری در مراحل ابتدایی سرمایه داری ، آن زمان که هنوز از کارخانجات عظیم خبری نبود ، تولید به وسیله ی تولید کنندگان کوچک یعنی پیشه وران و دهقانان صورت می گرفت . این تولیدکنندگان ، هم خودشان مالک ابزار تولید بودند ، و هم خودشان با آن ابزار ، کار کرده و تولید می کردند . مثلاً دهقان با ابزار خود (گاو آهن) روی زمین کار می کرد . کفاش با ابزار کار خود ، آهنگر با ابزار خود و خلاصه هر صنعتگری با ابزار خود ، کار می کرده و بدین صورت دست به تولید می زدند . و به این نوع تولید ، تولید کالایی ساده می گویند . بنابراین تولید کالایی ساده ، تولیدی است که توسط تولید کنندگان کوچک صورت می گرفت که هم خود مالک ابزار تولید بودند ، و هم خود ، با آن ابزار تولید ، کار می کردند .



امروزه هم هنوز تولید کالایی ساده وجود دارد ، و دهقانان جزء و صنعتگران از نمایندگان این تولید هستند . اینها نه برای مصرف خویش ، بلکه برای مبادله (به شکل فروش) تولید می کنند .

تولید کالایی ساده خصلت دوگانه ای دارد ؛ یعنی از یک طرف چون مالکیت خصوصی اساس آن است ، دهقان جزء و صنعتگر که مالک ابزار تولید می باشند ، به سرمایه دار نزدیکند ؛ و از طرف دیگر ، چون تولید کالایی ساده بر کار شخصی تولید کننده مبتنی است ، دهقان و صنعتگر که خود با ابزار خود کار می کنند ، زحمتکش حساب شده و از این جهت به کارگر نزدیک می باشند .



اما تولید کالایی سرمایه ای بدین شکل است که سرمایه داران مالک ابزار تولید بوده و به وسیله ی آن ابزار ، کارگران را استثمار می کنند . بنابراین تولید کالایی سرمایه داری و تولید کالایی ساده در یک چیز به هم شبیه هستند ، و آن هم مالکیت خصوصی است ؛ زیرا هم تولید کالایی ساده مبتنی بر مالکیت خصوصی است و هم تولید کالایی سرمایه داری. در تولید کالایی ساده ، تولید کنندگان کوچک ، مانند دهقانان جزء و صنعتگران مالک ابزار تولید هستند ، و در تولید کالایی سرمایه داری ، سرمایه داران ، مالک ابزار تولید می باشند . تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه داری تفاوت بزرگی نیز با هم دارند ، و آن اینکه در تولید کالایی ساده ، تولید کنندگان کوچک که مالک ابزار تولید هستند خود با آن ابزار ، کار می کنند ؛ درحالیکه در تولید کالایی سرمایه داری ، سرمایه داران که مالک ابزار تولید هستند، خود هیچ کاری انجام نداده و کارگران را تحت استثمار قرار می دهند .

ارزش مصرف چیست ؟

قبلا گفتیم یکی از مشخصات کالا این است که بعضی از نیازهای انسان را رفع کند ، بنابراین کالا برای انسان سودمند است و انسان می تواند آن را برای رفع احتیاجاتش مصرف نماید ؛ پس کالا دارای ارزش مصرف است . حال در اینجا این سوال مطرح می شود :



آیا هر چیزی که دارای ارزش مصرف است ، کالا می باشد ؟

جواب : خیر، مثلا نانی را که دهقان برای مصرف شخصی خودش می پخت ، برای انسان سودمند بوده و یک نیاز انسان را رفع نمود ، به همین دلیل ارز مصرفی داشت ؛ در حالی که چون دهقان نان را برای مصرف شخصی خود تولید می نمود ، نه برای فروش ، آن کالا محسوب نمی شد .



بسیاری از چیزها که محصول کار انسان هم نیستند وجود دارند که برای انسان سودمند می باشند و دارای ارزش مصرف هستند ، ولی کالا نیستند ؛ مانند آب ، هوا ، چوب ، درخت ، و بسیاری چیزهای دیگر .



تا اینجا دانستیم هر چیزی که ارزش مصرفی داشته باشد ، کالا نیست ؛ خب باز می توان این سوال را مطرح نمود آیا تمام کالاها دارای ارزش مصرف هستند ؟

جواب : چون یکی از خصوصیات کالا این است که سودمند بوده و به نحوی یکی از احتیاجات انسان را رفع نماید، بنابراین دارای ارزش مصرف می باشد .

بطور کلی هر کالایی دارای ارزش مصرف هست ؛ اما هر چیزی که دارای ارزش مصرف باشد ، کالا نیست .



ارزش (یا ارزش مبادله) چیست ؟

در تولید کالایی ، مبادله بین کالاهایی که دارای ارزش‌های مصرف مختلف هستند صورت می‌گیرد . چرا مبادله فقط بین کالاهایی که دارای ارزش‌های مصرف مختلف هستند صورت می‌گیرد ؟ چون مبادله ی کالاهایی که دارای ارزش‌های مصرف یکسان هستند ، مفهومی ندارد ؛ مثلا مبادله ی گندم با گندم ، پارچه با پارچه ، خرما با خرما لزومی ندارد و البته کسی هم به فکر نمی‌افتد که خرما را با خرما ، یا گندم را با گندم عوض کند . گندم را با گندم مبادله نمی‌کنند ، چون ارزش‌های آن‌ها ؟ چون ارزش‌های مصرف گندم و خرما یکسان است ولی می‌توان گندم را با خرما مبادله نمود ، یعنی مختلف است .



وقتی دو نفر پنج کیلو گندم و یک کیلو آهن را با یکدیگر مبادله می‌کنند ، در برخورد اول کاملا برای ما روشن است آن دو کالا در یک چیز با هم برابرنند که صاحبان آنها حاضر به مبادله شده‌اند ؛ اما در همان برخورد اول برای ما روشن نمی‌شود آن دو کالا در چه چیزی با هم برابرنند که صاحبان آنها حاضر به مبادله شده‌اند . برای یافتن آن چیزی که دو کالا را با هم برابر کرده ، مسئله را پی‌گیری می‌کنیم :

آیا آن دو کالا در وزن برابرنند ؟

جواب : پرواضح است که خیر ، زیرا وزن گندم پنج کیلو است و وزن آهن یک کیلو می‌باشد .

آیا آن دو کالا دارای ارزش های مصرف برابرند ؟

جواب : خیر؛ زیرا انسان ها کالاهایی را که دارای ارزش های مصرف برابر باشند ، مبادله نمی کنند ؛ مثلاً چه کسی حاضر است گندم و گندم را که دارای ارزش های مصرف برابرند ، مبادله نماید ؟ کاملاً روشن است که گندم و آهن دارای ارزش های مصرف برابر نیستند (یعنی دارای ارزش های مصرف مختلف اند .) زیرا از گندم نان پخته و می خورند ، اما تا به حال کسی دیده که از آهن نان بپزند و بخورند ؟ وقتی دو نفر می خواهند ۵ کیلو گندم و ۱ کیلو آهن را با یکدیگر مبادله کنند ، آن که صاحب گندم است با خود چنین می گوید :

برای تولید ۵ کیلو گندم همان مقدار کار صرف شده که برای تولید ۱ کیلو آهن صرف شده است .

آن کسی که صاحب آهن است نیز با خود چنین می گوید :

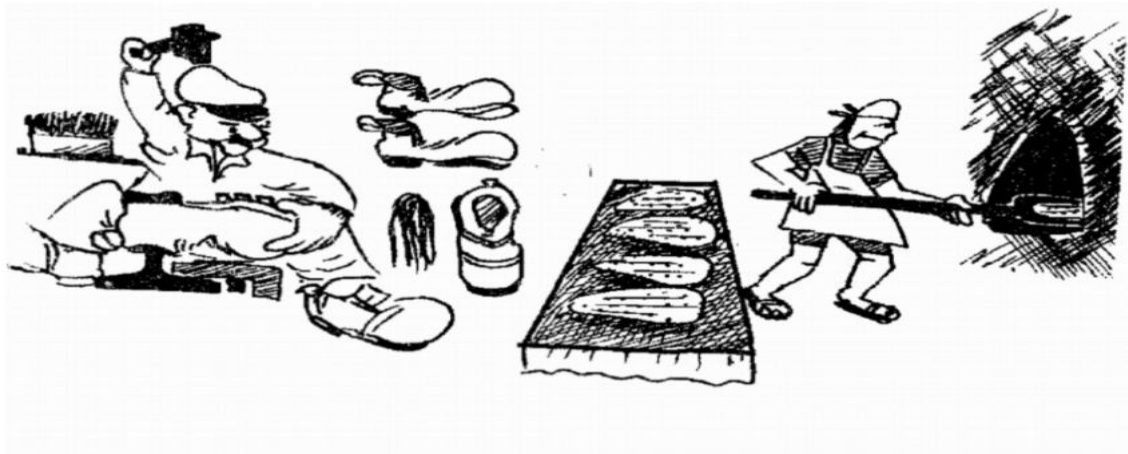
برای تولید یک کیلو آهن ، من همان مقدار وقت صرف کرده ام که این بابا برای تولید ۵ کیلو گندم صرف کرده است.

بنابراین می بینیم این دو کالا در مقدار کاری که صرف تهیه ی آنها شده است مساویند .

در تولید کالایی ، مبادلات بیشتر با کمک پول انجام می گیرند . کالایی را به مقداری پول فروخته و با همان پول کالای دیگری می خرند .

مثلاً وقتی خیاطی یک پیراهن را به ۵۰۰ ریال می فروشد ، آن ۵۰۰ ریال برای همیشه توی جیبش نمی گذارد ، بلکه با آن پول چیزی را می خرد که احتیاج دارد . فرض کنیم خیاط با ۵۰۰ ریال ، یک جفت کفش بخرد ، در اینجا است که می بینیم در واقع خیاط پیراهن را با یک جفت کفش مبادله کرده است . منتهی این مبادله با کمک پول انجام گرفته . مقدار کاری که برای تولید پیراهن و یک جفت کفش صرف شده نیز برابرند که با هم مبادله شده اند .

هر گاه دو و یا چند کالا با هم مبادله می شوند ، آنچه آنها را دارای ارزش (ارزش مبادله) کرده ، مقدار کاری است که در آنها

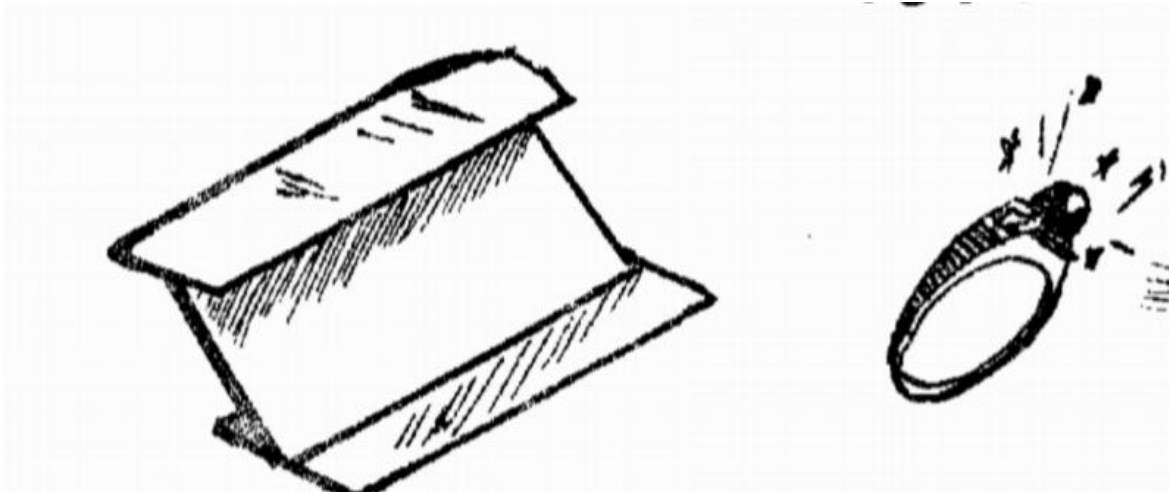


نهفته است ، وقتی به مغازه ای مراجعه می کنید و می بینید کالایی را که می خواهید بخرید بسیار گران است ، شاید از خود سوال کنید علت گرانی این کالا چیست . و راستی علت گرانی و ارزانی بعضی کالاها چیست ؟

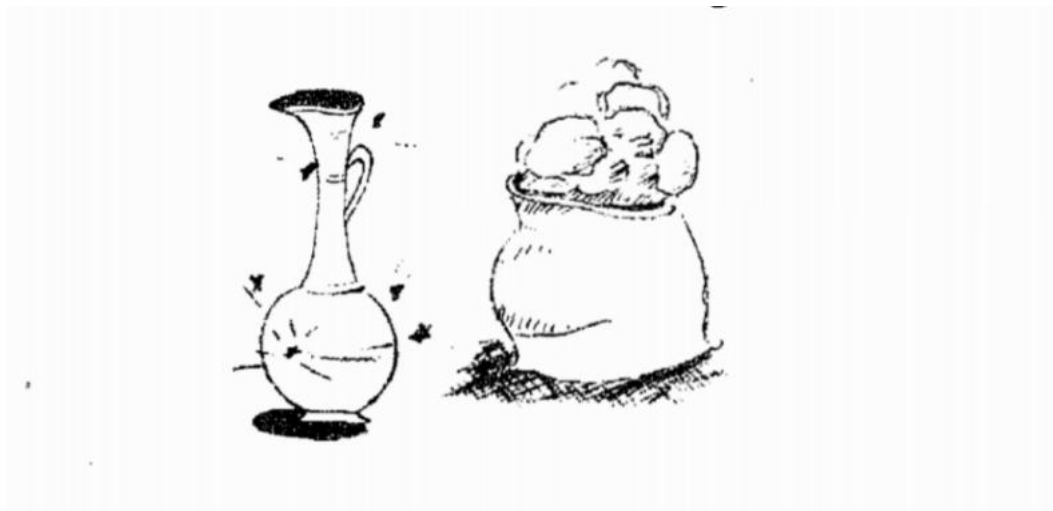
آیا گرانی کالا به این دلیل است که وزنش زیاد است ؟ حجمش زیاد است ؟ کمیاب است ؟ تعداد آن کالا از تعداد مشتریانش کمتر است ؟

اگر به درستی دقت کنیم متوجه خواهیم شد که هیچ یک از دلایل بالا نمی تواند علت گرانی کالا باشد. برای اثبات این موضوع ، دلایل بالا را مورد بررسی قرار می دهیم :

قیمت یک گرم طلا چندین برابر قیمت یک کیلو آهن است ؛ حال اگر علت گرانی هر کالا سنگینی زیاد آن بود ، باید قیمت آهن بسیار بسیار از طلا بیشتر می بود .



قیمت یک کیلو نقره صدها برابر قیمت یک کیلو پنبه است ، حال اگر علت گرانی هر کالا زیاد بودن حجم آن باشد ، چون حجم یک کیلو پنبه چندین برابر حجم یک کیلو نقره است ، باید قیمتش هم از آن گران تر باشد ؛ در حالیکه اینطور نیست .



فرض کنید در بازار ، چای بسیار کمیاب است و در عوض طلا بسیار زیاد . حال هرچه طلا زیاد باشد و چای کمیاب ، آیا قیمت یک کیلو طلا با یک کیلو و حتی چند کیلو چای برابر خواهد شد ؟ اگر علت گرانی ، کمیابی باشد ، وقتی چای کمیاب شود ، باید قیمت یک کیلوی آن بیش از یک کیلو طلا باشد ، در حالیکه اینطور نیست ، چای هر چقدر هم در بازار کمیاب باشد ، نه تنها قیمت یک کیلوی آن بلکه قیمت شد کیلوی آن هم برابر قیمت یک کیلو طلا نخواهد شد . پس کمیاب بودن کالا هم دلیل بر گرانی نیست .

آیا زیاد بودن مشتریان (یعنی بالارفتن تقاضا) و کمی موجودی کالا (یعنی پایین بودن عرضه) می تواند علت گرانی کالا باشد ؟ و یا همچنین کم بودن مشتری (پایین آمدن تقاضا) و زیاد بودن کالا (زیاد بودن عرضه) دلیل بر ارزان بودن کالا خواهد بود ؟

فرض کنید در یک جامعه هزار کیلو برنج وجود دارد و دو هزار مشتری که هر کدام یک کیلو برنج می خواهد . مقدار برنج هزار کیلو است ، در حالیکه جام دو هزار کیلو برنج طلب می کند .

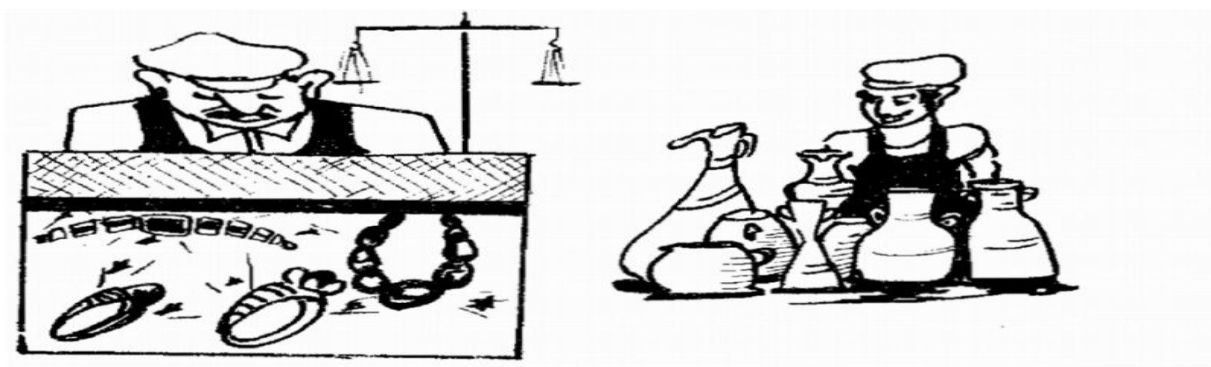
حال باز فرض کنید در همین جامعه هزار کیلو نمک وجود دارد و دو هزار مشتری که هر کدام یک کیلو نمک می خواهد . مقدار نمک نیز هزار کیلو است ، در حالی که جامعه دو هزار کیلو نمک طلب می کند . خب ، اگر علت گرانی کالا زیاد بودن مشتری و کم بودن کالا است ، قیمت برنج و نمک که هر دو به یک مقدار در جامعه وجود دارند ، و تعداد مشتری هر دو کالا نیز برابر است ، باید برابر باشد . یعنی باید قیمت یک کیلو نمک برابر شود با قیمت یک کیلو برنج . آیا چنین چیزی می شود ؟ معلوم است که خیر .



پس قیمت کالا چگونه تعیین می شود ؟

قیمت هر کالا به وسیله کاری که صرف تهیه ی آن می شود ، تعیین می گردد . مثلاً یک ژاکت را در نظر بگیرید، این ژاکت ابتدا به صورت پشم بر پشت گوسفند قرار داشته ، مقداری کار صرف چیدن آن شده ، مقداری کار صرف ریسیدن پشم و تبدیل آن به نخ گشته ، و سرانجام مقداری کار هم مصرف خواهد شد تا از نخ ، ژاکت بافته شود . بنابراین قیمت این ژاکت برابر است با کاری که صرف آن شده

است . هر گاه برای تولید یک کالا کار کمی صرف گردد ، قیمت آن کالا ارزان خواهد بود ؛ و برعکس ، هر گاه برای تولید یک کالا ، کار زیادی صرف گردد ، قیمت آن کالا گران خواهد بود .

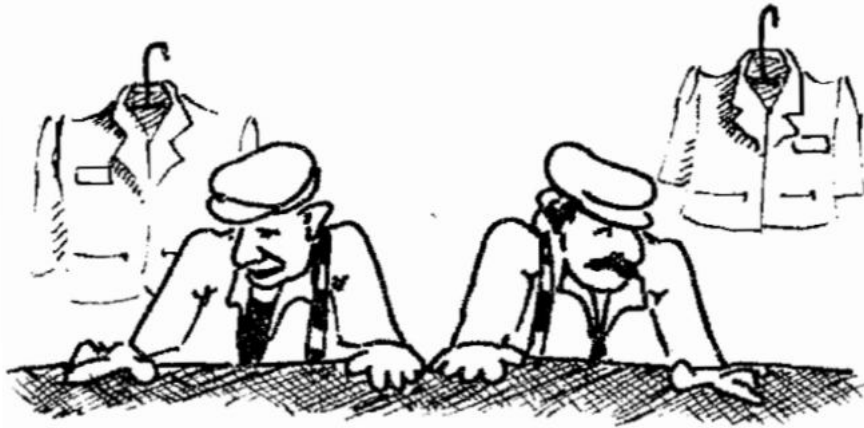


بسیاری از کالاها که قبلاً گران بودند ، به علت رشد ابزار تولید ، ارزان تر شدند ؛ چون پس از رشد ابزار تولید مدت کار لازم برای تهیه ی آن کالاها کمتر شد .

حالا اگر تولید کننده ای به علت کمی تجربه و یا کند کاری ، کالایی را که تهیه ی آن در واقع به چهار ساعت کار احتیاج دارد ، در عرض شش ساعت تهیه کند ، در اینصورت آیا قیمت کالای گران تر خواهد بود ؟

مثالی می زنیم : فرض کنیم برای تهیه ی یک جفت کفش ، چهار ساعت کار لازم است ، و قیمت آن هم برابر ۴۰ تومان باشد ، اما کفاشی که کند کار می کند ، همین کفش را در مدت ۶ ساعته می نماید ؛ در این صورت آیا این کفاش می تواند کفش خود را گرانتر از کفاشانی که همان کفش را در عرض ۴ ساعت تهیه نموده اند بفروشد ؟

خیر ؛ زیرا یک جفت کفش به طور متوسط چهار ساعت کار می برد . یعنی ارزش یک جفت کفش برابر است با ۴ ساعت کاری که کفاش بر روی آن انجام داده ، به اضافه ی قیمت چرم (یعنی به اضافه ی مقدار کاری که صرف تهیه ی چرم شده است) . بنابراین قیمت هر کالا را از روی مدت زمان لازم برای تهیه ی آن کالا تعیین می کنند . مثلاً برای تهیه ی یک دست لباس هشت ساعت کار لازم است ، حال اگر خیاطی برای تهیه ی همان دست لباس ، ده ساعت وقت مصرف کرد ، می گویند مدت زمان لازم برای تهیه ی یک دست لباس هشت ساعت است ، چه خیاط ۱۰ ساعت وقت صرف تهیه ی آن کرده و چه هشت ساعت ، در هر صورت قیمتش یکی است .



کار ساده و کار پیچیده (مرکب) :

کاری را که احتیاج به تخصص نداشته باشد ، کار ساده می گویند ؛ ولی کاری که به آموزش و تخصص نیاز داشته باشد ، کار پیچیده (مرکب) است .



روزی شخصی برای گرفتن کار به کارخانه ی اتومبیل سازی مراجعه کرد . از او پرسیدند : " آیا تخصصی داری؟ "

جواب داد : نه ؛ من هیچ تخصصی ندارم . "

به او گفتند : " خیلی خب ، بیا بغل دست این استاد کار بایست و هر چه از تو خواست به او بده . "

او بغل استاد کار ایستاد تا وی کمک نماید . مدت‌ها گذشت و آن شخص دید که با اینکه استاد کار هم مانند او روزی هشت ساعت کار می کند ، ولی دویست تومان بیشتر از او مزد می گیرد . بنابراین از استاد کار پرسید : " من و تو روزی هشت ساعت کار می کنیم ، حال اینکه به تو روزانه دویست و پنجاه تومان می دهند و به من پنجاه تومان ، علتش چیست ؟ "



استاد کار جواب داد : " درست است که من و تو هر دو روزی هشت ساعت کار می کنیم ، ولی کاری که تو انجام می دهی ، کاری است ساده ، و کاری که من انجام می دهم ، کاری است پیچیده . من سی سال است که زحمت کشیده و آموزش دیدم تا توانستم در این کار استاد شوم ؛ بنابراین وقتی هشت ساعت کار می کنم ، در این هشت ساعت از تجربه و کار سی ساله ام نیز استفاده می نمایم ؛ یعنی در واقع مقداری از کار سی ساله ام را هم روی اتومبیل وارد می کنم."

هر کسی می تواند بغل دست یک استاد کار بایستد و چیزهایی از قبیل " چکش " ، " آچار " و غیره بدست او بدهد ، ولی هر کسی نمی تواند نقص اتومبیل را دریابد . هر کسی می تواند بدست بنا آجر بدهد ، ولی هرکسی نمی تواند رادیو بسازد . هر کس می تواند کالا را از نقطه ای به نقطه ی دیگر حمل کند ، اما هرکسی نمی تواند ساعت ساز باشد .

در کارخانه ، کارگران ماهر و کارگران غیرماهر و مهندسان و غیره کار می کنند و با کمک همدیگر ، کالا می سازند. در این کارخانه کار کارگران غیرماهر ، کاری است ساده ؛ و کار کارگران ماهر و مهندسان ، کاری است پیچیده (مرکب) . بار آوری کار پیچیده ، چند برابر کار ساده است . مثلاً اگر در گذشته برای تولید یک کالا پنج ساعت کار لازم بود ، حالا به علت رشد ابزار تولید و مهارت

انسان ، تولید همان کالا یک ساعت کار می برد . پنج ساعت کاری که در گذشته صرف تولید کالا می شد ، کار ساده ، و یک ساعت کاری که امروز صرف تولید همان کالا می شود، کاری است پیچیده (مرکب) . بنابراین می بینیم که بار آوری کار پیچیده چند برابر کار ساده است .

کار مجرد و کار مجسم :

در یک جفت کفش کار چه کسی نهفته است ؟

جواب : کار کفاش

در یک دست لباس کار چه کسی وجود دارد ؟

جواب : کار خیاط .

در میز و صندلی کار چه کسی نهفته است ؟

جواب : کار نجار .

در زغال کار چه کسی موجود است ؟

جواب : در زغال کار معدنچی موجود است .

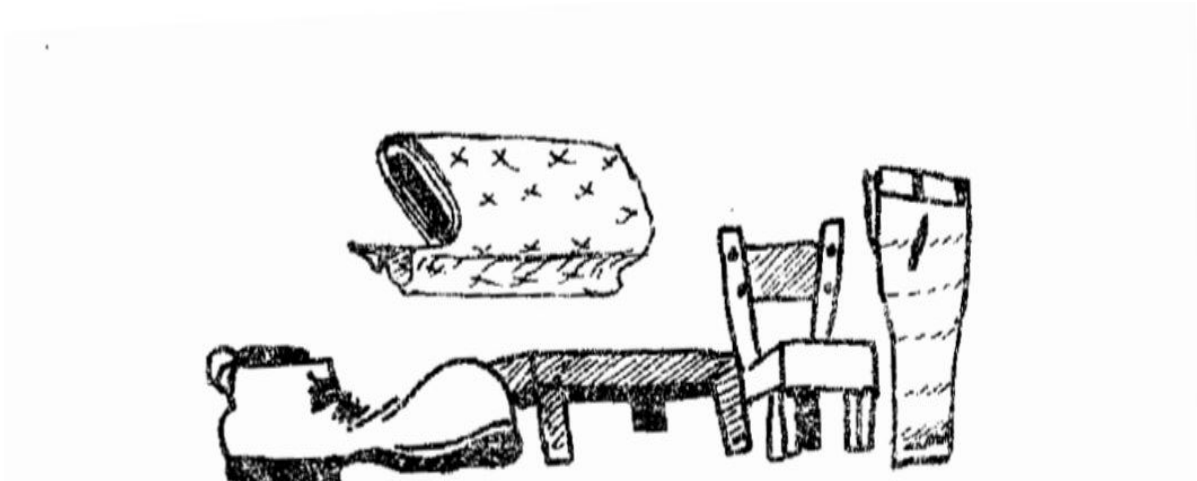
در هر کالا کار یک متخصص نهفته است . خیاط ، کفاش ، آهنگر ، نجار و معدنچی ، همه کار می کنند ، ولی هر کدام کارش با دیگری فرق دارد .



آیا امکان دارد که در زغال ، کار نجار نهفته باشد ؟ و یا می شود در لباس ، کار معدنچی نهفته باشد ؟
پس واضح است که خیر؛ در زغال کار معدنچی و در میز و صندلی کار نجار وجود دارد .

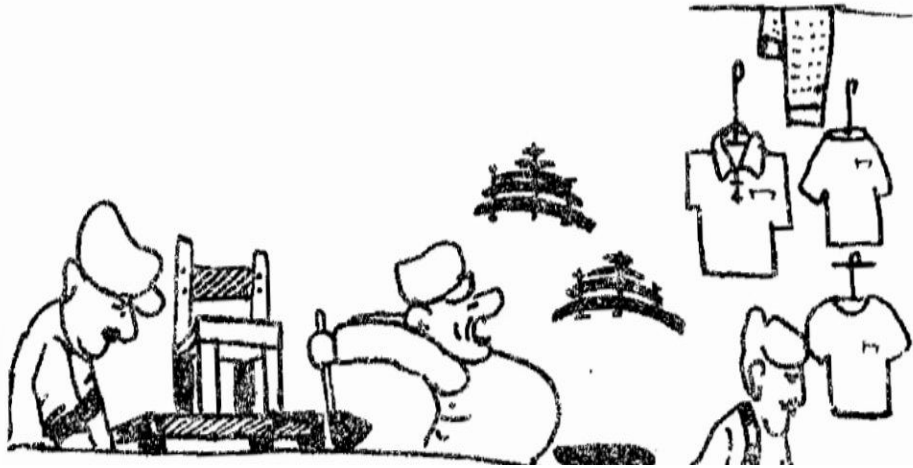
کفش ، لباس ، زغال ، میز در چه چیزی مشترک هستند ؟

جواب : همه ی کالاها در یک چیز مشترک هستند و آن کار انسان است که در آن وجود دارد . چون همه ی کالاها برای فروش تولید می شوند ، پس کار انسان که در کفش ، لباس ، میز و زغال و تمام کالاهای دیگر وجود دارد ، به کالا ارزش (ارزش مبادله ای) می بخشد . کار انسان را که در تمام کارها وجود دارد ، کار مجرد می گویند . کار مجرد به کالاها ارزش (ارزش مبادله ای) می دهد .

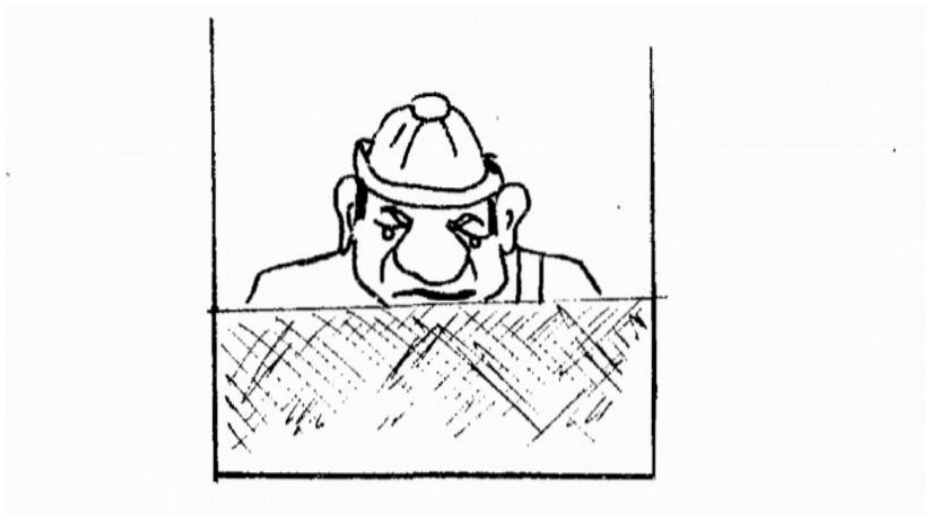


کار مجسم یا مشخص چیست ؟

همانطور که قبلاً گفته شد ، در لباس نمی تواند کار نجار و یا معدنچی نهفته باشد . با اینکه در تمام کالاها کار انسان نهفته است ، در هر کالا کار یک متخصص وجود دارد که با کار دیگران فرق می کند . مثلاً کار خیاط با کار نجار فرق می کند . در لباس ، کار خیاط و در میز کار نجار ، در زغال کار معدنچی و در کفش کار کفاش وجود دارد . هر کدام از این متخصصین با کار خود یک ارزش مصرف معین تولید می کنند . مثلاً زغال ارزش مصرفی است که آن را برای گرم کردن اتاق مصرف می نمایند . یا لباس ارزش مصرفی است که آن را می پوشند . کفاش ، کفش (ارزش مصرف معین) تولید می کند ؛ خیاط ، لباس (ارزش مصرف معین) تولید می کند ؛ معدنچی ، زغال (ارزش مصرف معین) تولید می کند و غیره . به آن کاری مجسم و مشخص می گویند که ارزش مصرف معین تولید نماید . مثل کار کفاش که فقط کفش به وجود می آورد ، یا کار خیاط که فقط لباس تولید می کند و غیره .



هر کاری که برای تولید کالا انجام می شود ، در عین حال هم مجرد است ، چون برای فروش تولید شده و به همین خاطر ارزش (ارزش مبادله ای) دارد ؛ و هم مجسم ؛ زیرا دارای ارزش مصرف معین نیز می باشد . مثلاً می گویند حسن کار کرد و با کار خود کالایی تولید نمود . تا اینجا برای ما روشن است که حسن کار کرد و با کار خود کالایی که نمی دانیم چیست تولید نموده است . یعنی تا اینجا نمی دانیم که تخصص حسن چیست ، آنچه می دانیم این است که او چیزی تولید نموده است که آن را مبادله کند (بفروشد) . بنابراین در وهله ی اول حسن ارزش (ارزش مبادله) به وجود آورده است . پس کار حسن در وهله ی اول کار مجرد است .



اما اگر بگویند حسن خیاط است ، برای ما معلوم خواهد شد که کالای او لباس می باشد . در اینجا خواهیم دانست که حسن علاوه بر اینکه ارزش (ارزش مبادله) به وجود آورده ، ارزش مصرف معینی نیز تولید کرده است که لباس نام دارد . یعنی کار حسن کار مجسم (یا مشخص) هم می باشد . بنابراین کار حسن علاوه بر اینکه مجرد (یعنی به وجود آوردن ارزش مبادله) است ، مجسم (یعنی تولید ارزش مصرف معین) هم می باشد .

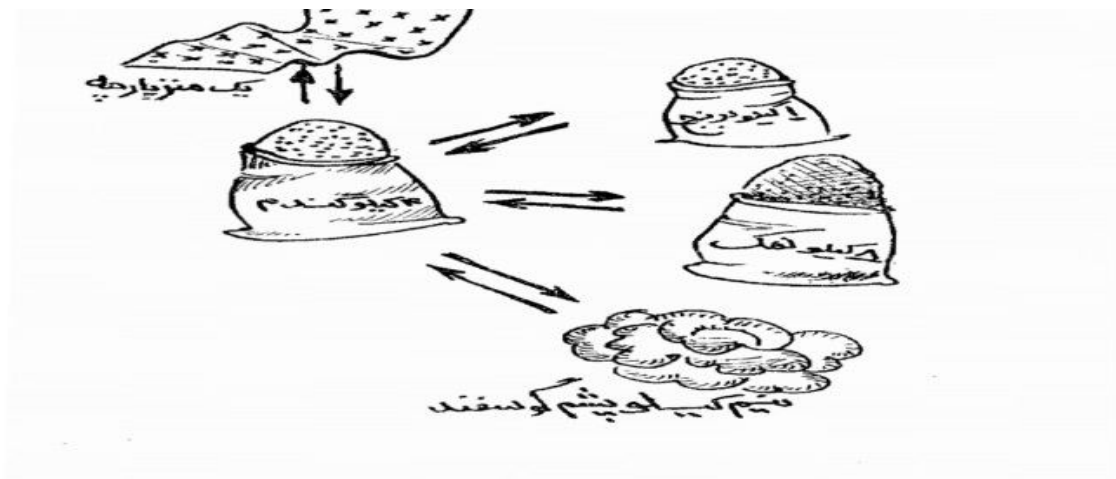


تکامل مبادله و رشد شکل های ارزش :

بیان کردن ارزش یک کالا به وسیله ی کالای دیگر ساده ترین شکل ارزش است . یعنی ساده ترین شکل ارزش این است که مثلاً بگویید چهار کیلو گندم به نیم کیلو پشم گوسفند می ارزد . در جامعه ی اشتراکی اولیه بطور تصادفی



چنین مبادله هایی صورت می گرفته است ؛ اما بعدها با تکامل مبادلات ، شکل ارزش نیز تکامل یافت . در اینجا دیگر دو کالا رو به روی هم ایستند ، و هر کالا فقط با کالای دیگر قابل مبادله نمی باشد ، بلکه می تواند با کالاهای بسیاری مبادله شود . مثلاً در مثال بالا ۴ کیلو گندم نه تنها با نیم کیلو پشم گوسفند قابل مبادله است ، بلکه می تواند با کالاهای دیگر ، مثلاً با یک کیلو برنج و هشت کیلو نمک ، یک متر پارچه ، و غیره مبادله شود .



۱ کیلو برنج =]

۸ کیلو نمک نیم =]

۴ کیلو گندم

نیم کیلو پشم گوسفند =]

یک متر پارچه =]

یعنی :

۴ کیلو گندم مساوی است با یک کیلو برنج

۴ کیلو گندم مساوی است با ۸ کیلو نمک

۴ کیلو گندم مساوی است با نیم کیلو پشم

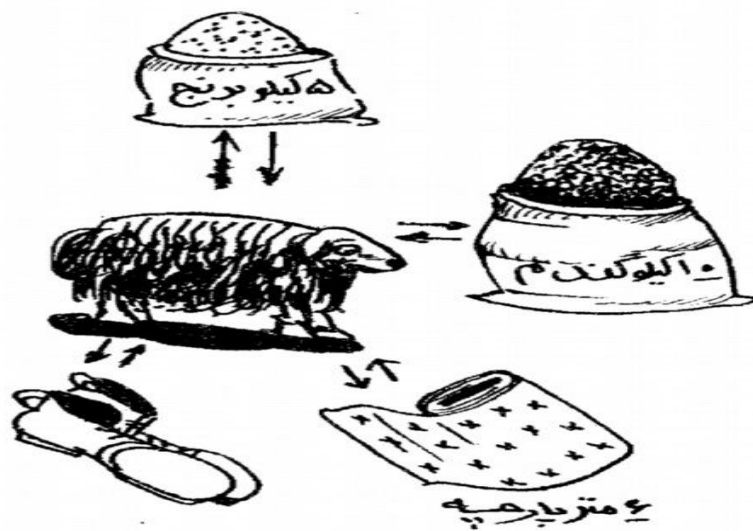
۴ کیلوگرم گندم مساوی است با یک متر پارچه

در بالا ارزش یک کالا را به وسیله ی چندین کالا بیان کرده ایم . این مرحله از تکامل مبادلات (که در آن یک کالا با چندین کالا مبادله می شود) ، شکل تکامل یافته ی ارزش نام دارد .

با تکامل بیشتر مبادلات ، مبادله به شکل بالا مشکلاتی ایجاد می کرد . مثلاً گاهی پیش می آمد شخصی برنج داشته و می خواست آن را با کفش عوض کند ؛ شخص دیگری پارچه داشته و می خواست آن را با برنج عوض کند . شخصی که صاحب برنج بود ، به پارچه نیاز نداشت ، ولی صاحب پارچه به برنج احتیاج داشت ؛ در اینجا مبادله با اشکالاتی روبهرو می شد ؛ بنابراین صاحب پارچه مجبور می شد پارچه اش را با کالایی مبادله نماید ، که آن کالا بیش از کالا های دیگر مورد مبادله قرار می گرفت .

فرض کنیم آن کالایی را که هر صاحب کالایی حاضر است کالایش را با آن مبادله نماید ، گوسفند است . یعنی فرض کنیم هر صاحب کالایی حاضر است کالایش را با گوسفند مبادله نماید ؛ در این صورت صاحب پارچه ، پارچه اش را با گوسفند مبادله می کند . سپس نزد صاحب برنج رفته ، گوسفند را به او داده و برنج می گیرد .

گفتیم صاحب برنج هم به کفش نیاز داشت ، بنابراین او هم گوسفند را با یک جفت کفش مبادله می نماید .



یعنی :

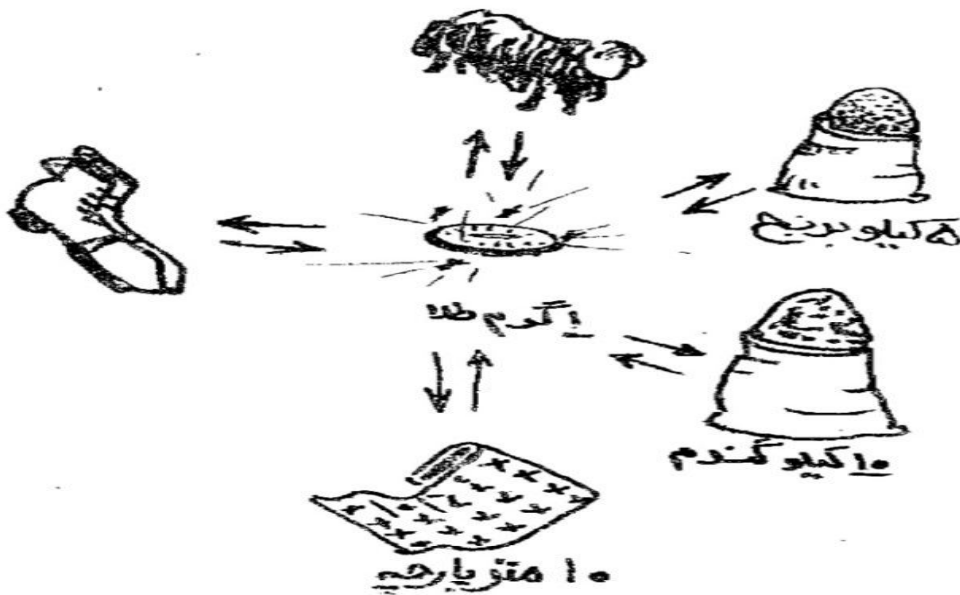
یک گوسفند	برابر است با	۵ کیلو برنج
یک گوسفند	برابر است با	۱۰ کیلو گندم
یک گوسفند	برابر است با	۶ متر پارچه
یک گوسفند	برابر است با	۱ جفت کفش

در بالا ارزش چندین کالا را به وسیله ی یک کالا (گوسفند) بیان کردیم ، به این مرحله از تکامل مبادلات (که در آن چندین کالا با یک کالا مبادله می شوند) ، شکل عمومی ارزش می گویند .

اگر یادتان باشد در تکامل یافته ی ارزش ، ارزش یک کالا (در مثال ما آن کالا ، ۴ کیلو گندم بود .) بوسیله ی چندین کالای دیگر بیان می شد . یعنی یک کالا را با چندین کالای دیگر مبادله می کردند .

ولی در شکل عمومی ارزش، همانطور که در بالا گفتیم، ارزش چندین کالا را با یک کالا (در مثال آن کالا گوسفند بود) بیان می کردند، یعنی چندین کالا را با یک کالا مبادله می نمودند.

اما این نوع مبادله نیز به تدریج با اشکالاتی روبرو می شد، زیرا در مناطق مختلف، کالاهای مختلفی مورد قبول صاحبان کالا بود؛ مثلاً در نقطه ای صاحبان کالا حاضر بودند کالایشان را فقط با گوسفند عوض کنند، و در نقطه ای دیگر صاحبان کالا حاضر بودند که کالایشان را فقط با گندم مبادله نمایند. در نقطه ای، پوست، نقش گوسفند و گندم را داشت، و در نقطه ای دیگری برنج. این بود که به تدریج فلزات قیمتی مانند طلا و نقره نقش مهمی در انجام مبادلات پیدا کردند؛ زیرا هر کسی حاضر بود کالایش را با طلا و یا نقره مبادله نماید. و بدین ترتیب شکل پولی ارزش به وجود آمد.



یعنی:

یک مرغ	برابر است با	یک گرم طلا
۵ کیلو برنج	برابر است با	یک گرم طلا
۱۰ کیلو گندم	برابر است با	یک گرم طلا
۶ متر پارچه	برابر است با	یک گرم طلا
یک جفت کفش	برابر است با	یک گرم طلا

قیمت و ارزش چه فرقی باهم دارند؟

قبلاً گفتیم ارزش هر کالا از روی مقدار کاری که برای تولید آن لازم است ، تعیین می شود . یعنی ارزش هر کالا عبارت است از مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید آن کالا . اما باید دید آیا قیمت کالا هم همیشه برابر ارزش آن کالا است یا نه ؟ برای روشن شدن مطلب فرض کنیم برای تولید یک کالا چهار ساعت کار لازم است ، حالا اگر کار در هر ساعت بیست تومان ارزش داشته باشد ، آن کالا که چهار ساعت کار صرف تولید آن شده ، هشتاد تومان می ارزد. اما گاهی پیش می آید به علت اینکه تعداد مشتری آن کالا زیاد (یعنی تقاضا زیاد) و تعداد کالا کم است ، قیمت آن کالا بیشتر از ارزش واقعی می شود . البته همانطور که قبلاً هم گفتیم ، علت اصلی گرانی و ارزانی کالاها ، کم و یا زیاد بودن کالای موجود در بازار (عرضه) و کم و یا زیاد بودن خریدار (تقاضا) نیست ، ولی عرضه (چگونگی موجودی کالا) و تقاضا (چگونگی تعداد مشتری) می تواند ، قیمت یک کالا را کمی پایین تر و یا بالاتر از ارزش واقعی آن ببرد .

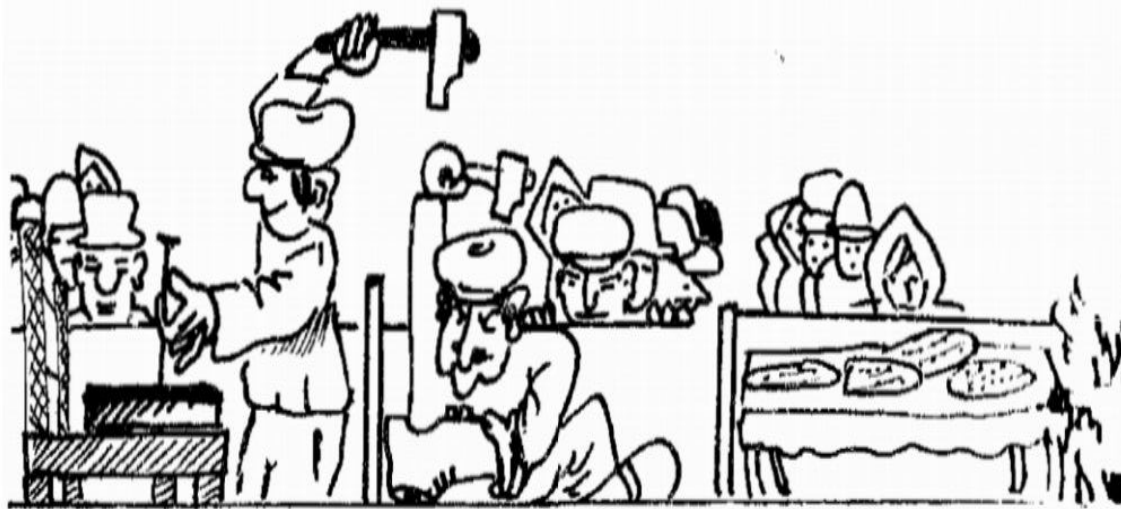
مثلاً فرض کنیم در جامعه ای مقدار هزار کیلو برنج و هزار کیلو هم نمک وجود داشته باشد (این مثال را قبلاً در رابطه با علت واقعی گرانی و یا ارزانی کالاها آوردیم) ؛ و باز هم فرض کنیم تعداد مشتری برای برنج و نمک کدام دو هزار نفر باشد ، و هر نفر هم یک کیلو برنج و یک کیلو نمک بخواهد ؛ در اینجا اگر ارزش هر کیلو نمک برابر ۱۰ ریال باشد ، به علت اینکه تقاضا (خریدار) بیشتر از عرضه (موجودی کالا) شده کیلویی ۱۵ ریال به فروش می رسد . و برنج هم که ارزش هر کیلوی آن ۸۰ ریال می باشد ، به علت زیاد بودن تقاضا (مشتری) و کم بودن عرضه (موجودی کالا) ، کیلویی ۱۲۰ ریال به فروش می رسد . در حالی که اگر علت گرانی و یا ارزانی کالاها ، عرضه و تقاضا بود ، برنج و نمک که هر دو به یک اندازه در جامعه موجود است ، و هر دو نیز به یک اندازه خریدار دارند، باید قیمتشان یکی باشد ، ولی می بینیم اینطور نیست .



از مطالب بالا نتیجه می‌گیریم که قیمت و ارزش با هم فرق می‌کنند. اگر عرضه (مقدار کالا) و تقاضا (تعداد مشتری) یکی باشند، قیمت و ارزش چندان فرقی با هم نخواهند داشت. اما اگر عرضه زیاد و تقاضا کم و یا عرضه کم و تقاضا زیاد باشد، قیمت بالاتر و یا پایین‌تر از ارزش همان کار خواهد بود.

در تولید کالایی، روابط تولید میان اشخاص عبارت از روابطی است که میان اشیاء وجود دارد:

وقتی نجار میز می‌سازد، آیا می‌تواند برای سیر کردن شکم خود و خانواده اش میزهایی را که ساخته است بخورد؟ پر واضح هست که خیر. نجار میزها را می‌فروشد و با پول آن نان، برنج، زغال، نفت، کفش، لباس و غیره می‌خرد. نان با هم نان می‌پزد و با پولی که از فروش آن تهیه می‌کند، میز، کمد، زغال، نفت، کفش، برنج، لباس و غیره می‌خرد. کفاش هم کفش‌هایی را که می‌سازد می‌فروشد تا بتواند با پول آن چیزهای مورد نیاز خود را بخرد. می‌بینیم که یک روابط تولید و یک همبستگی میان اشخاص اجتماع وجود دارد. نجار میز، کمد، و... می‌سازد تا نیاز کفاش، نانوا و تولیدکنندگان دیگر را رفع نماید. نانوا نان می‌پزد تا نیاز کفاش، نجار و غیره رفع نماید. کفاش تولید می‌کند تا به نوبه خود احتیاج دیگران را برطرف سازد؛ و دیگران هم به همین ترتیب.



میان نانوا، نجار و کفاش و غیره روابطی معین در تولید وجود دارد که این روابط در مبادله کالاها نمایان می‌گردد. نانوا نان می‌دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می‌گیرد، کفاش کفش می‌دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می‌گیرد، و نجار هم به همین شکل. پس کاملاً روشن می‌شود که در تولید کالایی روابط تولید میان افراد، عبارت است از روابط میان اشیاء (و یا بهتر است بگوییم روابط میان کالاها). یعنی روابط تولید میان اشخاص به شکل گردش کالا از دست نانوا به کفاش، کفاش به نانوا، و غیره نمایان می‌شود.



تضاد تولید کالایی :

قبلاً گفتیم کالا محصولی است که برای فروش (مبادله) تولید می شود . بنابراین هر گاه کسی چیزی تولید کرد که آن را خود مصرف کند ، آن شخص کالا تولید نکرده است . تولید کننده ای که برای مصرف شخصی خویش تولید می نماید، با اجتماع هیچ رابطه ای ندارد . ولی کسی که کالا تولید می کند با اجتماع در ارتباط است ، چون اولاً یکی از نیازهای جامعه را رفع می نماید ، و ثانياً کار اوجزئی از تمام کارهایی است که در جامعه وجود دارد . بنابراین هر تولید کننده کالا به صدها تولید کننده دیگر احتیاج دارد و مجبور است که با آنها در ارتباط باشد .

پس کار تولید کننده ی کالا ، اجتماعی است ، زیرا تولید کننده در کار خود به صد ها تولید کننده ی دیگر بستگی دارد؛ از طرف دیگر چون در تولید کالایی ، مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است ، تولید کنندگان به طور مستقل و جدا از هم دست به تولید می زنند ؛ هیچ کسی کار خود را با نیاز جامعه منطبق نمی کند ، و بدین ترتیب کار تولید کننده که خصلتی اجتماعی دارد ، به شکل کار خصوصی در می آید ؛ و علتش هم این است که بین تولید کنندگان هماهنگی وجود ندارد .



بنابراین کار تولید کننده در تولید کالایی ساده ، خصلتی دوگانه دارد ، یعنی از یک طرف کارش اجتماعی است و از طرف دیگر خصوصی . بین کار اجتماعی و کار خصوصی تضاد وجود دارد ، و این تضاد وقتی آشکار می شود که تولید کنندگان کالا ، کالاهایشان را به بازار ببرند . وقتی تولید کنندگان ، کالاهای خود را به بازار می برند ، عده ای به راحتی کالاهایشان را می فروشند و عده ی دیگر موفق به فروش کالاهای خود خواهند شد .

به فروش نرسیدن کالاهای بعضی از تولید کنندگان بی علت نیست . امکان دارد کالای تولید کننده ای که کالا روی دستش مانده است ، گران باشد ، و یا اصلا آن کالا به دلیل اینکه زیاد از حد تولید شده ، دیگر مشتری نداشته باشد . به هر حال با منافع اجتماع جور در نمی آید که کالای گران و یا کالایی را که به دردش نمی خورد ، بخرد ؛ و بدین ترتیب کالای گران و یا بدون مشتری روی دست صاحبش خواهد ماند . اینجاست که تولید کننده ی کالا ، کار و منافع خصوصی خود را با منافع اجتماع در تضاد می بیند ؛ و در واقع در اینجاست که تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی آشکار می شود .



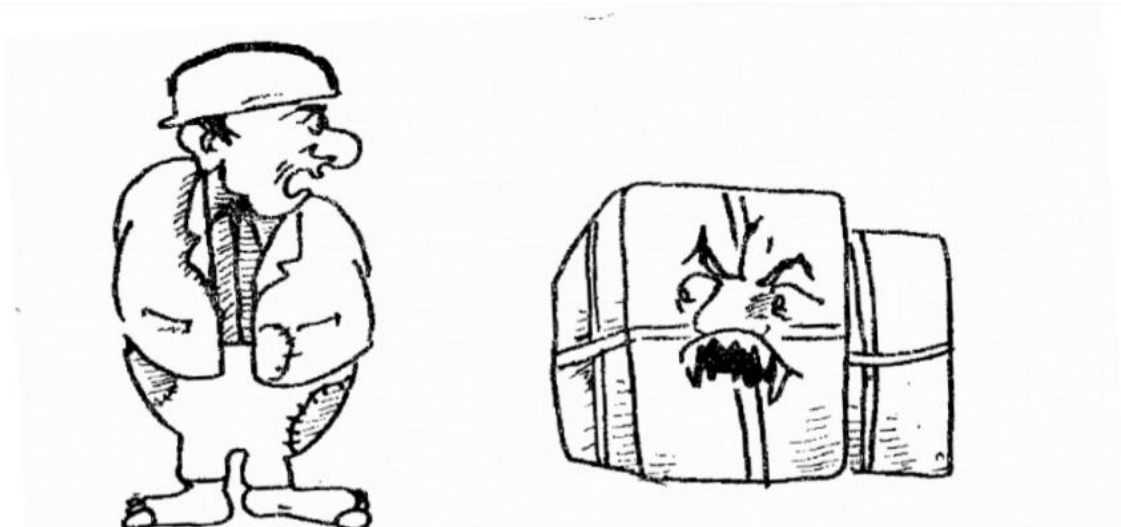
فتیشیسم کالا (پرسیدن کالا) :

در زمان های قدیم انسانها آتش ، خورشید ، ماه و بعضی از حیوانات و به خصوص گاو را می پرستیدند . آنها معتقد بودند که خورشید و ماه و گاو و غیره قادر به انجام کارهای بزرگ عجیبی هستند و بر انسان مسلط و حاکم می باشند . در سرمایه داری هم به نظر می رسد کالاها دارای نیروی عجیب و شگفت انگیزی هستند و بر انسان حاکم و مسلط می باشند ؛ زیرا که در تولید کالایی رابطه ی میان افراد در رابطه ی میان کالاها نمایان می شود ؛ به این ترتیب که کفاش به نان احتیاج دارد و نانوا هم به کفش . نانوا نان می پزد که نیاز کفاش را رفع کند ، و کفاش هم کفش می سازد که نیاز نانوا را برطرف نماید ، این است که در واقع روابط اجتماعی معینی میان کفاش و نانوا به شکل مبادله ی کالا آشکار می گردد . یعنی تنها از طریق روابط کالاها روابط اجتماعی معینی بین کفاش و نانوا برقرار می شود .



همانطور که قبلا هم گفتیم ، در تولید کالایی ساده چون مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است ، تولید کنندگان به طور جداگانه دست به تولید می زنند ، و همینطور این تولید کنندگان برای اجتماع ، تولید می کنند . بنابراین کار آنها از یک طرف اجتماعی است ، چون آنها برای اجتماع تولید می کنند ، بعلاوه کارشان جزئی از تمام کارهایی است که در اجتماع وجود دارد ؛ و از طرفی هم کار آنها به شکل خصوصی در می آید ، چون مالکیت بر وسایل تولید خصوصی بوده و تولید کنندگان جدا از هم تولید می کنند . در اینجا تضاد بین کار اجتماعی و کار خصوصی وقتی آشکار می شود که تولید کنندگان می خواهند کالاهای خود را بفروشند ، و بدین ترتیب آنهایی که موفق به فروش کالاهایشان می شوند، ثروتمند و آن هایی که نمی توانند کالاهایشان را بفروشند ، بیچاره می شوند . اینجاست که به چشم صاحب کالا ، کالا چیز عجیب و شگفت انگیزی جلوه گر می شود . چیزی که هم می تواند تولید کننده

را بیچاره و ورشکست کند ، و هم می تواند تولید کننده را ثروتمند و خوشبخت نماید ؛ و این به نظر تولید کننده خصلت طبیعی کالا است .



به نظر آنها همان طور که رنگ و وزن ، خصلت طبیعی اشیاء است ، قدرت عجیب و تسلط کالا بر انسان هم خصلت طبیعی کالا است .

البته این پدیده که در تولید کالایی ، کالا بر انسان حاکم و مسلط است ، یک واقعیت است ؛ اما اینکه حاکمیت و تسلط کالا بر انسان خصلت طبیعی کالا است ، پوچ و بی معنی می باشد ؛ زیرا تا زمانیکه مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است ، تولید کنندگان بدون هیچ برنامه ی درستی کالا تولید می کنند . صاحبان وسایل تولید تنها در فکر منافع خصوصی خود هستند و به هیچ عنوان نیاز جامعه را در نظر نمی گیرند ، این است که آنها خود کالا را بر خود حاکم و مسلط می کنند . در جوامع سوسیالیستی که تولید از روی برنامه ی منظم و صحیحی صورت می گیرد ، انسان بر کالا حاکم و مسلط می شود . بنابراین می بینیم که تسلط کالا بر انسان (فتیشیسم کالا) ، خصلت طبیعی کالا نیست .



پول

پول چگونه به وجود آمد ؟

پول نتیجه ی تکامل مبادله ی کالاهاست . در گذشته خواندیم که ابتدایی ترین شکل ارزش ، بیان کردن ارزش یک کالا است به وسیله ی کالای دیگر . یعنی ساده ترین شکل ارزش این بود که مثلاً بگویند یک قرص نان به دو متر طناب می ارزد . یعنی یک قرص نان = دو متر طناب ؛ در این مرحله ، ارزش یک کالا به وسیله ی یک کالای دیگر بیان می شد .

با تکامل مبادلات ، شکل تکامل یافته ی ارزش جای ابتدایی ترین شکل ارزش را گرفت . در این مرحله از تکامل مبادلات ، دیگر مانند قبل یک کالا فقط با یک کالای تنها قابل مبادله نبود ، بلکه یک کالا می توانست با کالاهای زیادی مبادله شود ؛ بدین معنی که ارزش یک کالا در چندین کالا بیان می شد . اما باز هم مبادلات تکامل یافتند ، و در پی آن، شکل عمومی ارزش جای شکل تکامل یافته ی ارزش را گرفت . در این مرحله از تکامل مبادلات درست برعکس مرحله ی قبلی که ارزش یک کالا در چندین کالا بیان می شد ، ارزش چندین کالا در یک کالا بیان می گشت . بدین معنی که چندین کالا با یک کالا (که همه حاضر بودند کالای خود را با آن عوض کند) ، مبادله می شد . بعد ها طلا و نقره جای آن کالاهایی را گرفت که همه حاضر بودند اجناس خود را با آن مبادله کنند ؛ و بدین ترتیب شکل پولی ارزش به وجود آمد ، و سرانجام نیز سکه های پول نقش مهمی را در آسان نمودن مبادلات به عهده گرفتند .

حال برای اینکه مطلب ساده شود ، تکامل مبادلات و چگونگی پیدایش پول را به صورت زیر می نویسیم :

شکل ساده ی ارزش :

ارزش یک کالا در کالای دیگر بیان می شود ؛ یعنی یک کالا برابر است با کالای دیگر .

مثلاً : ۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند

شکل تکامل یافته ی ارزش :

ارزش یک کالا در چندین کالای دیگر بیان می شود ؛ یعنی یک کالا برابر است با چندین کالای دیگر .

مثلاً : ۴ کیلو گندم = یک کیلو برنج ، ۴ کیلو گندم = ۸ کیلو نمک ، ۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند ، ۴ کیلو گندم = یک متر پارچه و ...

شکل عمومی ارزش :

ارزش چندین کالا در یک کالا بیان می شود ؛ یعنی چندین کالا با یک کالا قابل مبادله هستند .

مثلاً : ۱۰ کیلو گندم = یک گوسفند ، ۶ متر پارچه = یک گوسفند ، و یک جفت کفش مساوی است با یک گوسفند و ...

شکل پولی ارزش :

ارزش چندین کالا (کالاهای مختلف) در فلزات گرانبها بیان می شود ؛ یعنی کالاهای مختلف با فلزات گرانبها مبادله می شوند .

مثلاً : ۵ کیلو برنج = یک گرم طلا ، ۱۰ کیلو گندم = یک گرم طلا ، ۶ متر پارچه = یک گرم طلا ، یک جفت کفش = یک گرم طلا ، یک گوسفند = یک گرم طلا و ...

طلا و نقره قبل از آنکه به صورت پول درآیند ، خود ، کالا محسوب می شوند : فرض کنیم در یک گرم طلا همانقدر کار خوابیده باشد که در هزار کیلو آهن خوابیده باشد ؛ در این صورت ارزش یک گرم طلا و هزار کیلو آهن یکی است ؛ (چون برای تهیه ی هر دو کالا ، یک مقدار کار صرف شده است .) یک گرم طلا را می توان در جیب گذاشت و آن را به راحتی از نقطه ای به نقطه ای دیگر حمل کرد ، ولی هزار کیلو آهن را نمی توان به آسانی حمل و نقل نمود .

طلا و نقره دیر فاسد می شوند ؛ مقدار کمی طلا و نقره برابر است با مقدار زیادی از کالاهای دیگر ، برای آنکه تولید آنها زمان زیادی کار می برد ؛ در وزن کم ارزش زیادی را نمایش می دهند ، حمل و

نقل آنها آسان است ؛ علاوه بر اینها ، می توان آنها را به قطعات کوچکتری تقسیم کرد ، بدون اینکه این تقسیم ، ارزش آنها پایین بیاورد . این ویژگی ها باعث شد که انسان از طلا و نقره به عنوان وسیله‌ای که مبادلات را بسیار آسان می نمایند ، استفاده کند .

عملکرد پول :

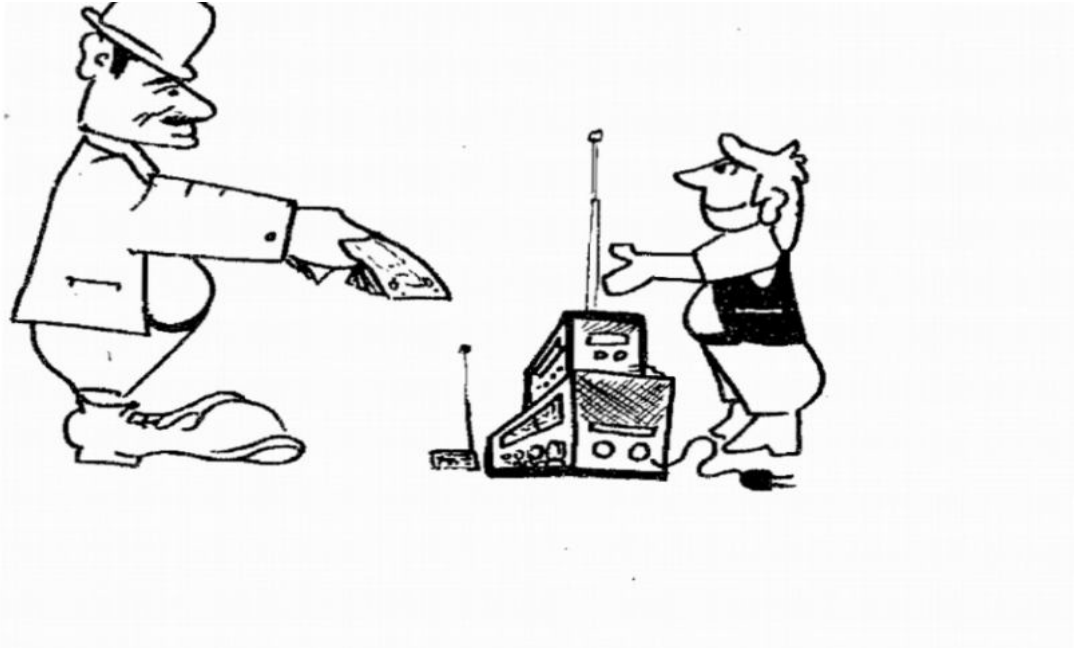
۱- پول وسیله ای است که ارزش را اندازه گیری می کند :



وقتی یک مقدار پول می دهیم و مقداری کالا می خریم ، آن مقدار پول ارزش آن مقدار کالا را بیان می کند . یکی از مهمترین وظایف پول بیان ارزش کالاهاست ؛ ارزش یک کالا که به وسیله ی پول آن را نشان می دهیم ، قیمت نامیده می شود .

قبلا گفتیم که قیمت و ارزش (یا ارزش مبادله) با هم فرق می کنند . ارزش به طور متوسط آن مقدار کاری است که برای تولید کالا لازم است ؛ ولی قیمت امکان دارد که با ارزش (ارزش مبادله) کالا منطبق نباشد ؛ یعنی قیمت یک کالا می تواند کمتر و یا بیشتر از ارزش کالا باشد ؛ و همانطور که قبلا گفتیم این بستگی به عرضه و تقاضا دارد . حتی امکان دارد چیزی دارای ارزش (ارزش مبادله) نباشد، اما قیمت داشته باشد . مثلا شخصی را در نظر بگیرید که خود سرمایه دار نیست ، اما برای حفظ منافع سرمایه داران ، حاضر است دست به هر کاری بزند . او برای خدمتی که انجام می دهد ، از سرمایه دار پول می گیرد . یعنی در واقع شرافت و وجدان خود را به سرمایه دار می فروشد . ولی آیا وجدان و شرافت کالا هستند ؟ خیر ؛ زیرا کالا چیزی است که برای مبادله تولید شده باشد ؛ یعنی دارای ارزش (ارزش مبادله) باشد . و ارزش (ارزش مبادله) هم مقدار کاری است که به طور متوسط برای تولید کالا لازم است.

۲- پول وسیله ی گردش است :



وقتی بین دو نفر خرید و فروش صورت می گیرد ، کالا از دست فروشنده به دست خریدار می رسد و پول برعکس از دست خریدار به دست فروشنده می رود . در اینجا پول به عنوان وسیله ی گردش کالا عمل کرده و این نیز یکی از وظایف پول است.

حتما تاکنون دیده اید که گاه بچه ها در بازی های خود ، نقش خریدار و فروشنده را بازی می کنند . در چنین بازی هایی ، یکی از بچه ها فروشنده و دیگری خریدار می شود ؛ خریدار پول خیالی به فروشنده می دهد و کالای خیالی هم می خرد.



اما آنچه مسلم می باشد ، این است که برای در گردش بودن کالا ، پول نقد لازم است . بچه ها با پول خیالی نمی توانند حتی یک شکلات بخرند . وقتی شخصی کالایش را می دهد و در ازای آن مقداری پول می گیرد ، قصدش این نیست که آن پول را برای همیشه در جیب خود نگاه دارد ؛ بلکه هدفش این است که با آن پول کالای دیگری را بخرد .

با پیدایش پول ، جهان کالاها به دو قسمت تقسیم می شود ؛ در یک طرف کالاها و طرف دیگر پول قرار می گیرد . آن زمان که مبادلات به شکل پایاپای (مبادله ی پایاپای بدین شکل است که شخصی کالایش را با کالای دیگر عوض نماید .) انجام می گرفت ، دو نفر که کالاها را با یکدیگر مبادله می نمودند ، هر دو در یک زمان و به طور مستقیم هم خرید می کردند و هم فروش . ولی زمانی که پول به عنوان وسیله ی گردش به کار رفت ، شخصی که کالای خود را به فروش می رساند ، می توانست تا هر وقت که دلش میخواست ، پولی را که از فروش کالا به دست آورده بود در جیب خود نگاه دارد ؛ و پر واضح است اگر اشخاص بسیاری ، بفروشدند ، اما چیزی نخرند ، گردش کالاها دشوار و حتی گاهی ناممکن خواهد شد ، و بدین ترتیب بحران به وجود خواهد آمد . (بحران ها را در فصل های آینده مفصل تر مورد بررسی قرار خواهیم داد) .

۳- پول وسیله ای است که میتوان با آن گنجینه به وجود آورد :



بعضی از اشخاص هستند که علاقه ی عجیبی به جمع نمودن پول دارند ، و البته این علاقه نیز از آنجا سرچشمه می گیرد که پول را می توان در هر آن به کالای مورد نظر تبدیل نمود ؛ اما کالا را نمی توان به راحتی به پول تبدیل کرد. این اشخاص از داشتن پول زیاد لذت می برند ، و در واقع پول را برای پول جمع می کنند .

بسیاری از اشخاص نیز از آن جهت پول را جمع می کنند که با آن کالاهای مورد نیاز خود را بخرند. سرمایه داران هم پول جمع می کنند ، و کاملاً واضح است که آنها پول را برای نگه داشتن در جیب جمع نمی کنند ، بلکه می خواهند با آن پول کارخانه جات خود را گسترش بدهند .

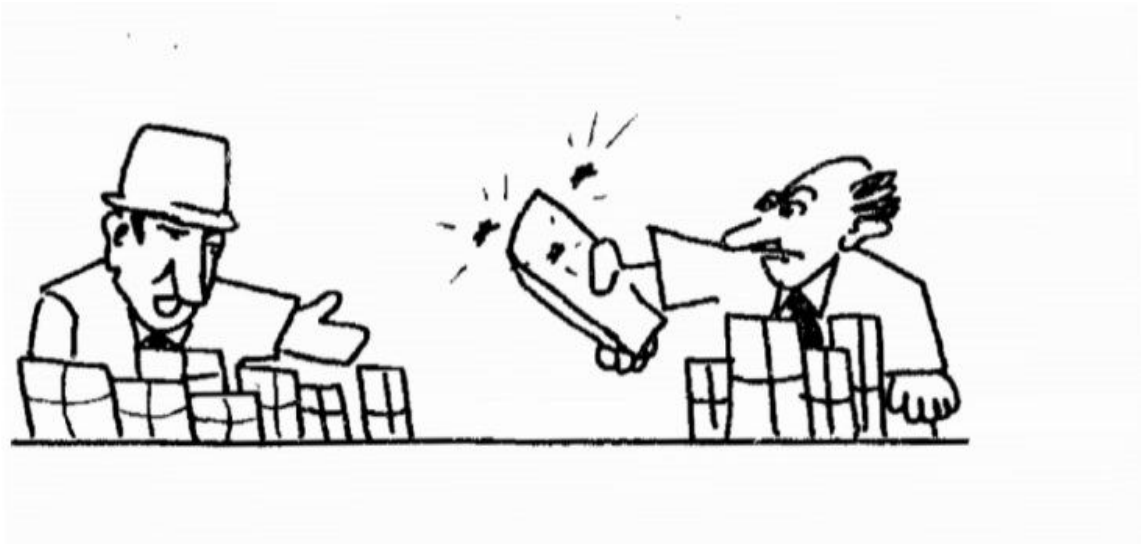
۴- پول وسیله ای است برای پرداخت :



فروشنده همیشه کالایش را به طور نقدی نمی فروشد ، بلکه گاه نیز کالایش را به خریدار نسیه می دهد. در چنین معامله هایی ، فروشنده طلبکار و خریدار بدهکار می شود ، و باید پس از مدتی بدهی خود را بپردازد . زمانیکه خریدار کالا را از فروشنده می خرد ، فروشنده کالای خود را از دست می دهد بدون اینکه پولی به دست او برسد ؛ و برعکس زمانیکه موعد پرداخت بدهی خریدار به سر می رسد ، خریدار به فروشنده پول می دهد بدون اینکه کالایی دریافت کند؛ زیرا او کالایش را قبلاً دریافت کرده است .

در پرداخت مالیات ها نیز از پول به عنوان وسیله ی پرداخت استفاده می کنند .

۵- پول جهانی :



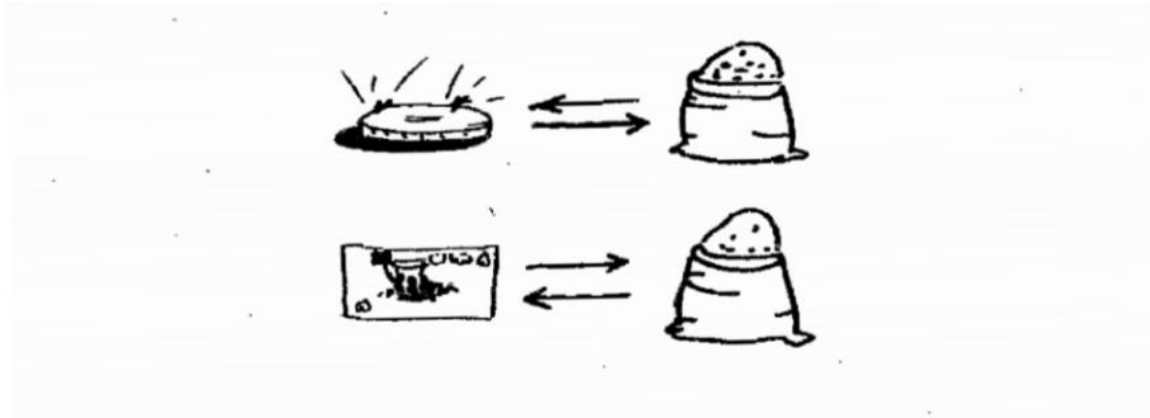
در معاملات بین کشورهای مختلف ، طلا که پول جهانی است ، به عنوان وسیله‌ای برای خرید و فروش قرار می‌گیرد. مثلا هر گاه کشور الف به اندازه ی یک میلیون تومان به کشور ب کالا بدهد ، و کشور ب نیز به اندازه ی یک میلیون و پانصد هزار تومان کالا به کشور الف صادر نماید ، پانصد هزار تومان از کشور الف طلبکار می‌شود که کشور الف باید این پانصد هزار تومان را به صورت شمش های طلا به کشور ب بپردازد .

۶- پول کاغذی (اسکناس) :



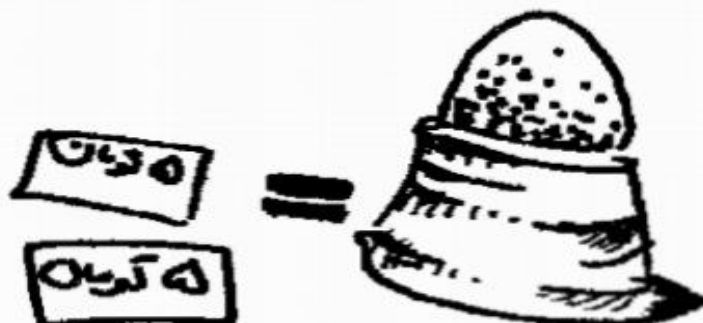
پول کاغذی نماینده ی طلاست . مقدار اسکناسی که منتشر می‌شود باید برابر با مقدار طلایی باشد که برای گردش کالاها ، لازم است . فرض کنیم در کشور برای گردش کالاها ، صد هزار سکه ی طلا

لازم است ، و دولت باید پانصد هزار تومان اسکناس چاپ کرده و به جریان بیاورد . در اینجا هر اسکناس پنج تومانی معرف یک سکه طلا است ، یعنی هر اسکناس پنج تومانی به اندازه ی یک سکه ی طلا قدرت خرید دارد . مثلاً اگر با یک سکه ی طلا می توان یک کیلو برنج خرید ، با یک اسکناس پنج تومانی هم می توان یک کیلو برنج خرید .



اما اگر دولت به جای انتشار پانصد هزار تومان ، یک میلیون تومان اسکناس منتشر کند ، در اینجا هر اسکناس ده تومانی معرف یک سکه ی طلا خواهد شد ؛ یعنی هر اسکناس ده تومانی به اندازه ی یک سکه ی طلا قدرت خرید دارد . مثلاً اگر با یک سکه ی طلا بتوان یک کیلو برنج خرید ، با ده تومان می توان یک کیلو برنج خرید کرد .

می بینیم که اگر دولت بیش از آن مقداری که طلا برای گردش کالاها لازم است ، اسکناس منتشر کند ، ارزش اسکناس پایین آمده و قیمت کالاها بیشتر می شود ؛ به طوریکه اگر قبلاً با پنج تومان می شد یک کیلو برنج خرید کرد ، حال که مقدار اسکناس دو برابر مقدار لازم منتشر شده ، با ده تومان می توان همان یک کیلو برنج را خرید .

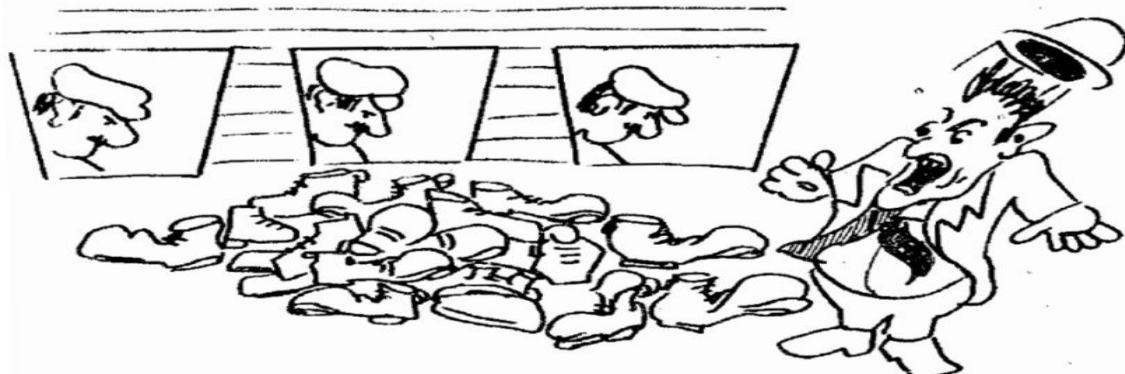


زیاد شدن اسکناس و پایین آمدن ارزش اسکناس از طریق بالا رفتن قیمت کالاها را تورم می گویند . تورم بیش از همه فشار را بر کارگران و کارمندان جزء زیاد می کند . زیرا قیمت کالاها سرسام آور

بالا می رود ، در حالی که کارگران و کارمندان جزء همان حقوق سابق و یا کمی بیشتر از آن را دریافت می کنند :

قانون ارزش :

در جامعه ی سرمایه داری ، تولید کنندگان هیچ برنامه ی منظمی برای تولید ندارند . تولید کننده وقتی مشاهده می کند کالایی در بازار مورد استقبال مردم قرار گرفته و به قیمت گرانی و به فروش می رسد ، از همان کالا به میزان بسیار زیادی تولید می کند ؛ ولی وقتی برای فروش ، کالایش را به بازار می برد ، با کمال تعجب می بیند که هیچ خریداری ندارد ، و یا کالایش را به بهای کمی می خرد . علت چیست ؟ علت این است که آن کالا زیاد و بیش از احتیاج مردم تولید نموده است ؛ و احتمالاً هر تولید کننده ای ، مقداری از آن کالا تولید نموده است ؛ در نتیجه عرضه (موجودی کالا) زیاد و تقاضا (مشتری برای آن کالا) کم شده و به همین جهت قیمت پایین تر از ارزش می آید .

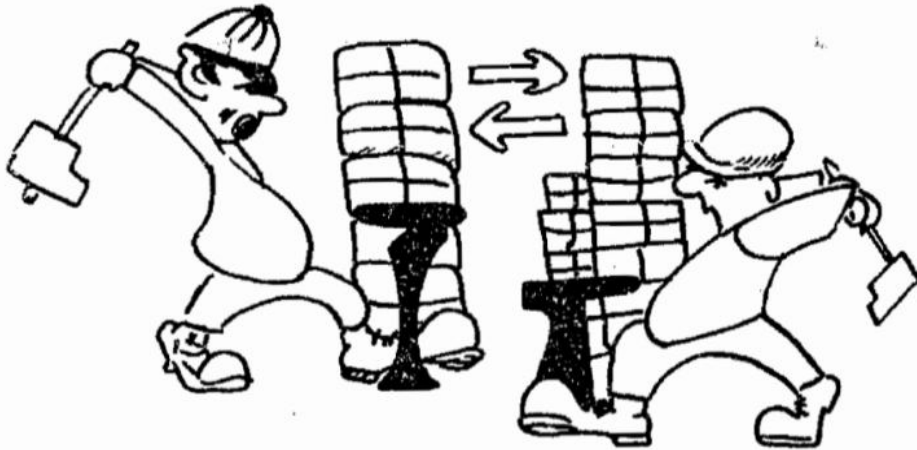


در اینجا تولید کنندگان دست از تولید این کالا بر می دارند و به تولید کالای دیگری می پردازند . در نتیجه آن کالای قبلی دوباره در بازار کم خواهد شد و مجدداً قیمتش بالاتر از ارزش واقعی اش می باشد ؛ در اینجا تولید کنندگان دست به تولید مقدار زیاد کفش خواهند زد . در نتیجه مقدار کفش در جامعه زیاد شده در حالی که مشتری آن کمتر از تعداد کالا می شود ، بنابراین قیمت کفش پایین تر از ارزشش می آید .

به دنبال پایین آمدن قیمت کفش بعضی از تولیدکنندگان ، دیگر دست از تولید کفش بر می دارند و به تولید کالای دیگری می پردازند ؛ که این خود باز باعث می شود مقدار کفش بازار کم گردد ؛ و قیمت آن دوباره بالا رود .

ارزش (ارزش مبادله) هر کالا از روی مقدار کار لازمی که برای تولید آن کالا صرف می شود ، تعیین می گردد. ولی قیمت هر کالا می تواند کمی بالاتر و یا پایین تر از ارزش همان کالا باشد .

زمانیکه هرج و مرج بر تولید حاکم است ، قانون ارزش ، تولید را تنظیم می کند . قانون ارزش ، قانون اقتصادی تولید کالا است . طبق این قانون چند کالا وقتی می توانند با یکدیگر مبادله شوند که برای تولید همه ی آنها یک مقدار کار لازم باشد ؛ یعنی طبق قانون ارزش ، اساس تولید و مبادلات کالاها ، مقدار کار لازمی است که برای تولید آنها صرف می شود . همینطور قیمت هر کالا نیز طبق این قانون ، می تواند کمی پایین تر و یا بالاتر از ارزش همان کالا باشد .



فصل دوم

سرمایه و ارزش اضافی

انباشت ابتدایی سرمایه :

برای پیدایش نظام سرمایه داری دو شرط اساسی لازم است :

- ۱- به وجود آمدن انبوهی از مردم که به ظاهر آزادند ، ولی دارای هیچ گونه وسایل تولید نیستند ، این افراد برای سیر کردن شکم خود و خانواده شان مجبورند نیروی کار خود را بفروشند .
- ۲- جمع شدن وسایل تولید و مقدار زیادی پول در دست بعضی افراد .

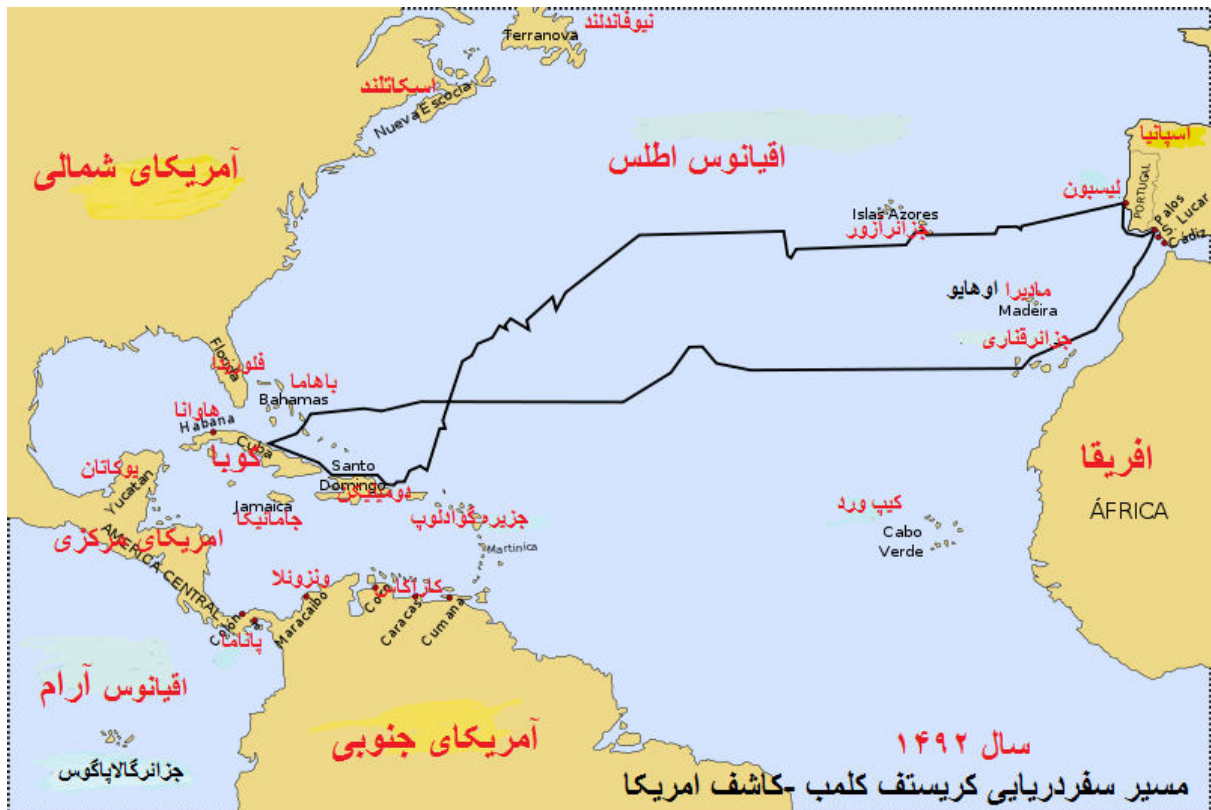
وقتی صنعت پارچه بافی رونق گرفت و تقاضای پشم زیاد شد ، در انگلستان اولین کشوری که وارد سرمایه داری گردید ، دهقانان را با وضع بسیار ناگواری از زمین ها به خانه هایشان بیرون راندند . مالک ها ، زمین های دهقانان را به چراگاه هایی برای گوسفندان تبدیل کردند و بدین ترتیب به پرورش گوسفند پرداختند تا از پشم گوسفندان ، استفاده ی زیادی ببرند . آنها نه تنها زمینهای دهقانان را گرفتند ، بلکه زمین های کلیساها و زمین های دولتی را هم صاحب شدند . گروه بسیار زیادی از مردم که از خانه ها و زمینهایشان رانده شده بودند ، بصورت دوره گردان خانه به دوش ، و گدایان و دزدان در آمدند . به همین جهت در اواخر قرن ۱۵ ، دولت قوانینی وضع کرد که طبق آن قوانین هر ولگردی را که برای بار اول می گرفتند ، آنقدر با شلاق می زدند که خون از بدنش جاری شود . هر ولگردی را برای بار دوم می گرفتند ، نصف گوشش را می بریدند ؛ ولی هر گاه ولگردی را برای بار سوم دستگیر می کردند ، او را اعدام می نمودند ؛ و طبق همین قوانین بی رحمانه ، در اوایل قرن ۱۶ تعداد ۷۲۰۰۰ (هفتاد و دو هزار) ولگرد را اعدام کردند .



با توجه به قوانین ظالمانه ، برای توده های زیادی از مردم که هیچ وسیله ی تولید و وسیله ی امرار معاشی نداشتند، راهی نماند جز این که برای سیر کردن شکم خود نیروی بازوی خود را بفروشند ؛ و بدین ترتیب ارتش بزرگی از کارگران روزمزد به وجود آمد که در خدمت سرمایه داران قرار گرفت . این یکی از شرایط پیدایش سرمایه داری بود ؛ اما برای پیدایش سرمایه داری شرط دیگری نیز لازم بود و آن اینکه وسایل تولید و مقدار زیادی پول در دست عده ی بسیار کمی جمع شود .

با کشف آمریکا ، عده ای سود طلب به آنجا رفتند و با غارت منابع و قتل عام مردم آنجا ، ثروت های عظیمی به چنگ آوردند . آنها با استخراج معادن طلا و نقره و غیره بر ثروت خود می افزودند .





تجارت با کشورهای که عقب افتاده و مستعمره بودند نیز یکی از بهترین راههای جمع کردن ثروت بود. زیرا در کشورهای مستعمره و عقب افتاده قیمت بسیاری از محصولات ارزان بود؛ به عنوان مثال در انگلستان فلفل ۸ برابر و ابریشم خام ۱۰ برابر گرانتر از هندوستان فروخته می شد.

و بدین طریق شرکتهایی که با پشتیبانی دولت، تجارت کالاهای کشورهای مستعمره و عقب افتاده را به انحصار خود درآورده بودند، سودهای فراوانی به جیب می زدند.

تبدیل پول به سرمایه :

قبل از اینکه پول در جامعه نقش مهمی پیدا کند، مبادله به شکل کالا - کالا (یعنی به شکل کالا در برابر کالا) صورت می گرفت. این مبادله به این شکل بود: شخصی که گندم داشت و خودش هم نیازمند زغال بود، مقداری گندم به آن شخصی که دارای زغال بوده و خود به گندم احتیاج داشت می داد و مقداری زغال می گرفت.



پس از اینکه مبادلات تکامل یافته تر شدند ، دیگر لازم نبود شخصی که مثلاً دارای گندم بوده و خود به زغال احتیاج داشت ، به دنبال کسی بگردد که هم دارای زغال بوده و هم به گندم نیاز داشته باشد. در اینجا شخصی که دارای کالا بود ، کالایش را می فروخت و با پول آن ، کالایی را که احتیاج داشت می خرید .

به این نوع مبادله ، کالا در برابر پول و پول در برابر کالا می گویند که پیش از سرمایه داری وجود داشته است . کالا در برابر پول و پول در برابر کالا را می توان با فرمول زیر هم نمایش داد :

کالا - پول - کالا

در اینجا لازم است توضیح داده شود که کالای اولی با کالای آخری از لحاظ ارزش (ارزش مبادله) فرقی نمی کنند، زیرا برای تولید هر دو کالا باید یک اندازه کار صرف شده باشد تا صاحبان آن ها حاضر به انجام مبادله شوند .

به عنوان مثال فرض کنیم شخصی دارای ۱۰۰ متر پارچه است و احتیاج به گندم دارد . بنابراین ۱۰۰ متر پارچه ای را مثلاً به ۵۰۰ تومان فروخته و با همان ۵۰۰ تومان ، ۲۰۰ کیلو گندم می خرد.

۱۰۰ متر پارچه = ۵۰۰ تومان

۲۰۰ کیلو گندم = ۵۰۰ تومان

۱۰۰ متر پارچه = ۲۰۰ کیلو گندم

چون همانطور که گفتیم ۱۰۰ متر پارچه با ۲۰۰ کیلو گندم مبادله شده است ، در واقع مقدار کار لازم برای تولید هر دو کالا (۱۰۰ متر پارچه و ۲۰۰ کیلو گندم) ، یکی است به همین جهت آن دو کالا از

نظر ارزش (ارزش مبادله) برابرند . ولی کاملاً مشخص است که از لحاظ ارزش مصرف مختلف هستند ، زیرا یکی از کالاها گندم و دیگری پارچه می باشد .

زمانیکه گردش کالاها به شکل کالا - پول - کالا (کالا در برابر پول و پول در برابر کالا) ، انجام می شد ، شخصی که دارای کالا بود ابتدا کالایش را به پول نزدیک می ساخت ، سپس دوباره پول را به کالا تبدیل می کرد .



اما این نوع گردش ، در سرمایه داری به پول - کالا - پول ، (یعنی پول در برابر کالا ، و کالا در برابر پول) تبدیل می شود . در اینجا سرمایه دار با پول کالا تولید کرده ، سپس کالا را فروخته و دوباره آن را به پول تبدیل می نماید. آنچه در اینجا مهم می باشد این است که ببینیم پول اولی با پول آخر چه فرقی می کند . خب ، کاملاً روشن است که پول آخری از پول اولیه بزرگتر (بیشتر) است، زیرا هدف نهایی سرمایه دار به دست آوردن سود فراوان است ، و اگر پول آخری با پول اولیه برابر شود هیچ فایده ای برای او نخواهد داشت که پولش را به تاخیر بیاندازد بنابراین در فرمول پول آخری با پول اولی برابر شود ، هیچ فایده ای برای او نخواهد داشت که پولش را به کار بیاندازد. بنابراین در فرمول زیر ، پول آخری برابر است با پول اولی به اضافه ی مقداری پول اضافی .

پول آخری = پول اولی + مقداری پول اضافی

این پول اضافی ، ارزش اضافی نام دارد .

پول آخری = پول اولی + ارزش اضافی

حال با توجه به مطالب ذکر شده ی بالا می توانیم سرمایه را تعریف کنیم :

سرمایه ، آن پولی است که ارزش اضافی به همراه بیاورد .



ولی این ارزش اضافی چگونه به وجود می آید؟ پول که خود به خود ارزش اضافی به همراه نمی آورد. سرمایه دار برای تبدیل پول به کالا به بازار می رود؛ مواد خام و مواد سوختی و غیره خریده و آنها را به کارخانه می برد. حال باید اینها به کالایی تبدیل شوند که بتواند آن کالاها را بفروشد. اما چگونه این مواد خام به کالا تبدیل می شوند؟ سرمایه دار باید یک کالای دیگر هم بخرد که مواد خام را به وسیله ی کارخانه به کالای مورد نظر او تبدیل کند. آن کالا چیست؟ آن کالایی که سرمایه دار باید آن را بخرد تا برایش کالا تولید کند، نیروی کار کارگران است. نیروی کار کارگران است که ارزش اضافی به وجود می آورد.

نیروی کار یک کالا می باشد:

نیروی کار یک کالا می باشد، و صاحب این کالا کسی است که هیچ وسیله ای ندارد که با آن امرار معاش کند، و به همین جهت مجبور است برای امرار معاش نیروی کار خود را به سرمایه دار بفروشد.

نیروی کار هم مانند تمام کالاهای دیگر دارای ارزش مصرف و ارزش (ارزش مبادله) می باشد.

ارزش مصرف هر کالا در مفید بودن آن است:

مثلاً ارزش مصرف گندم این است که از آن نان تهیه کرده و مصرف می کنند. ارزش مصرف هیچ کالای دیگری مانند ارزش مصرف گندم نیست.

ارزش مصرف کفش این است که آن را بپوشند. تا به حال کسی ندیده که از کفش نان پخته و مصرف نمایند، و یا گندم را به جای کفش به پا کنند.

ارزش مصرف آهن این است که از آن بیل ، کلنگ ، و داستان آهنی و غیره درست کنند . بنابراین هر کالایی ارزش مصرف خاص خودش را دارد ؛ یعنی به یک طریقی مفید واقع می گردد . در نتیجه نیروی کار هم باید ارزش مصرف خاص خودش را داشته باشد . ارزش مصرف نیروی کار ، همان ارزش اضافی ایست که به وجود می آورد . یعنی ایجاد ارزش اضافی ، مفید بودن نیروی کار می باشد . و هیچ کالای دیگر این خاصیت را ندارد که ارزش اضافی به وجود بیاورد .

ارزش (ارزش مبادله) نیروی کار چیست ؟

ارزش (ارزش مبادله) هر کالا از روی کار اجتماعا لازمی که باید برای تولید آن صرف شود ، تعیین می گردد. ارزش نیروی کار هم به همین شکل است .

مثلا اگر برای تولید یک جفت کفش مجموعا ۵ ساعت کار لازم باشد ؛ ارزش (ارزش مبادله) این یک جفت کفش برابر ۵ ساعت کار اجتماعا لازم می باشد .

نیروی کار همانند کالاهای دیگر باید تولید شود . اما چگونه ؟ برای هر کالا ، مقداری کار لازم باید صرف شود . ولی تولید نیروی کار به این شکل صورت می پذیرد : برای تولید نیروی کار باید خورد ، پوشید و استراحت کرد .

هر کارگر از آنجا که باید برای روز بعد نیروی کار (در خودش) به وجود بیاورد ، می خورد ، می آشامد ، می پوشد و استراحت می کند . علاوه بر اینها کارگر باید خانواده اش را نیز خرج بدهد . همینطور بعضی از کارگران باید آموزش ببینند تا بتوانند با ابزار تولید پیچیده کار کنند ، و این نیز خرجهایی دارد . به طور کلی ارزش (ارزش مبادله) نیروی کار برابر است با مخارجی که کارگر باید برای تولید نیروی کار صرف کند . این مخارج همانطور که گفته شد عبارتند از : خوردن ، آشامیدن ، پوشیدن ، استراحت کردن به اضافه خرج خانواده .



واضح است که اگر کارگر نخورد ، نياشامد و استراحت نکند ، نمی تواند نیروی کار به وجود بیاورد تا آن را بفروشد. بنابراین کارگر نیروی کار خود را به سرمایه دار می فروشد و مقداری پول به عنوان مزد (که قیمت نیروی کار می باشد) دریافت می نماید ، کارگر با این پول نان و غذا برای خود و خانواده اش تهیه می کند ، و بدین ترتیب نیروی کاری را که از دست داده دوباره در خود به وجود می آورد .

روز بعد باز نیروی کارش را فروخته و مزد دریافت می کند . مجدداً با آن مزد می خورد ، می آشامد و استراحت می کند و به جای نیروی کار از دست رفته (فروخته شده) نیروی کار جدیدی را به وجود می آورد .

کار لازم و کار اضافی : کار لازم کاری است که کارگران برای خود انجام داده و بابت آن مزد می گیرند ؛ ولی کار اضافه کاری است که کارگران بدون دریافت هیچ پولی برای سرمایه دار انجام می دهند .



تولید ارزش اضافی :

سرمایه دار از یک طرف مواد خام می خرد ، مواد سوختی می خرد و آن را به کارخانه می برد ؛ و از طرف دیگر نیروی کار کارگران را خریده تا از آن مواد خام ، کالا تولید کنند . وقتی سرمایه دار نیروی کار را می خرد ، نیروی کار متعلق به او می شود . و همانطور که نیروی کار متعلق به او می شود ، کالایی را هم که کارگران می سازند متعلق به او خواهد شد . سرمایه دار به کارگران می گوید چه کالایی را تولید کنند ، چقدر تولید کنند ؛ و هدف نهایی اش هم به دست آوردن ارزش اضافی است .

اما این ارزش اضافی چگونه بدست می آید ؟

فرض کنیم ، سرمایه داری برای تولید کفش ۵۰۰ هزار تومان سرمایه گذاری می کند و از این ۵۰۰ هزار تومان ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزار تومان صرف خرید مواد خام گردد ؛ و ۱۰۰ هزار تومان هم بابت ارزش شش ماه کار کارگران داده شود .

۵۰۰ هزار تومان	==	۱۰۰ هزار تومان	+	۳۸۰ هزار	+	۲۰ هزار تومان
↓		↓		تومان		↓
پولی که سرمایه دار سرمایه گذاری کرده		ارزش شش ماه کار کارگران		مواد خام		مخارج کارخانه

و باز فرض کنیم قیمت هر جفت کفش برابر با ۱۰۰ تومان باشد و کارگران در این شش ماه ۵۰۰۰ جفت کفش تولید نمایند ؛ خب ، حال اگر سرمایه دار ۵۰۰۰ جفت کفش را بفروشد ، باز همان ۵۰۰

هزار تومان خودش به دست می آید . در اینجا پول تبدیل به سرمایه نشده است ؛ چرا که ارزش اضافی به همراه خود نیاورده است . در نتیجه سرمایه دار برای به دست آوردن ارزش اضافی مجبور است کارگران را بیشتر از پولی که به آنها می دهد به کار بکشد . به همین جهت در کارگران پولی برابر کار شش ماه آنها می دهد ، ولی به جای شش ماه ، یک سال کار می کشد . بنابراین وقتی کارگران دو برابر کار کنند ، مخارج کارخانه و مواد خام نیز باید دو برابر شود . یعنی وقتی با شش ماه کار کارگران ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزار تومان مواد خام مصرف شود ، برای یکسال کار کارگران که تولید ۲ برابر می شود ، مخارج کارخانه $40 = 20 \times 2$ هزار تومان و مواد خام 2×20 = ۳۸۰ هزار تومان می شود .

$$900 \text{ هزار تومان} = 100 \text{ هزار تومان} + 760 \text{ هزار تومان} + 40 \text{ هزار تومان}$$

↓ سرمایه‌ای که سرمایه‌دار در جریان تولید
↓ مزد شش ماه کارگران
↓ مواد خام
↓ مخارج کارخانه

کارگران که با شش ماه کار ، ۳۸۰ هزار تومان مواد خام و ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه ، ۵۰۰۰ جفت کفش تولید می کنند ، با یک سال کار ، ۷۶۰ تومان مواد خام و ۴۰ هزار تومان مخارج کارخانه ، ۱۰۰۰۰۰ جفت کفش تولید خواهند کرد .

سرمایه دار با فروش ۱۰۰۰۰۰ جفت کفش ، ۱۰۰۰۰۰۰ تومان بدست می آورد .

$$\text{تومان } 1000000 = \text{تومان } 100 \times 10000 \text{ جفت کفش}$$

ولی می دانیم سرمایه دار ۹۰۰ هزار تومان پول به کار انداخته بود . پس این ۱۰۰ هزار تومان اضافی از کجا بدست آمد ؟

$$1000000 - 900000 = 100000$$

(پولی که سرمایه دار بکار انداخت)

۱۰۰ هزار تومان اضافی ، ارزش اضافی است که از شش ماه کار اضافه ای که کارگران بدون دریافت مبلغی برای سرمایه دار انجام داده اند بدست آمده است . و در اینجا پول به سرمایه تبدیل می شود ، زیرا ارزش اضافی با خود به همراه آورده است . ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران به وجود می آید ، منبع بزرگ ثروت سرمایه دار است و سرمایه داران را روزبه روز دارا تر می کند .

حال با توجه به مطالب بالا ، فکر کنم بتوانیم معمای زیر را حل کنیم :

چرا کارگران که در کارخانه کار می کنند ،

در خانه کار می کنند ،

اتاق خود را رنگ می زنند ؟



استراحت ندارند ،



به گردش نمی روند ،

غذاهای ارزان و آن هم به مقدار کم می خورند ،



لباسهای ارزان قیمت می پوشند ،

به بچه هایشان پول جیبی نمی دهند ، و یا کم می دهند ،

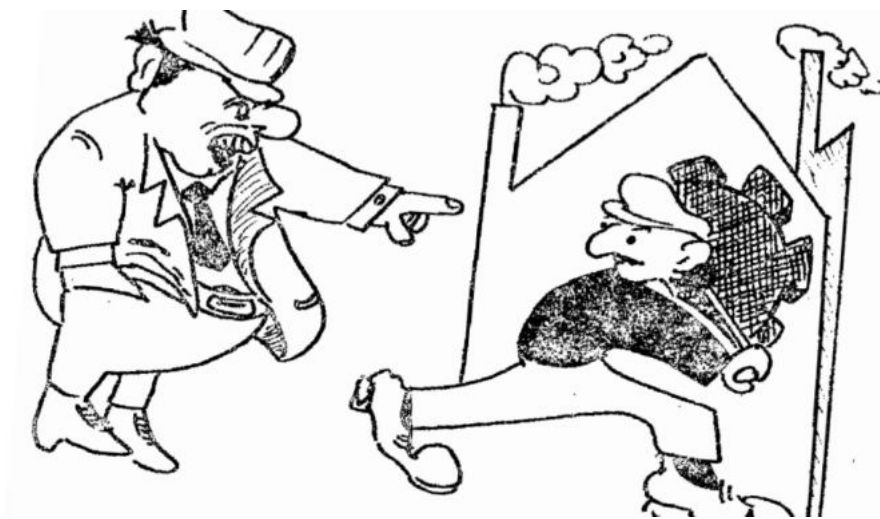


باز هم همیشه جیبشان خالی است و سر خرجی بازنهایشان چانه می زنند ؟

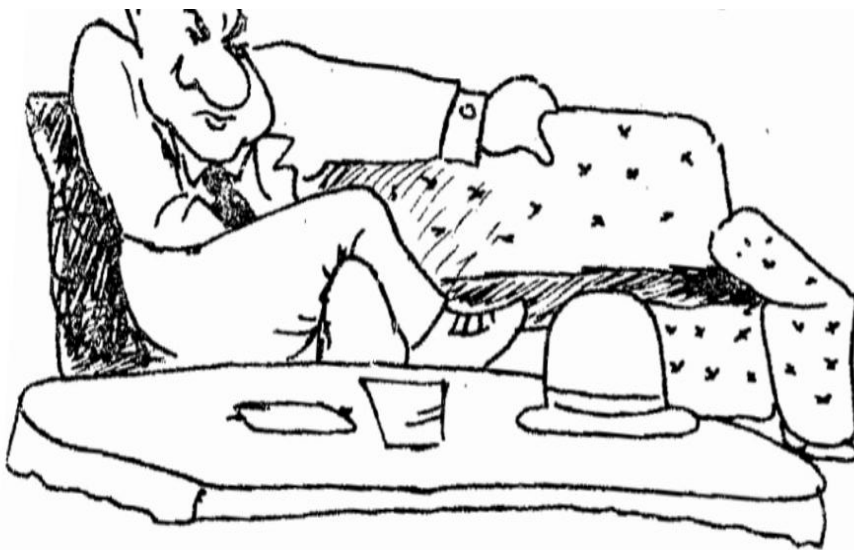


ولی :

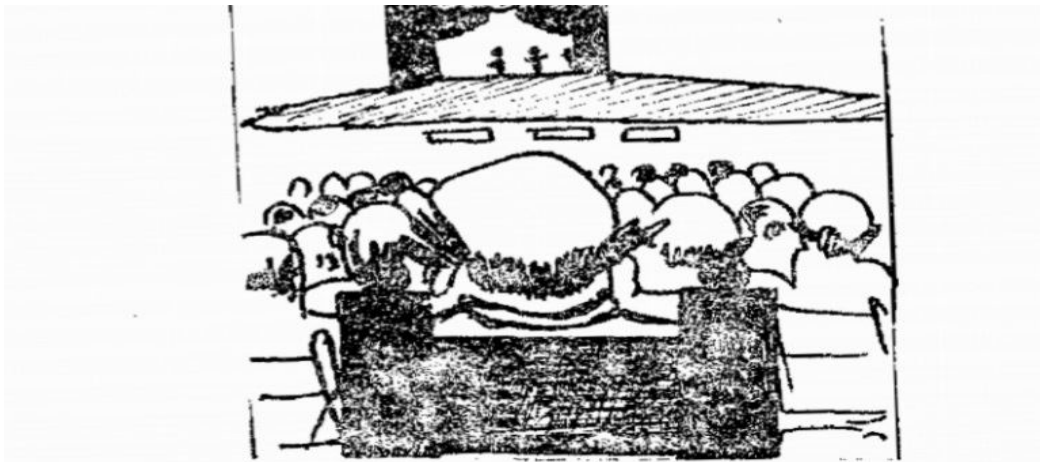
سرمایه دار که در کارخانه دستش را توی جیبش کرده و به کارگران دستور می دهد ،



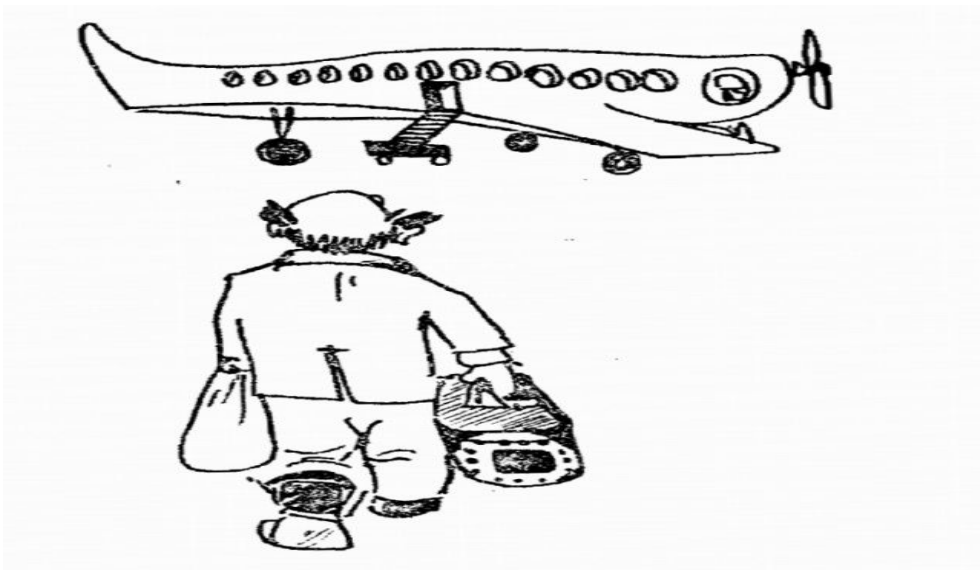
در خانه روی مبل به استراحت می پردازد ،



به تاتر ، تالار های موسیقی ، شکارگاه های خصوصی و سایر تفریح گاه می رود ،



سالی چند بار برای گردش به اروپا سفر می کند ،



بهترین غذاها را می خورد .



بهترین مشروبات را می نوشد ،

بهترین لباس ها را می پوشد ،

روزی چند هزار تومان به هر کدام از بچه هایش پول تو جیبی می دهد ،



و حتی روزی صدها تومان هم خرج سگش می کند ،



برای آرایش زنش هم هزارها تومان می پردازد ،



باز کیفیت ، پراز پول است ،



و در بانکهای داخلی و خارجی نیز میلیونها تومان پول دارد ؟



بله ، جواب این معما ، همانطور که خودتان هم می دانید این است : ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران به وجود می آید ، ثروت فراوانی برای سرمایه دار به بار می آورد ، ولی کارگران که از طریق سرمایه دار استثمار می شوند، به سختی می توانند شکم خود و خانواده شان را سیر کنند .

سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر :

آن قسمت از سرمایه ی سرمایه دار را که صرف تهیه ماشین های تولید ، ساختمانهای کارخانه ، کارخانه ها ، مواد خام و مواد سوختی می گردد ، سرمایه ی ثابت می نامند ؛ و قسمت دیگر سرمایه را که صرف خرید نیروی کار (مزد کارگران) می شود ، سرمایه ی متغیر می گویند .

نرخ ارزش اضافی :

نرخ ارزش اضافی و یا نرخ استثمار، نشان می دهد که درجه ی استثمار تا چه حد می باشد . وقتی ما نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) را به دست بیاوریم ، پی خواهیم برد که کارگران چه مقدار از کار روزانه را برای خود کار کرده اند ، و چه مقدار برای سرمایه دار .

نرخ ارزش واقعی (نرخ استثمار) از تقسیم ارزش اضافی بر سرمایه ی متغیر به دست می آید .

$$۱۰۰ \times \text{ارزش اضافی کل سرمایه} = \text{نرخ ارزش اضافی} = \text{نرخ استثمار}$$

اما چون ارزش اضافی از کار اضافی کارگران به دست می آید و سرمایه ی متغیر هم که مزد کارگران است در مقابل کار لازم به کارگران داده می شود ، نرخ ارزش اضافی را می توان از تقسیم کار اضافی بر کار لازم نیز به دست آورد .

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} \times 100\% = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} \times 100\%$$

مسئله :

فرض کنیم کارگری در روز ۸ ساعت کار می کند ، و روزانه ۴۰ تومان مزد می گیرد ؛ این کارگر اگر در هر روز ۴۰ تومان هم ارزش اضافی به وجود بیاورد ، نرخ ارزش اضافی چقدر خواهد شد ؟

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{۴۰ \text{ تومان}}{۴۰ \text{ تومان}} \times 100\% = 100\%$$

می بینیم نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ شده است ، و این به آن مفهوم است که کارگر نصف زمان کار را برای خود کار کرده است ، و نصف دیگر را هم برای سرمایه دار . یعنی این کار لازم ۴ ساعت و کار اضافی هم ۴ ساعت می باشد .

ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی :

اگر سرمایه دار ساعات کار روزانه را زیادتیر کند ، به طوریکه کار لازم (کاری که کارگر برای خود انجام می دهد) ثابت بماند ، ولی کار اضافی (کاری که کارگر بدون دریافت مزد برای سرمایه دار انجام می دهد) بیشتر شود ، نرخ ارزش اضافی بالا می رود ، یعنی درجه استثمار شدیدتر می گردد .



مثلاً در مثال بالا که ساعات کار روزانه ۸ ساعت بود ، به ۱۰ ساعت افزایش می یابد بدون اینکه مزد کارگر زیاد شود. یعنی کارگر قبلاً روزانه ۸ ساعت کار می نمود ، از این ۸ ساعت ۴ ساعت را برای خود (کار لازم) و ۴ ساعت را برای سرمایه دار (کار اضافی) کار می کرد . اما حال که روزانه به ۱۰ ساعت افزایش یافته ، باز هم مانند قبل ۲ ساعت را برای خود کار می کند (کار لازم ثابت مانده) ، درحالیکه برای سرمایه دار ۶ ساعت کار می نماید (کار اضافی زیادتر شده) . یعنی برای سرمایه دار ۲ ساعت بیشتر کار می کند ؛ و به همین جهت نرخ ارزش اضافی بیشتر می شود .

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} = \frac{۶ \text{ ساعت}}{۴ \text{ ساعت}} \times ۱۰۰\% = ۱۵۰\%$$

به ارزش اضافی ای که در نتیجه طولانی تر شدن کار روزانه به دست می آید ، ارزش اضافی مطلق می گویند . سرمایه دار تشنه ی ارزش اضافی است ؛ ولی نمی تواند هر چقدر دلش بخواهد ، ساعات کار روزانه را زیاد کند ؛ زیرا کارگر مدت زمانی را باید صرف خوردن کند و به علاوه به خواب و استراحت ، احتیاج دارد . همچنین کارگران برای کم کردن ساعات کار روزانه همواره با سرمایه داران به مبارزه پرداخته اند . بدین ترتیب سرمایه دار می بیند که زیاد کردن کار روزانه چندان آسان نیست ، پس می آید و راه دیگری را برای زیادتر کردن ارزش اضافی انتخاب می کند و آن راه بدین صورت است که ساعات کار روزانه کارگران را ثابت نگاه می دارد ؛ ولی زمان کار لازم را کم می نماید .

در مثال قبلی ما ساعت کار روزانه کارگران ۸ ساعت بود ، و کارگردان از این ۸ ساعت ، ۴ ساعت را برای خود (یعنی زمان کار لازم ۴ ساعت بود) ، و ۴ ساعت دیگر را هم برای سرمایه دار و در جهت تولید ارزش اضافی کار می نمودند (کار اضافی ۴ ساعت بود) .

حال سرمایه دار می آید و زمان کار لازم را کم تر می کند ؛ فرض کنیم زمان کار لازم را که ۴ ساعت بود ، به ۳ ساعت کاهش دهد ، در نتیجه ۱ ساعت به کار اضافی اضافه خواهد شد . یعنی کار اضافی که برابر با ۴ ساعت بود ، ۵ ساعت می شود . در این صورت ببینیم نرخ ارزش اضافی چقدر می شود :

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} \times 100 = \frac{5}{3} \times 100 = 166\%$$

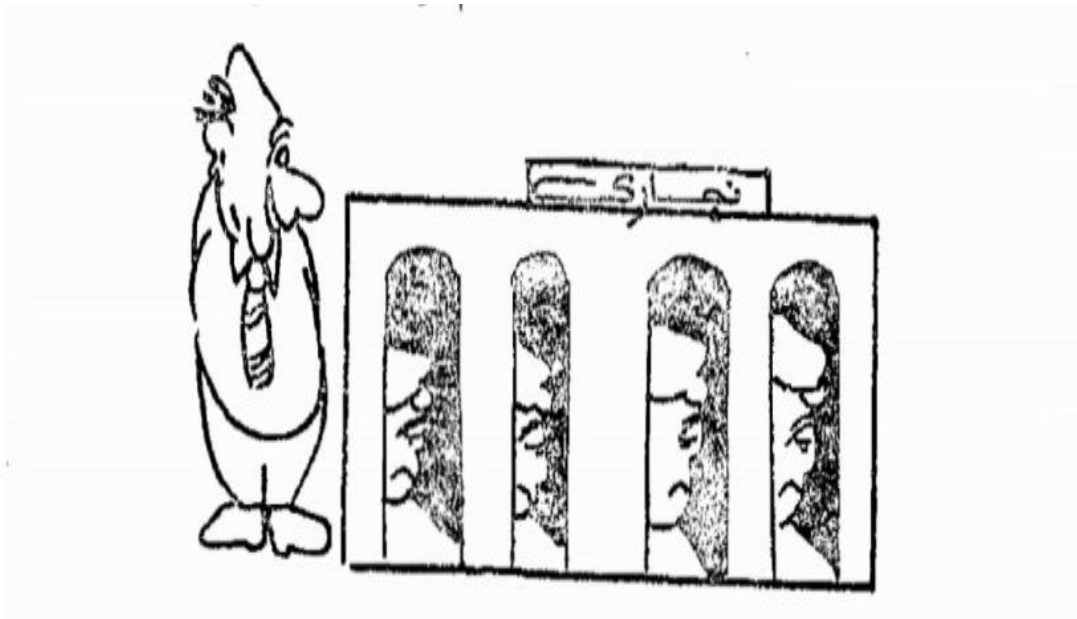
ارزش اضافی ای که در نتیجه کم شدن کار لازم و زیاد شدن کار اضافی به همان نسبت ، به دست آید ، ارزش اضافی نسبی می باشد .

رشد سرمایه گذاری در صنعت :

مراحل سرمایه گذاری عبارتند از سه مرحله ی همکاری ساده ی سرمایه داری ، مانور فاکتور سرمایه داری و مرحله ی تولید ماشینی و صنعت بزرگ

۱- همکاری ساده ی سرمایه داری :

در این مرحله ، سرمایه دار در یک زمان واحد تعداد زیادی کارگر را در یک کارگاه (در یک مکان) جمع می کرد و همه ی آنها را که در یک رشته مهارت داشتند ، و یک کار را انجام می دادند ، به کار می گرفت .

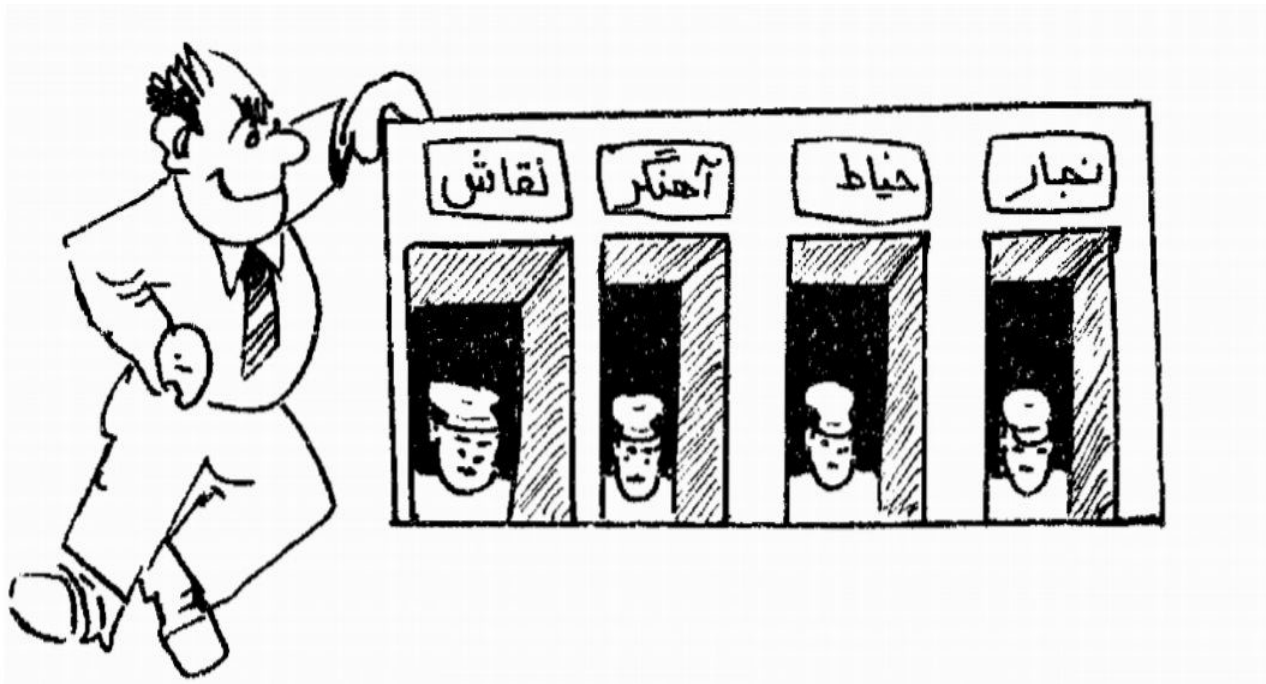


چند کارگر وقتی همزمان و با همکاری یکدیگر کاری را انجام دهند ، بهتر و سریعتر کار می کنند و در نتیجه تولید بیشتر از زمانی خواهد شد که همین چند کارگر به دور از هم و جداگانه کار کنند .

۲- مانوفاکتور سرمایه داری :

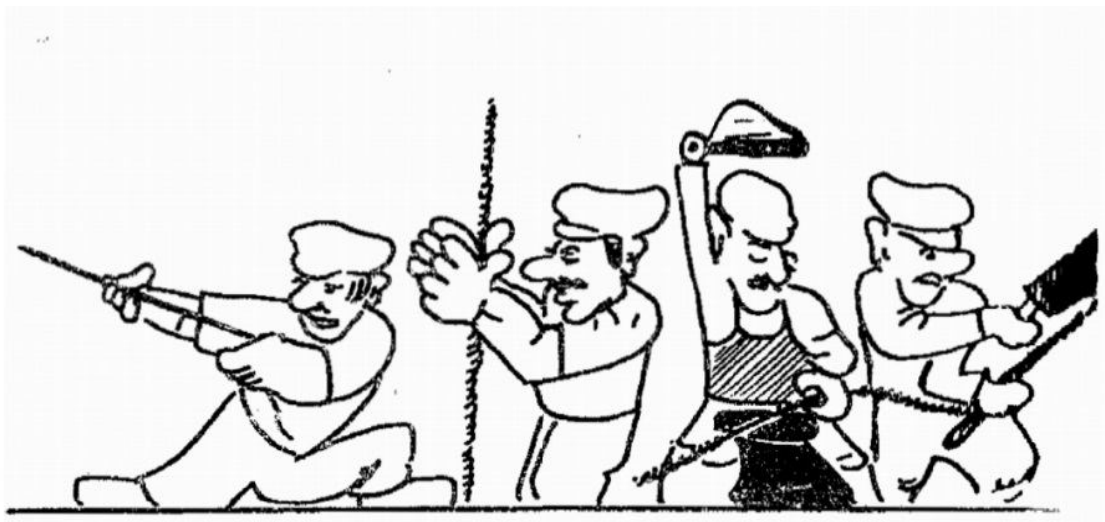
با رشد همکاری ساده ی سرمایه داری ، به تدریج در کارگاهها تقسیم کار به وجود آمد ؛ و مرحله ی دوم سرمایه داری یعنی مانوفاکتور سرمایه داری جای مرحله قبلی را گرفت . مانوفاکتور سرمایه داری به دو راه به وجود آمد . راه اول بدین شکل بود که سرمایه داران ، متخصصان در رشته های مختلف را به کار می گرفتند .

کارگران با هم کار می کردند ، ولی مانند مرحله ی قبلی یک کار را انجام نمی دادند ؛ زیرا هر کدام در رشته ای تخصص و مهارت داشت ؛ با این وجود همه ی آنها با مهارت در رشته های مختلف ، یک کالای خاصی را تولید می کردند .



مثلا سرمایه دار برای تولید درشکه از نجار و خیاط و آهنگر و چوب بر گرفته تا شیشه گر و نقاش و غیر را به کار می گرفت تا برای او درشکه بسازند .

راه دوم این بود که سرمایه دار ، پیشه ورانی را که فقط دارای یک رشته بودند ، در کارگاه جمع می کرد و آنها را به کار می کشید . به عنوان مثال مانو فاکتور سوزن سازی با این روش به وجود آمد . در مانوفاکتور سوزن سازی سیم از زیر دست چندین کارگر می گذشت تا سرانجام سوزن ساخته می شد . یکی سیم را می کشید ، دیگری سیم را تاب می داد ، سومی آنرا قطع می کرد ، چهارمی نوک آن را تیز می کرد و غیره .



سرمایه داران ، کارگران مانو فاکتور را به شدیدترین و بی رحمانه ترین شکل استثمار می کردند . آنها از کارگران روزانه ۱۸ ساعت و حتی از این هم بیشتر کار می کشیدند ؛ و در مقابل این همه کار ، مزد کمی به آنها می دادند .

۳- مرحله ی تولید ماشینی و صنعت بزرگ :

در این مرحله که سومین و تکامل یافته ترین مرحله ی سرمایه داری است ، کارگاه ها به کارخانه ها تبدیل می شوند. استفاده از کارخانه ، تولیدات را بیشتر و کالاها را ارزان تر نمود ؛ و همین امر باعث شد که بسیاری از تولیدکنندگان کوچک ور شکست شوند .

در مرحله ی تولید ماشینی ، سرمایه داران به استثمار هرچه بیشتر کارگران پرداختند . آنها حتی زنان و کودکان را به کار کشیدند .

در نظام سرمایه داری کار و تولید اجتماعی است . چند هزار کارگر در کارخانه ای کار می کنند ، همه ی آنها به طور دسته جمعی یک کالا را تولید می کنند . هیچ کارگری نمی تواند بگوید که این کالا را من تولید کرده ام . زیرا یک کارگر کارخانه به تنهایی قادر نیست محصولی را تولید کند . اما تمام کارگران کارخانه ، با کمک یکدیگر قادرند کالا تولید نمایند .



بنابراین می بینیم که کار در سرمایه داری خصلت اجتماعی دارد . علاوه بر این کارخانه ها نیز برای تولید به هم وابسته هستند . مثلاً کارخانه اتومبیل سازی احتیاج به فولاد دارد و از این جهت به کارخانه ی فولاد سازی وابسته است ؛ کارخانه فولاد سازی هم برای تولید فولاد احتیاج به زغال سنگ دارد ،

و از این جهت معادنهای زغال سنگ وابسته است و غیره . همینطور تمام کارخانه ها به هم وابسته اند هستند . اینجاست که می گوئیم تولید خصلت اجتماعی دارد .

اما مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است . کار و تولید اجتماعی است ، ولی مالکیت خصوصی است . تضاد اساسی در نظام سرمایه داری ، تضاد بین کار و تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی می باشد .

دستمزد :

آیا زمانی که کارگر برای سیر کردن شکم خود و خانواده اش به نزد سرمایه دار می رود ، نیروی کارش را می فروشد یا کارش را؟

سرمایه دار برای اینکه کارگر متوجه نشود که دارد استثمار می شود می گوید :

"- کارگر در ازای کاری که انجام می دهد مزد می گیرد . یعنی مزد ، قیمت کاری است که کارگر انجام می دهد."

از جمله ی بالا چنین می توان برداشت نمود که کارگر کارش را به سرمایه دار می فروشد ، و نیروی کارش را . ولی آیا چنین است ؟ آیا شما می توانید چیزی را که ندارید بفروشید ؟ پر واضح است که خیر . بنابراین کارگر هم برای آنکه بتواند کار را بفروشد ، باید آن را از قبل داشته باشد : در حالیکه کار از قبل موجودیت ندارد ؛ و کارگر ابتدا باید به کارخانه (محل کار) رفته و سپس به وسیله ی کاری که انجام می دهد کالا تولید نماید . تا اینجا دانستیم کار کالا نیست . پس چه چیزی کالا است ؟ کارگر از فروش چه چیزی امرار معاش می کند ؟

هر چیزی برای اینکه بتوان آن را فروخت ، باید واقعا وجود داشته باشد . نمی توان کالایی را بدون اینکه وجود داشته باشد ، خرید و یا فروخت .

کارگر با فروش نیروی کار امرار معاش می کند . نیروی کار کالا می باشد ، زیرا از قبل در کارگر موجود می باشد . وقتی سرمایه دار به کارگر مزد می دهد و انمود می کند که برای تمام کار انجام شده ، آن مزد را می پردازد . این است استثمار به خوبی خود را نشان نمی دهد . مثلاً در نظام فئودالی دهقان در هفته چهار یا پنج روز را برای ارباب کار می کرد و دو یا سه روز را نیز برای خود کار می نمود . در اینجا استثمار کاملاً روشن بود ؛ و دهقان به خوبی می دید که ارباب به طور بی رحمانه ای او را به کار می کشد .

در نظام سرمایه داری هم مرز در واقع پولی است که بابت کار لازم پرداخت می گردد .

فرض کنیم کارگری در روز ۱۰ ساعت کار می کند. اگر ارزش کار در هر ساعت برابر با ۱۰ تومان باشد و سرمایه دار روزانه ۵۰ تومان بابت مزد بپردازد، در واقع کارگر مزد ۵ ساعت کاری را که انجام داده دریافت کرده و مزد ۵ ساعت دیگر را دریافت ننموده است. ۵ ساعت کاری که مزدش پرداخت شده، کار لازم (کاری که کارگر برای سرمایه دار انجام داده است) و ۵ ساعتی که مزدش پرداخت نشده، کار اضافی (کاری که کارگر برای سرمایه دار انجام می دهد، و بدین ترتیب ارزش اضافی تولید می نماید.) می باشد. اما همانطور که گفتیم، مزد، این تصور را به وجود می آورد که سرمایه دار ۵۰ تومان را برای تمام کار انجام شده (۱۰ ساعت کار) پرداخته است.



بنابراین موضوع این واقعیت را که کار روزانه ی کارگر به کار لازم (کاری که مزدش پرداخت شده) و کار اضافی (کاری که موهانش پرداخت نشده)، تقسیم می شود مخفی می کند.

شکلهای مختلف مزد

"گاه مزد"، یکی از شکل های مختلف موجود است که بر اساس طول زمان کار پرداخت می گردد. "گاه مزد" انواع مختلفی دارد که عبارتند از مزد ساعتی، مزد روزانه، مزد هفتگی، مزد ماهیانه.

فرض کنیم کارگری روزانه ۸ ساعت کار می کند و در این ۸ ساعت ۸۰ تومان می گیرد؛ قیمت هر ساعت کار کارگر به طور متوسط ۱۰ تومان است. حال اگر مزد روزانه ثابت بماند (همان ۸۰ تومان)، ولی زمان کار روزانه ۲ ساعت طولانی تر شود (یعنی ۱۰ ساعت شود)، قیمت هر ساعت کار

کارگری می شود ۸ تومان . یعنی مزد او در هر ساعت ۲ تومان کمتر می شود . این است که کارگر هرچه بیشتر کار کند ، و مزد کمتری می گیرد .

گاه مزد این فرصت را به سرمایه دار می دهد که هر گاه بازار کالا عالی بود ، مدت کار روزانه را طولانی کند ، و هر گاه شرایط بازار خوب نبود ، به میل خود مدت کار روزانه را کوتاه نماید . بدین ترتیب " گاه مزد " تنها و تنها شدت استثمار کارگر را زیاد می کند .

مسئله ۱ : کارگری روزانه ۸ ساعت کار می کند ، و در این ۸ ساعت ، ۸۰ تومان می گیرد ؛ این کارگر بابت هر یک ساعت چقدر مزد دریافت می کنند ؟

$$\text{جواب: } ۱۰ \text{ تومان} = \frac{۸۰ \text{ تومان}}{۸ \text{ ساعت}} = \frac{\text{مزد کار روزانه}}{\text{ساعت کار روزانه}} = \text{مزد هر يك ساعت کار}$$

مسئله ۲ - بازار برای فروش کالا عالی است ؛ سرمایه دار کار روزانه ی کارگر را که قبلا ۸ ساعت بود ، ۴ ساعت طولانی تر می کند . یعنی کار روزانه ی کارگر از ۸ ساعت به ۱۲ ساعت افزایش می یابد . حال اگر مزد روزانه کارگر هم از ۸۰ تومان به ۹۰ تومان برسد ، قیمت هر یک ساعت کار کارگر چقدر خواهد شد ؟

$$\text{جواب: } ۷۵ \text{ ریال} = \frac{۹۰ \text{ تومان}}{۱۲ \text{ ساعت}} = \frac{\text{مزد کار روزانه}}{\text{ساعت کار روزانه}} = \text{مزد هر يك ساعت کار}$$

مسئله ۳ - بازار برای فروش کالا نامناسب است ، سرمایه دار کار روزانه را از ۸ ساعت به ۴ ساعت می رساند (یعنی به اندازه ی ۴ ساعت مدت کار روزانه را کوتاه تر می کند) ، حال اگر مزد کارگر در هر ساعت همان ۱۰ تومان باشد ، مزد روزانه ی او چقدر خواهد بود ؟

تومان ۴۰ = ۴ ساعت × ۱۰ تومان = ساعات کار روزانه × مزد یک ساعت کارگر = مزد روزانه کارگر .

بنابراین نه تنها زمانیکه ساعات کار طولانی شود مزد کارگر پایین می آید ، بلکه اگر مهلت کار روزانه کوتاه تر هم گردد ، مزد کار روزانه کمتر خواهد شد .

" کارمزد " شکلی دیگر از مزد است که بر اساس تعداد محصولاتی که کارگر تولید می کند پرداخت می گردد . وقتی مزد بر اساس ساعت و یا روز پرداخت گردد ، سرمایه دار با خود می گوید :

" همه ی کارگران به یک اندازه مهارت ندارند ، بنابراین اگر کار مزد را بر اساس ساعت و یا روز بعد هم ، امکان دارد بعضی از کارگران بسیار کند کار کنند ، و بدین ترتیب کلاه گشادی به سر من بگذارند . به خاطر اینکه کلاه سرم نرود ، بهتر است مزد کارگران را بر اساس تعداد قطعاتی که می سازند بپردازم ."

هرگاه کارگران کارخانه در روز ۸ ساعت کار کنند و روزانه ۸۰ تومان مزد بگیرند ، سرمایه دار کارگر ماهری را در نظر می گیرد که در این ۸ سال مثلاً ۲۰ قطعه ساخته است ؛ بدین ترتیب سرمایه دار به تعداد هر قطعه ۴ تومان به کارگران می پردازد .



سرمایه داران " کارمزد " را تنها برای استثمار بیشتر کارگران انتخاب می کنند .

مزد اسمی و مزد واقعی :

در اولین مراحل تکامل سرمایه داری ، مقدار بسیار زیادی از مزد کارگران به صورت اجناس مورد لزوم آنها (برنج، نان ، روغن ، و ...) پرداخت می شد ؛ و آخر سر ، وقتی سرمایه دار و کارگر می خواستند تصفیه حساب کنند ، کارگر یا اصلاً چیزی طلبکار نمی شد ، و یا مقدار بسیار کمی طلبکار می شد که آن را به صورت پول دریافت می نمود .

امروزه در بیشتر کشورهای سرمایه داری مزد کارگران به صورت پول پرداخت می گردد . مزدی را که به صورت پولی پرداخت گردد ، مزد اسمی و مزدی را که به صورت اجناس به کارگران داده شود ، مزد واقعی میگویند .



آنچه روشن است این است که ، کارگران ، پولی (مزد اسمی) را که از سرمایه دار می گیرند ، نمی توانند بخورند؛ بنابراین با آن پول ، نان ، برنج ، گوشت ، پنیر ، لباس ، کفش و غیره می گیرند ؛ که این مزد واقعی آنها محسوب می شود .

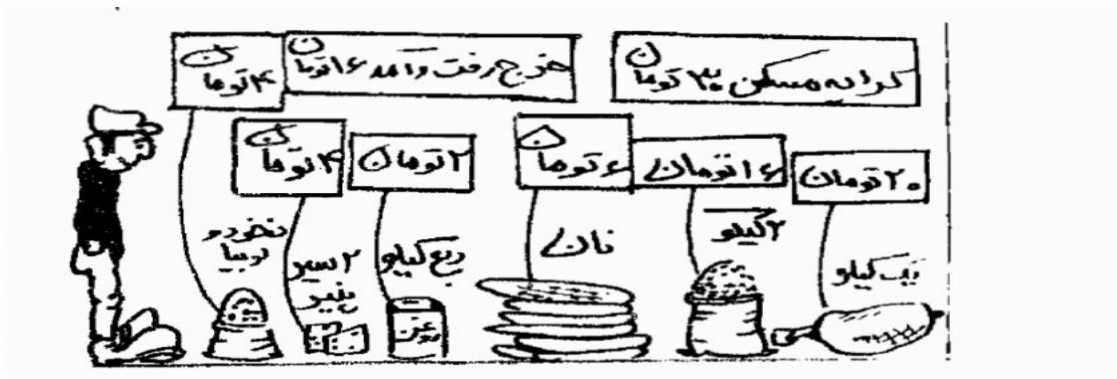
مزد واقعی نشان می دهد که کارگران تا چه حدودی می توانند با پولی که به دست می آورند زندگی خود و خانواده شان را بگردانند . اگر مزد اسمی کارگران کمی بیشتر شود ، و در کنار آن قیمت کالاها هم به نسبت زیادتری بالا رود ، مزد واقعی پایین می آید . با مثال زیر ، مطلب را روشن می کنیم :

فرض کنیم کارگری روزانه ۱۰۰ تومان مزد می گیرد ؛ حال اگر گوشت هر کیلو برابر با ۲۰ تومان ، برنج کیلویی ۸ تومان ، نان دانه ای ۱ تومن ، روغن کیلویی ۸ تومان ، لوبیا و نخود کیلویی ۸ تومان ، کرایه مسکن هم روزی ۳۰ تومان



باشد ، مزد واقعی کارگر چقدر است ؟ یعنی این کارگر با روزی ۱۰۰ تومان تا چه حدودی می تواند نیازهای خود و خانواده اش را رفع نماید ؟

جواب : کارگر با روزی ۱۰۰ تومان می تواند روزانه یک کیلو گوشت (۲۰ تومان) ، ۲ کیلو برنج (۱۶ تومان) ، ۶ عدد نان (۶ تومان) ، ربع کیلو روغن (۲ تومان) ، ۲ سیر پنیر (۴ تومان) ، نیم کیلو لوبیا و نخود (۳ تومان) بخرد . و ۳۰ تومان کرایه مسکن بپردازد و ۱۸ تومان هم خرج رفت و آمد و پس انداز برای خرید پوشاک و غیره کند . می بینیم که مزد اسمی کارگر

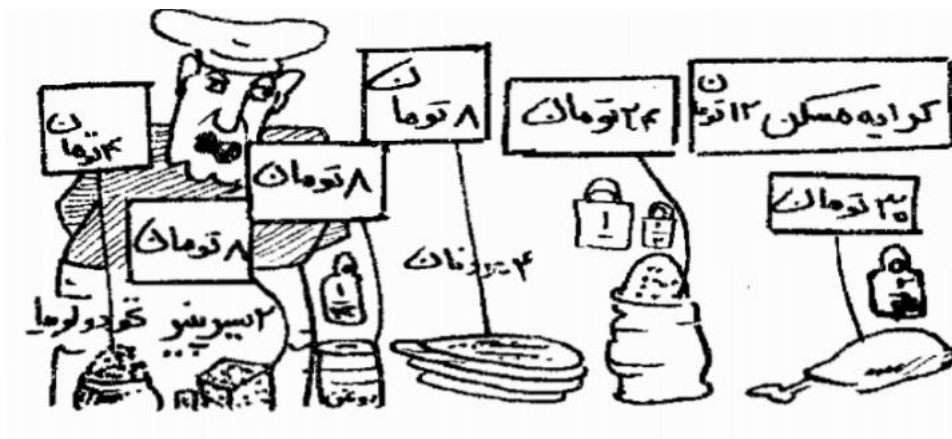


100 تومان است ؛ و مزد واقعی کارگر روزانه ۱ کیلو گوشت ، ۲ کیلو برنج ، ۶ عدد نان ، ربع کیلو روغن ، نیم کیلو لوبیا و نخود ، ۲ سیر پنیر و ۳۰ تومان کرایه ی منزل و ۱۸ تومان نیز خرج رفت و آمد و غیره می باشد .

حال اگر مزد روزانه ی کارگر از ۱۰۰ تومان به روزی ۱۲۰ تومان افزایش یابد ، ولی قیمت کالاها ۲ برابر شود ، مزد واقعی (همانطور که گفتیم) پایین می آید .

بر فرض آنکه قیمت تمام کالاها ۲ برابر شود ، و مزد کارگر هم از ۱۰۰ تومان به ۱۲۰ تومان افزایش یابد ، مزد واقعی چنین می شود :

سه ربع کیلو گوشت (۳۰ تومان) ، یک کیلو و نیم برنج (۲۴ تومان) ، ۴ عدد نان (۸ تومان) ، ربع کیلو روغن (۴ تومان) ، ۲ سیر پنیر (۸ تومان) ، ربع کیلو لوبیا و نخود (۴ تومان) ، ۳۰ تومان کرایه ی مسکن و ۱۲ تومان خرج رفت و آمد و خرید پوشاک و غیره .



می بینیم که چگونه با بالا رفتن قیمت کالاها ، مزد واقعی پایین می آید . مثلاً در مثال بالا با بالا رفتن قیمت کالاها ، مزد واقعی از ۱ کیلو گوشت و ۲ کیلو برنج و غیره ، به سه ربع کیلو گوشت و یک کیلو و نیم برنج و غیره کاهش می یابد .

بنابراین اولین علت کاهش (پایین آمدن) مزد واقعی ، بالا رفتن قیمت کالاهاست .

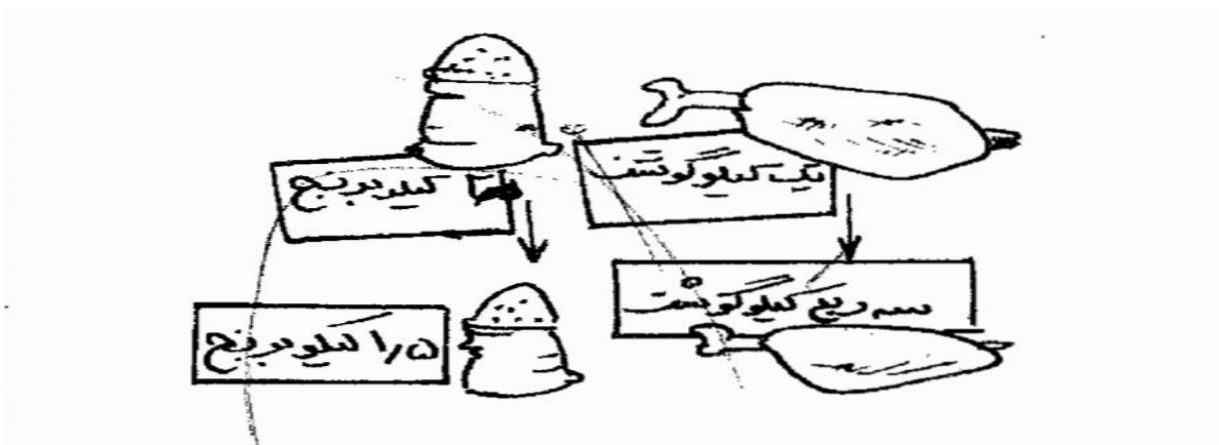
علت دیگر پایین آمدن مزد واقعی ، زیاد شدن مالیاتها و یا بالا رفتن اجاره مسکن می باشد .

در کشورهای سرمایه داری تعداد ساعات کار مردان و زنان یکی است ، ولی مزد زنان کمتر از مردان است . همچنین کودکان نیز با انجام کار زیاد ، مزد کمی دریافت می دارند . بدین ترتیب سرمایه داران منافع بسیار زیادی به جیب می زنند .

همینطور کارگران سیاه پوست و کارگران سفید پوست هم برای انجام کارهایی که شبیه به هم می باشند ، مزدهای مختلف و نابرابری می گیرند . مثلاً در کشور های وابسته آفریقایی مزد کارگران سفید پوست ، بطور متوسط ۱۰ برابر کارگران سیاه پوست می باشد . در آمریکا هم مزد کارگران سیاه پوست کمتر از مزد کارگران سفید پوست می باشد ؛ که این نیز منبع درآمد بزرگی است برای سرمایه داران .

سرمایه داران برای اینکه بتوانند کارگران را سرکوب نمایند ، اتحادیه ی سرمایه داران را تشکیل می دهند ، یعنی بر علیه کارگران متحد می شوند . آنها برای مبارزه علیه طبقه ی کارگر از امکانات زیادی برخوردارند . این امکانات عبارتند از : پشتیبانی دولت ، در اختیار داشتن پلیس و ارتش ، در اختیار داشتن رادیو و تلویزیون و غیره و غیره .

کارگران هم برای اینکه بتوانند با سرمایه داران مبارزه کنند ، اتحادیه های خود را تشکیل می دهند . و از این طریق خود را در مقابل سرمایه داران متشکل می کنند . بدین ترتیب کارگران برای بالا بردن دستمزد مبارزه می نمایند . مبارزه ی کارگران برای بالا بردن دستمزد ، مبارزه ی اقتصادی است . کارگران علاوه بر مبارزه ی اقتصادی ، مبارزه ی سیاسی نیز می کنند . مبارزه ی سیاسی ؟ مبارزه ای است که هدفش نابود کردن نظام سرمایه داری می باشد . پس مبارزه برای بالا بردن دستمزد ، مبارزه ی اقتصادی ، و مبارزه برای نابود کردن نظام سرمایه داری ، مبارزه ی سیاسی می باشد .



فصل سوم

جمع شدن سرمایه در دست سرمایه داران ، زندگی کارگران را دشوار می کند :

باز تولید :

انسان برای اینکه بتواند به زندگی خود ادامه دهد ، باید غذا بخورد ، بنوشد ، لباس بپوشد ، و به طور کلی مصرف نماید . اما مگر جامعه می تواند بدون اینکه تولید کند ، مصرف نماید ؟ پر واضح است که خیر .

بنابراین انسان تولید می کند ، و مصرف می نماید ؛ دوباره تولید می کند و مصرف می نماید ؛ باز تولید و باز مصرف و همینطور ادامه می یابد .

می دانیم که در نظام سرمایه داری ، چون وسایل تولید تحت مالکیت خصوصی قرار دارد ، تولید به این شکل صورت می گیرد که عده ی کمی سرمایه دار که مالک وسایل تولید هستند ، نیروی کار کارگران را می خرند و آنها را مجبور می نمایند پیش از آن مزدی که می گیرند ، کار و تولید کنند ؛ چون در غیر اینصورت سرمایه دار نمی تواند ارزش اضافی به دست بیاورد .

خب ، در اینجا آنچه مورد سوال قرار می گیرد این است که این سرمایه دار با ارزش اضافی چه می کند ؟ پاسخ این است که سرمایه دار ، یا تمامی ارزش اضافی را به مصرف نیازهای شخصی خود و خانواده اش می رساند ؛ و یا مقداری از آن را برای زندگی خود و خانواده مصرف می نماید و بقیه را برای گسترش سرمایه به کار می برد .

بنابراین در هر دو حالت ، سرمایه دار تولید را متوقف نمی کند . مثلاً انسان ، لباس ، کفش ، مواد غذایی و غیره تولید می کند؛ همینطور لباس ، کفش ، مواد غذایی و غیره مصرف می گردند . باز هم لباس ، کفش ، مواد غذایی و غیره تولید می شود ؛ که به این می گویند باز تولید .

باز تولید دو نوع است : باز تولید ساده و باز تولید گسترده .

باز تولید ساده ی سرمایه داری :

در این نوع باز تولید ، سرمایه دار هر چه ارزش اضافی به دست می آورد ، صرف احتیاجات زندگی شخصی خود و خانواده اش می کند .

مثلاً فرض کنیم یک سرمایه دار ، ۱۰۰۰ میلیون تومان سرمایه گذاری کرده است ؛ و پس از یک یک سال سرمایه اش که ۱۰۰۰ میلیون بشود ۱۲۰۰ میلیون تومان . در اینجا ۲۰۰ میلیون تومان به سرمایه ی سرمایه دار اضافه شده کار اضافی کارگران (یعنی از کاری که کارگران بدون دریافت هیچ گونه مزدی برای سرمایه دار انجام داده اند ، به دست آمده است .)

این ۲۰۰ میلیون تومان ، ارزش اضافی می باشد . حال اگر سرمایه دار تمام ارزش اضافی را (یعنی تمام ۲۰۰ میلیون تومان را) به مصرف های شخصی خود برساند ؛ در نتیجه آنچه برایش می ماند ، همان ۱۰۰۰ میلیون تومان است . سرمایه دار مجدداً این ۱۰۰۰ میلیون تومان است . را به کار می اندازد و از آن ، ۲۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی به دست می آورد که باز هم تمام آن را به مصرف می رساند .



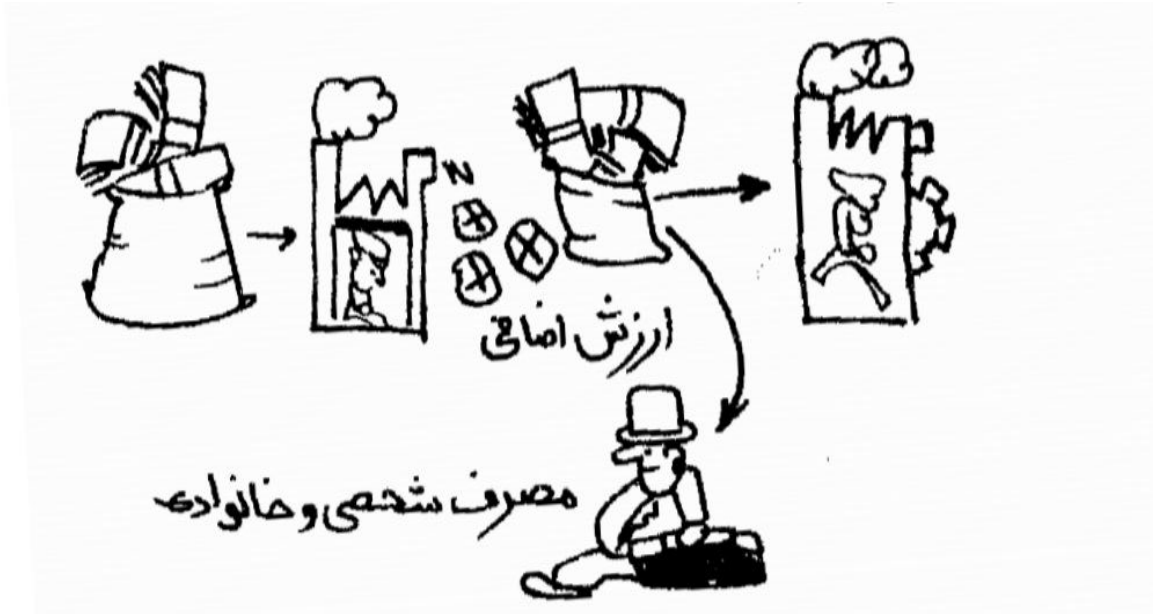
می بینیم که در باز تولید ساده چیزی به سرمایه اضافه نمی شود ، زیرا تمام ارزش اضافی صرف
 احتیاجات شخصی سرمایه دار و خانواده اش می شود .

باز تولید گسترده :

در این نوع باز تولید ، سرمایه دار بخشی از ارزش اضافی را به مصرف شخصی خود به خانواده
 اش می رساند ، و بخش دیگر آن را برای توسعه تولید به کار می برد.

یعنی سرمایه دار با بخشی دیگر ارزش اضافی ، مواد خام بیشتری می خرد و کارگران بیشتری را به
 کار می گیرد . مثلاً فرض کنیم سرمایه دار ۱۰۰ میلیون تومان از ۲۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی
 را به مصرف شخصی برساند ، و ۱۰۰ میلیون تومان دیگر را برای توسعه ی تولید به کار ببرد ؛ در
 این صورت ۱۰۰ میلیون تومان از ارزش اضافی به سرمایه ی سابق اضافه می شود . و بدین ترتیب
 بخشی از ارزش اضافی به سرمایه تبدیل می گردد .

اضافه شدن قسمتی از ارزش اضافی را به سرمایه ، انباشت سرمایه می گویند . بنابراین انباشت سرمایه
 یعنی تبدیل شدن قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه .



اما آنچه برای ما روشن است این است که این ارزش اضافی از طریق استثمار طبقه ی کارگر بدست می آید . سرمایه هم اضافه شدن قسمتی از این ارزش اضافی افزایش پیدا می کند . پس در نتیجه می بینیم که افزایش سرمایه تنها و تنها از طریق استثمار طبقه ی کارگر صورت می پذیرد .

اما هدف سرمایه دار از انباشت سرمایه چیست ؟ بله ، هدف کاملاً روشن است ؛ از آنجا که سرمایه دار تشنه ی ارزش اضافی بیشتر است ، سعی می کند که سرمایه اش را بیشتر کند ؛ زیرا هرچه سرمایه بیشتر باشد ، با آن می توان هم مواد خام بیشتری خرید و هم کارگران زیادتری را به استثمار کشید ؛ در نتیجه هر چه مواد خام بیشتر و تعداد کارگران زیادتر باشد ، ارزش اضافی بیشتری به دست می آید .

رقابت سرمایه داران با یکدیگر باعث می شود که سرمایه داران کوچک از میدان رقابت خارج شوند . رقابت بین سرمایه داران باعث می شود که هر سرمایه دار برای افزایش سرمایه اش تلاش نماید . رقابت ، سرمایه دار را مجبور می نماید برای گسترش تولید ، تکنیک تولید را بهتر کند ؛ و این راهی هست که سرمایه دار برای جلوگیری از سقوط خود انتخاب می کند .

ترکیب ارگانیک سرمایه :

می دانیم کل سرمایه ی سرمایه دار از سرمایه ی ثابت (ماشین ها ، مواد خام ، مواد سوختی ، و غیره) و سرمایه ی متغیر (مزد کارگران) تشکیل می شود . بنابراین هر گاه سرمایه دار بخواهد قسمتی از ارزش اضافی را به کل سرمایه اضافه کند ، مجبور است بخشی از آن را به سرمایه ثابت و بخش دیگر را به سرمایه متغیر اضافه نماید .

فرض کنیم کل سرمایه ی سرمایه داری ۱۰۰۰ میلیون تومان می باشد ؛ و از این ۱۰۰۰ میلیون تومان، ۸۰۰ میلیون تومان را سرمایه ی ثابت و ۲۰۰ میلیون تومان را سرمایه ی متغیر (دستمزد کارگران) تشکیل می دهد.

حال اگر کارگران نصب تمام مدت کار را برای خود و نصف مدت کار را برای سرمایه دار کار کنند ، پس از یک سال ارزش اضافی برابر با ۲۰۰ میلیون تومان به وجود خواهد آورد . چرا ؟ چون سرمایه دار مزد نصف مدت کار را (مثلاً شش ماه را) به کارگران پرداخته ، در حالیکه آنها را دو برابر (یعنی یک سال) به کار کشیده است . خب ، در این صورت هر گاه مزد کار شش ماه کارگران برابر با ۲۰۰ میلیون تومان باشد ، مزد کار یک سال آنها برابر با ۴۰۰ میلیون تومان خواهد شد ؛ ولی سرمایه دار ۲۰۰ میلیون تومان حاصل کار کارگران را تصاحب می کند ، و یا به عبارت دیگر به جیب خود می ریزد .

اما ارزش اضافی تماماً به سرمایه اضافه نمی شود . سرمایه دار قسمتی از آن را برای مصرف شخصی خود و خانواده اش (مثلاً ۱۰۰ میلیون تومان را)، کنار می گذارد ، و بقیه را (۱۰۰ میلیون تومان دیگر را) به سرمایه اضافه می کند .

قبلاً دیدیم از ۱۰۰۰ میلیون تومان سرمایه ی سرمایه دار، ۸۰۰ میلیون تومان سرمایه ی ثابت و ۲۰۰ میلیون تومان را سرمایه ی متغیر (مزد کارگران) تشکیل می داد . اکنون هم که سرمایه دار می خواهد ۱۰۰ میلیون تومان را به سرمایه اش اضافه کند، مجبور است مقدار زیادی از آن را (مثلاً ۹۰ میلیون تومان را) به سرمایه ثابت (جهت گسترش کارخانه ، خرید مواد خام ، خرید مواد سوختی ، و سایر مخارج دیگر) بیافزاید ، و باقیمانده را (۱۰ میلیون تومان را) به سرمایه متغیر (جهت خرید نیروی کار) ، اضافه نماید .

یعنی کل سرمایه برابر است با ۱۱۰۰ میلیون تومان ، سرمایه ی ثابت ۸۹۰ میلیون تومان و سرمایه ی متغیر برابر با ۲۱۰ میلیون تومان می شود . تقسیم سرمایه ی ثابت بر سرمایه متغیر را ترکیب ارگانیک سرمایه می گویند .

مثلاً اگر کل سرمایه ۱۰۰۰ میلیون تومان ، سرمایه ثابت ۸۰۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۰۰ میلیون تومان باشد ، ترکیب ارگانیک سرمایه چنین می شود

$$\text{ترکیب ارگانیک سرمایه} = \frac{\text{سرمایه ثابت}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{۸۰۰}{۲۰۰} = \frac{۸}{۲} = \frac{۴}{۱}$$

اگر کل سرمایه ۱۱۰۰ میلیون تومان ، سرمایه ثابت ۸۹۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۱۰ میلیون تومان شود ، ترکیب ارگانیک سرمایه چنین خواهد شد .

$$\text{ترکیب ارگانیک سرمایه} = \frac{\text{سرمایه ثابت}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{۸۹۰}{۲۱۰} = \frac{۸۹}{۲۱} = \frac{۴/۲}{۱}$$

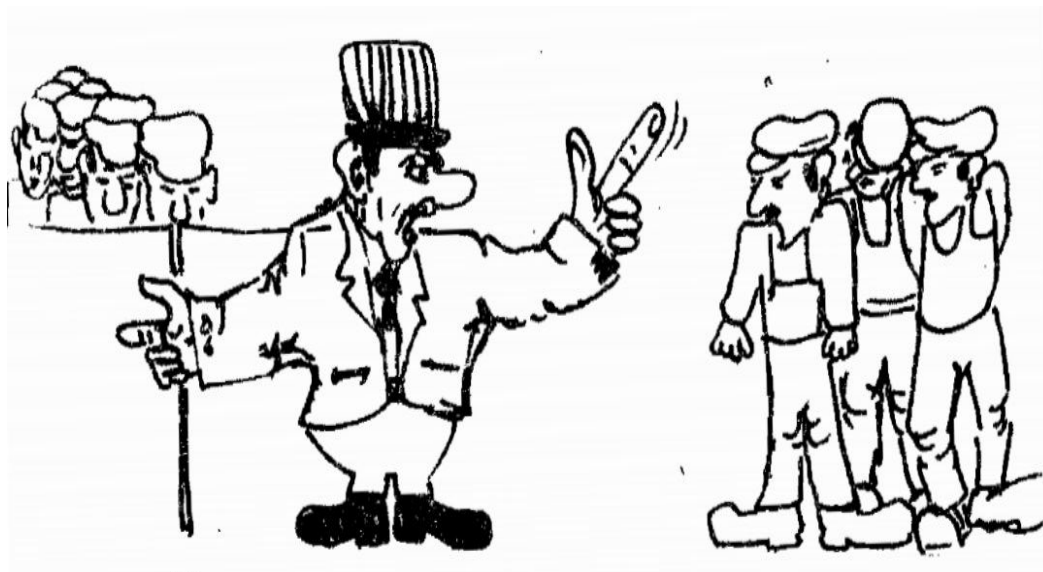
هرچه سرمایه سرمایه دار زیادتز شود ، ترکیب ارگانیک سرمایه نیز رشد می کند . مثلاً ترکیب ارگانیک سرمایه از $\frac{۴}{۱}$ به $\frac{۵}{۱}$ ، $\frac{۴/۲}{۱}$ ، و ... رشد می یابد .

در نتیجه می بینیم که سرمایه ثابت با سرعت رشد می کند (صورت کسر ، سرمایه ثابت است) ، در حالیکه سرمایه متغیر (مزد کار کارگران) بسیار آهسته و کند رشد می نماید ، و بدین ترتیب رشدش از رشد سرمایه ثابت عقب می ماند .

از مطالب بالا این نتیجه را می گیریم که هرچه سرمایه بیشتر شود ، ترکیب ارگانیک سرمایه بالاتر می رود و نیروی کار کمتری برای تولید خریده می شود ، و بدین ترتیب ؛ بخش بزرگی از مردم که هیچگونه وسیله ای برای امرار معاش ندارند ، هیچ کاری پیدا نخواهد کرد .

سرمایه داران خواهان وجود ارتشی از بیکاران هستند . زیرا بدین وسیله به راحتی می توانند هر گاه کارگران ، کوچکترین اعتراضی کردند ، آنها را تهدید به اخراج کرده و چنین بگویند :

" خلاصه خوب حواستان را جمع کنید و به کارتتان بچسبید ! اگر نفستان در بیاید و کوچکترین اعتراضی بکنید ، اخراجتان می کنم و از این همه کارگر بیکاری که پشت در ایستاده اند ، چند تایی را به جای شما استخدام می کنم ."



تازه از این گذشته ، سرمایه دار بر سر کارگران منت می گذارد که استثمارشان می کند :

" بروید به جان من دعا کنید ؛ من آدم خوب و دل رحمی هستم ! به جان خودم قسم ، دلم برایتان می سوزد که دستتان را به کار بندد کردم ! و گرنه چیزی که فراوان است ، کارگر بیکار می باشد . پس تا نفس دارید کار کنید ! "

قانون عام انباشت سرمایه

قبلاً گفتیم که تبدیل قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه ، انباشت سرمایه می باشد . و از آنجا که سرمایه دار برای ارزش اضافی حرص می زند ، سعی می نماید بیشتر سرمایه اش را بیشتر نماید .

قانون عام انباشت سرمایه نشان می دهد که هر چه سرمایه ی سرمایه دار بیشتر گردد ، بیکاری ، رنج و فقر و ناامنی برای طبقه کارگر بیشتر می شود .



درآمد ملی یعنی چه ؟

مجموع ارزش های تولید شده در یک دوره (مثلاً در یک ماه ، یا یک سال و غیره) را درآمد ملی می گویند . با رشد سرمایه داری وضع طبقه کارگر به طور نسبی و مطلق خراب می شود . خراب شدن نسبی وضع طبقه کارگر به این شکل است که هر چه ثروت اجتماع زیاد تر می شود ، سهم طبقه ی

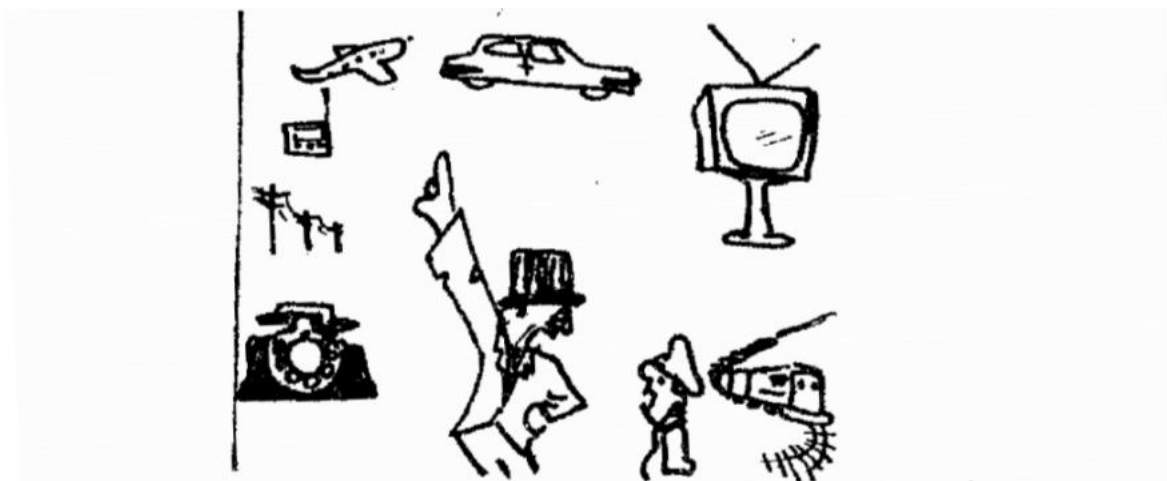
کارگر از درآمد ملی کمتر می شود ، در حالی که سهم طبقه ی سرمایه دار بیشتر می گردد . به عبارت دیگر هرچه سهم کارگران از درآمد ملی کمتر شود ، سهم سرمایه داران بیشتر می شود .

مثلاً در کشور آمریکا با اینکه طبقه ی سرمایه دار ۱۰٪ (درصد) جمعیت را تشکیل می دهد ، بیش از نصف درآمد ملی را تصاحب کرده اند .

برای اینکه شدت فقر طبقه ی کارگر را در چنین وضعی درک کنیم ، کافی است مقایسه ی زیر را انجام دهیم :

مزد یک سال یک کارگر برابر است با قیمت یک جفت کفش سرمایه دار . سرمایه داران برای فریب کارگران و برای اینکه کارگران فقر و بدبختی خویش نشوند ، می گویند :

" کارگران عزیز! شما باید افتخار کنید که در چنین دورانی زندگی می کنید . پدرانان را به یاد بیاورید که چگونه سوار بر الاغ می شدند ؛ شب ها حتی فانوسی هم نداشتند که با آن اتاقشان را روشن کنند . اما امروز هواپیما ، ماشین ، قطار ، و خیلی چیزهای رفاهی دیگر وجود دارد که پدران شما حتی خوابش را هم نمی دیدند . در قدیم برق نبود ، رادیو و تلویزیون نبود ، اما امروز برق هست . و همه ی اینها را از سرمایه داری دارید ؛ پس این همه نگویند سرمایه داری بد است ؛ هر چه سرمایه داری رشد کند رفاه جامعه بیشتر می شود ! "



سرمایه دار می گوید در نظام سرمایه داری هواپیما ، ماشین ، قطار و غیره و غیره ساخته شد ، اما نمی گوید آنها به دست چه کسانی ساخته شدند . برای ما کاملاً روشن است که همه چیز به دست کارگران و کلیه ی زحمتکشان و به قیمت استثمار و مکیده شدن خون آنها توسط سرمایه داران زانو صفت ، ساخته شده است . سرمایه گذاران نه تنها باعث خرابی نسبی وضع کارگران هستند ، بلکه

باعث خرابی مطلق آنان نیز می‌باشند. بیکاری، فقر، رنج و بدبختی، خرابه نشینی و ... همه ی اینها نشان می‌دهد که چگونه وضع کارگران به طور مطلق خراب می‌شود در چنین وضعی:

مالیات های سنگین به دوش کارگران است؛

قیمت کالاها بسیار گران، و مزد کارگران بسیار پایین است.

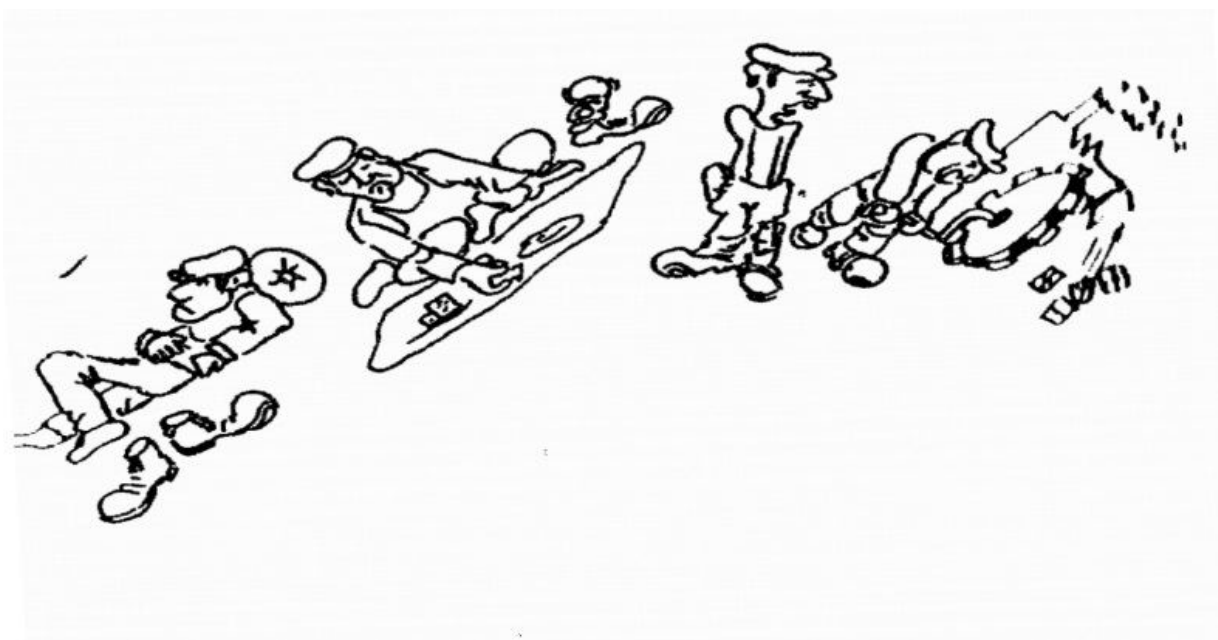
خوب نمی‌پوشند،

سیر نمی‌خورند،

استراحت لازم را نمی‌کنند،

و بیش از همه گیر فقیرند،

این است خرابی مطلق وضعیت کارگران در نظام سرمایه داری.



فصل چهارم

تقسیم ارزش اضافی میان استثمارگران :

گردش دایره وار سرمایه

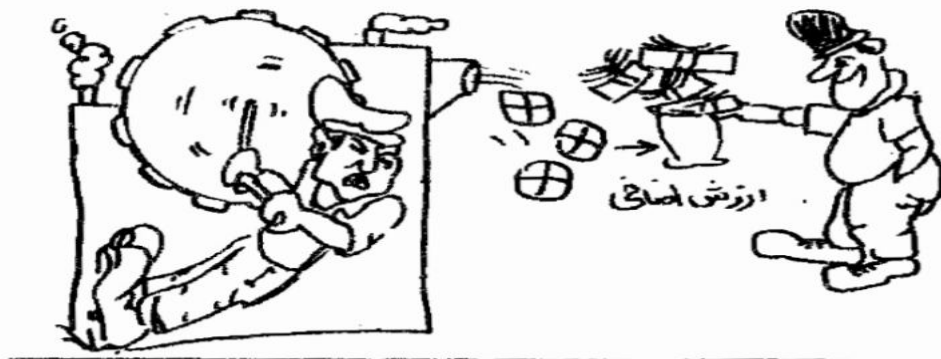
در این گردش ، سرمایه به صورت پول نمایان می گردد . سپس با آن ، کالا (یعنی وسایل تولید و نیروی کار) خریده می شود ؛ نیروی کار و وسایل تولید با هم ترکیب می شوند و کالای جدیدی تولید می شود ، که برای سرمایه دار دارای ارزش اضافی است . سرمایه دار از فروش این کالا دوباره پول به دست می آورد . اما این پول دیگر به اندازه پول اول نیست ، بلکه بزرگ تر می باشد .

بنابراین می بینیم که سرمایه در جریان گردش خود ، از چند مرحله می گذرد و به شکل های مختلف در می آید .

مرحله ی اول - در این مرحله سرمایه به صورت پول می باشد (سرمایه پولی) . سرمایه دار با این پول وسایل تولید و نیروی کار (کالا) می خرد . یعنی در مرحله ی اول ، سرمایه دار ، سرمایه ی پولی را به سرمایه ی مولد (سرمایه تولید کننده) تبدیل می کند :

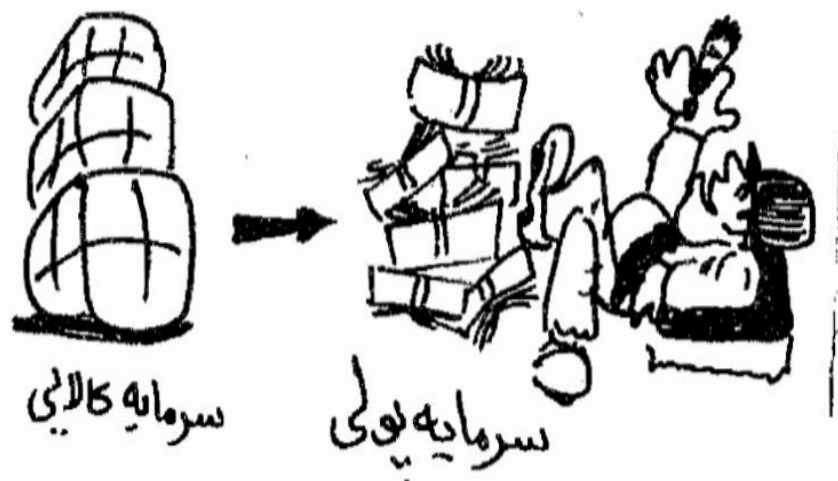


مرحله ی دوم - در مرحله دوم که مرحله ی تولید نام دارد ، نیروی کار با وسایل ترکیب شده و با کار کارگران کالاهای جدیدی به وجود می آید که دارای ارزش اضافی است . در این مرحله ، سرمایه دار ، سرمایه ی مولد را به سرمایه کالایی (کالا شده) تبدیل می نماید :



کالای قبلی در جریان تولید تبدیل می شود به ← کالای جدید
 یعنی: ↓
 سرمایه مولد در جریان تولید تبدیل می شود به ← سرمایه کالا شده

مرحله ی سوم - در سومین مرحله ، یعنی در محله گردش ، سرمایه دار کالاهای جدید را می فروشد ، و بدین طریق سرمایه کالایی را به سرمایه پولی تبدیل می کند .



سرمایه در مرحله اول به شکل سرمایه پولی است ، در مرحله دوم به شکل سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده) و در مرحله سوم به شکل سرمایه کالایی (سرمایه کالا شده) در می آید .
 و بدین ترتیب می بینیم که سه مرحله ی گردش سرمایه ، با سه شکل سرمایه صنعتی متناسب است .
 سه شکل سرمایه صنعتی همانطور که گفته شد عبارتند از :

۱- سرمایه پولی ۲- سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده) ۳- سرمایه کالایی (سرمایه کالا شده) .

منفعت سرمایه داران صنعتی :

ارزش هر کالا که در کارخانه تولید می شود ، از سه جزء تشکیل می یابد :

۱- ارزش سرمایه ثابت (یعنی بخشی از ارزش ماشین ها ، و ساختمان ها که در کالا نهفته است ؛ و ارزش مواد خام و مواد سوختی و غیره) .

۲- ارزش سرمایه متغیر (مزدی که کارگران در ازای انجام کار لازم می گیرند) .

۳- ارزش اضافی (که از کار اضافی کارگران حاصل می شود) .

اما سرمایه دار فقط دو جزء اول و دوم را پرداخته است . یعنی در واقع مخارج تولید برای او کمتر از ارزش کالا تمام شده :

ارزش اضافی + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = ارزش (و یا مخارج واقعی) کالا

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = مخارج کالا برای سرمایه دار



وقتی سرمایه دار کالای تولید شده را به بازار عرضه می کند ، آن را به قیمتی که برای خودش تمام شده ، نمی فروشد، بلکه کالا را بنا به ارزش (قیمت واقعی) آن به فروش می رساند .

حال اگر مخارج کالا برای سرمایه دار را از ارزش کالا (مخارج واقعی کالا) کم کنیم ، آنچه باقی می ماند ، ارزش اضافی است که آن را سرمایه دار تصاحب می کند .

ارزش اضافی = مخارج کالا برای سرمایه دار - ارزش کالا (مخارج واقعی کالا)

نرخ سود :

نرخ سود برای سرمایه دار اهمیت زیادی دارد ؛ و کلا هدف سرمایه دار از سرمایه گذار بدست آوردن نرخ سود است. نرخ سود هر چه بیشتر باشد ، سرمایه دار خوشحال تر و راضی تر خواهد بود .

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = کل سرمایه

ارزش اضافی
سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = نرخ سود

چون نرخ سود را به درصد در می آورند ، آن را باید ضربدر ۱۰۰ کنیم .

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100$$

$$\text{نرخ سود} = \frac{10}{90+10} \times 100 = \frac{10}{100} \times 100 = 10\%$$

نرخ سود متوسط :

قبلاً گفتیم هر چه سرمایه داری رشدش بیشتر شود ، و وسایل تولید از نظر تکنیکی پیشرفته تر گردند ، ترکیب ارگانیک سرمایه بالاتر می رود و نیروی کار کمتری جذب می کند .

مثلاً فرض کنیم سرمایه ی ثابت سرمایه داری که دارای ماشین های تولیدی مجهز و پیشرفته ی اتومبیل سازی است ، ۹۰ میلیون تومان ، و سرمایه متغیرش ۱۰ میلیون تومان باشد ؛ حال اگر سرمایه دار دو برابری مزدی که به کارگران می دهد از آنها کار بکشد ، (یعنی کار لازم و کار اضافی کارگران مساوی باشد) ، ارزش اضافی ای که عاید سرمایه دار می شود ، برابر با ۱۰ میلیون تومان خواهد بود ؛ و نرخ سود می شود :

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100$$

سرمایه دار دیگری را در نظر بگیریم که دارای ماشین های تولیدی پارچه بافی است ؛ کاملاً معلوم است ماشین های تولیدی و تاسیسات این پارچه بافی از ماشین های مجهز و تاسیسات اتومبیل سازی ، ارزان تر است ؛ در نتیجه سرمایه ثابت سرمایه دار کارخانه ی پارچه بافی از سرمایه دار کارخانه ی اتومبیل سازی ، کمتر خواهد بود . اگر سرمایه ی ثابت سرمایه دار کارخانه ی پارچه بافی ، ۸۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۰ میلیون تومان باشد ، و این سرمایه دار نیز دو برابر مزدی که به کارگران می دهد از آنها کار بکشد ، ارزش اضافی ۲۰ میلیون تومان و در نتیجه نرخ سود ۲۰٪ خواهد شد :

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100$$

$$\frac{20}{80+20} \times 100 = \frac{20}{100} \times 100 = 20\%$$

سرمایه داری که دارای کارخانه ی چرم سازی است ، ماشینهای تولیدش از ماشینهای تولید پارچه بافی هم سادهتر و ارزان تر خواهد بود . فرض کنیم اگر سرمایه ی ثابت سرمایه دار کارخانه چرم سازی ۷۰ میلیون تومان و سرمایه ی متغیر برابر با ۳۰ میلیون تومان باشد ، و کارگران نیز دو برابر مزدی که می گیرند کار کنند ، ارزش اضافی برابر با ۳۰ میلیون تومان و نرخ سود برابر با ۳۰٪ خواهد شد .

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100$$

$$\frac{30}{70+30} \times 100 = \frac{30}{100} \times 100 = 30\%$$

می بینیم که سرمایه دار کارخانه اتومبیل سازی کمترین نرخ سود را به دست آورده و سرمایه دار کارخانه چرم سازی بیشترین نرخ سود عایدش شده است . از آنجا که هر سرمایه دار حاضر است برای نرخ سود بیشتر، حتی زندگی اش را هم به خطر بیندازد ، نمی تواند تحمل کند که سرمایه دار دیگری بیش از نرخ سود به دست آورده است . بنابراین سرمایه داری که نرخ سود کمی عایدش شده ، سرمایه اش را از رشته ای که قبلاً در آن سرمایه گذاری کرده خارج می کند و آن را در رشته ای که نرخ سود بیشتری نصیبش خواهد کرد ، به کار می اندازد . مثلاً وقتی سرمایه دار کارخانه اتومبیل سازی می بیند که سرمایه گذاری در صنعت چرم سازی با صرفه تر است ، سرمایه اش را از صنعت اتومبیل سازی خارج کرده و آن را در رشته چرم سازی به کار وارد می کند . این امر باعث می شود که در رشته چرم سازی



تعداد کالاهای تولید شده (عرضه) بیشتر از تعداد مشتری (تقاضا کننده) آن کالاها باشد ؛ و در نتیجه قیمت کالاهای چرمی پایین آمده و باعث می شود که نرخ سود مثلاً از ۳۰٪ به ۲۰٪ پایین بیاید .

برعکس در رشته اتومبیل سازی به این دلیل که سرمایه دار سرمایه اش را از آن رشته خارج کرده و در رشته دیگری بکار انداخت ، تعداد اتومبیل ها (عرضه) کمتر از تعداد مشتری (تقاضا کننده) شده ، و قیمت اتومبیل در بازار بالا می رود و در نتیجه نرخ سود هم از ۱۰٪ به ۲۰٪ افزایش می یابد . بنابراین نرخ سود در صنایع اتومبیل سازی (و یا به طور کلی ماشین سازی) از ۱۰٪ به ۲۰٪ ترقی می کند . نرخ سود در صنایع پارچه بافی همان ۲۰٪ باقی می ماند . نرخ سود در صنایع چرم سازی تنزل پیدا کرده و از ۳۰٪ به ۲۰٪ می رسد ؛ و برعکس در صنایع ماشین سازی نرخ سود افزایش یافته و از ۱۰٪ به ۲۰٪ می رسد . این ۲۰٪ نرخ سود متوسط می باشد .

می بینیم که وارد شدن سرمایه از یک رشته به رشته دیگر باعث پیدا شدن یک نرخ سود متوسط می شود .

قیمت تولید چیست ؟

هر گاه مخارج تولید برای سرمایه دار را با نرخ سود متوسط جمع کنیم ، قیمت تولید به دست می آید .
قبلاً گفتیم مخارج تولید برای سرمایه دار عبارت است از :

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = مخارج تولید برای سرمایه دار

بنابراین :

نرخ سود متوسط + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = قیمت تولید .

گرایش نرخ سود به تنزل (پایین آمدن) :

قبلاً گفته شد که نرخ سود از تقسیم ارزش اضافی بر کل سرمایه به دست می آید :

$$\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} = \text{کل سرمایه}$$

$$100 \times \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

از طرفی می دانیم هر چه سرمایه بیشتر رشد نماید ، ماشین های تولید و تاسیسات ، مدرن تر و بزرگ تر می شوند، و مواد خام و نواد سوخت ، بیشتر می گردد .

و از طرف دیگر می دانیم که هرچه مخرج یک کسر بزرگتر باشد ، آن کسر کوچکتر می شود ؛ به عنوان مثال در کسر های $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{4}$ ، مخرج کسر $\frac{1}{4}$ بزرگتر است ، ولی کسر $\frac{1}{4}$ از کسر $\frac{1}{2}$ کوچکتر است .

در فرمول نرخ سود که سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در مخرج قرار دارند ، هرچه سرمایه داری بیشتر تکامل می یابد و ماشین های تولید مجهزتر گردند و مواد خام و مواد سوختی بیشتر شود ، سرمایه ثابت بزرگتر خواهد شد . یعنی در فرمول نرخ سود ، با رشد سرمایه داری و زیاد شدن حجم مواد خام ، مخرج کسر بزرگتر شده و در نتیجه کسر کوچکتر می گردد ؛ و یا به عبارت دیگر نرخ سود تنزل می کند .

البته سرمایه متغیر هم با رشد و تکامل سرمایه ، رشد می کند ، اما رشدش نسبت به سرمایه ثابت بسیار کند است ؛ همینطور رشد ارزش اضافی هم که از سرمایه متغیر به وجود می آید ، نسبت به رشد سرمایه ثابت بسیار کند صورت می گیرد .

فرض کنیم سرمایه کل یک سرمایه دار ، ۵۰۰ میلیون تومان باشد ؛ اگر از این ۵۰۰ میلیون تومان ، ۴۰۰ میلیون تومان سرمایه ثابت و ۱۰۰ میلیون تومان نیز سرمایه متغیر را تشکیل دهد ، به فرض آنکه کارگران دو برابر مزدی که می گیرند کار انجام دهند (یعنی نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد) ، ارزش اضافی ای که عاید به سرمایه دار می شود ۱۰۰ میلیون تومان خواهد بود . در نتیجه نرخ سود برابر با ۲۰٪ خواهد شد :

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100 = \frac{100}{400 + 100} \times 100 = \frac{100}{500} \times 100 = \frac{1}{5} \times 100 = 20\%$$

حال فرض کنیم سرمایه دار ۵ میلیون تومان ارزش اضافی را برای مصرف شخصی خود و خانواده اش برداشته ، و ۱۰ میلیون تومان از ارزش اضافی را به سرمایه متغیر و بقیه را (۸۵ میلیون تومان را) به سرمایه ثابت اضافه کند . در چنین صورتی خواهیم داشت :

$$100 - 5 = 95$$

پس از اینکه سرمایه دار برای مصرف شخصی ۵ میلیون تومان از ارزش اضافی برداشت ، ۹۵ میلیون تومان باقی می ماند .

سرمایه دار ۱۰ میلیون تومان را از ۹۵ میلیون برداشته و به سرمایه متغیر می‌افزاید :

و بقیه به سرمایه ثابت اضافه می‌شود :

$$\begin{aligned} 95 - 10 &= 85 \\ 100 + 10 &= 110 \text{ سرمایه متغیر} \\ \downarrow \\ &\text{سرمایه متغیر قبلی} \\ 40 + 85 &= 125 \text{ سرمایه ثابت} \\ \downarrow \\ &\text{سرمایه ثابت قبلی} \end{aligned}$$

سرمایه متغیر ۱۱۰ میلیون تومان است ، اگر حقوق کارگران دو برابر مزدی که می‌گیرند کار کنند ، ارزش اضافی برابر با ۱۱۰ میلیون تومان خواهد شد ، و در نتیجه نرخ سود می‌شود :

$$\begin{aligned} \text{نرخ سود} &= \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100 = \frac{110}{485 + 110} \times 100 \\ &= \frac{110}{595} \times 100 = 18.48\% \end{aligned}$$

بنابراین می‌بینیم که چگونه نرخ سود از ۲۰٪ به ۱۸/۴۸٪ تنزل کرد .

سرمایه دار نمی‌تواند جلوی تنزل (پایین آمدن) نرخ سود را بگیرد ، ولی می‌تواند تا حدودی آن را خفیف تر کند .

یکی از راه هایی که سرمایه دار به وسیله آن تنزل و نرخ سود را خفیف تر می‌سازد ، این است که درجه استثمار کارگران را شدیدتر کند . یعنی از کارگران تا آنجایی که می‌تواند کار بکشد .

راه‌های دیگری که سرمایه دار معمولاً از آنها استفاده می‌نماید از این قبیلند :

پایین آوردن دستمزد کارگران ، صرفه جویی کردن در سرمایه ثابت از طریق کم کردن مخارج مربوط به بهداشت و وسایل زندگی کارگران و غیره .

تمایل نرخ سود به تنزل (پایین آمدن) ، تضاد بین کارگران و سرمایه داران را شدید می‌کند ؛ زیرا سرمایه داران برای خفیف تر کردن تنزل نرخ سود ، کارگران را به طور شدیدی استثمار می‌کنند ، دستمزد آنها را پایین می‌آورند ، مخارج بهداشتی و وسایل ایمنی آنها را کم می‌کنند و غیره .

تمایل نرخ سود به تنزل ، همچنین تضاد بین سرمایه داران را نیز تشدید می کند : زیرا سرمایه داران برای وارد کردن سرمایه‌های خود در صنایعی که نرخ سود بالاتری دارند ، دست به رقابت شدید و وحشیانه ای با یکدیگر می زنند .

و مهمتر از همه اینکه سرمایه داران برای به دست آوردن نرخ سود بیشتر، سرمایه خود را به کشورهای عقب مانده ای صادر می کنند که در آنها دستمزد کارگران پایین است و مواد خام و زمین بسیار ارزان می باشد .

سرمایه تجاری و سود تجاری :

سرمایه دار صنعتی که دارای کارگاه تولیدی است ، نمی تواند خودش محصولاتش را بفروشد ؛ زیرا این کار دارای مشکلات فراوانی است . تجربه به سرمایه دار صنعتی نشان می دهد که کالاهایش را به سرمایه دارانی بفروشد که هم بازارهایی در اختیار داشته باشند و هم از نظر مالی دارای اعتبار و پشتوانه باشند . سرمایه داران صنعتی از طریق فروش کالاهایشان به این سرمایه داران (تاجران) ، پول خود را بسیار سریع به دست می آورند . سرمایه ای که سرمایه داران تجاری (تاجران) با آن محصولات سرمایه داران صنعتی (کارخانه داران) را می خرند سرمایه ی تجاری می باشد . اما روشن است که تاجر هم به خاطر به دست آوردن سود دست به خرید کالاهای سرمایه دار صنعتی می زند . بنابراین سرمایه دار صنعتی که به طور مستقیم ارزش اضافی را تصاحب می کند ، بخشی از آن را به تاجر می دهد . یعنی سودی که عاید تاجر می شود نیز بخشی از ارزش اضافی ای است که از کار کارگران کارخانه به دست می آید .



سرمایه دار تجاری (تاجر) وقتی کالاها را به بازار برده و می فروشد ، می گوید :

" سودی که از این کالاها گیر من می آید ، ارزشی است که به کالا اضافه شده . "

ولی ما می‌دانیم ارزش ، زمانی به کالا اضافه می‌شود که روی آن (کالا) کار انجام گیرد ؛ خب در اینصورت ، تاجر که هیچگونه کاری روی کالا انجام نداده ، چگونه می‌تواند بگوید سودی که عاید من می‌شود ارزشی است که به آن اضافه شده ؟ مگر ارزش خود به خود به چیزی اضافه می‌شود ؟ نه ، خارج از کارخانه به هیچ وجه ارزشی به کالاها اضافه نشده ؛ و سودی هم که نصیب سرمایه دار تجاری (تاجر) می‌شود ، بخشی از ارزشی است که کارگران بدون دریافت مزد به کالاها وارد کرده اند . یعنی همانطور که گفتیم سودی که سرمایه دار تجاری (تاجر) به دست می‌آورد بخشی از ارزش اضافی است که سرمایه دار صنعتی به تاجر واگذار می‌کند .



تجارت داخلی :

تجارت داخلی به دو شکل صورت می‌گیرد : ۱- عمده فروشی و ۲- خرده فروشی .

عمده فروشی : تجارت عمده فروشی ، تجارتي است که بين سرمایه داران صنعتی (کارخانه داران) و سرمایه داران تجاری (تاجران) انجام می‌پذیرد .

خرده فروشی : خرده فروشی ، فروش کالاها به طور مستقیم به مردم می‌باشد .

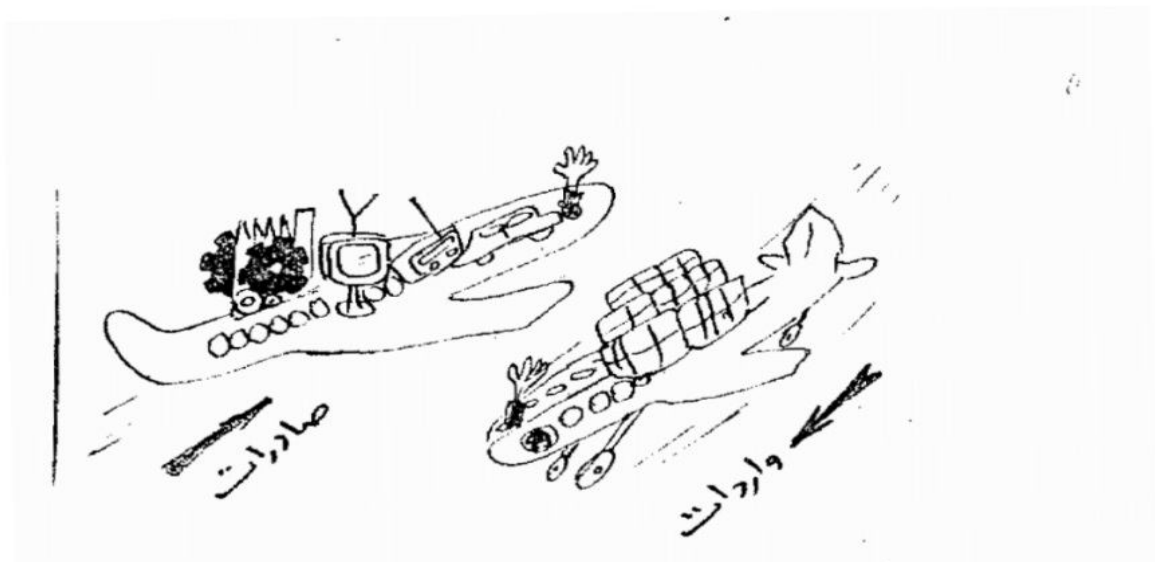


تجارت خارجی :

تجارت خارجی عبارت می باشد از صادرات و واردات . سرمایه داران به وسیله تجارت خارجی سود های بسیار فراوانی به چنگ می آورند . به خصوص برای کشورهای رشد یافته ، تجارت خارجی یکی از منابع بزرگ سود می باشد . سرمایه داران کشورهای رشد یافته محصولات صنعتی را به کشورهای عقب مانده به قیمت های بسیار گرانی می فروشند ، درحالیکه مواد خام را از همه کشورها (کشورهای عقب مانده) به قیمت بسیار ارزان می خرند .

هر کشور پس از مدت معینی (مثلاً یک سال) می آید و قیمت کلیه کالاهایی را که صادر گشته و قیمت کلیه کالاهایی را که وارد شده در نظر می گیرد و نسبت آنها را به دست می آورد . نسبت بین قیمت کلیه کالاهای صادر شده و قیمت کلیه کالاهای وارد شده در مدت معین (مثلاً یک سال) را موازنه ی بازرگانی می گویند .

اگر صادرات کشور بیشتر از وارداتش شد ، موازنه ی بازرگانی مثبت ؛ و اگر واردات بیشتر از صادرات باشد ، موازنه بازرگانی منفی می باشد .



کشوری که موازنه ی بازرگانی اش منفی باشد ، یعنی وارداتش بیشتر از صادراتش شده باشد ، باید قیمت کلیه کالاهای صادر شده را از قیمت کلیه کالاهای وارد شده کم کند ، و باقی مانده را که بدهی اش می باشد ، از منابعی مانند ذخیره های طلا و غیره جبران نماید .

سرمایه استقراضی :

گاه پیش می آید که سرمایه دار پولی در اختیار دارد که همان موقع مورد احتیاجش نمی باشد . در نتیجه سرمایه ی این سرمایه دار که بیکار مانده ، سودی تولید نمی کند .

همینطور نیز گاه پیش می آید که سرمایه دار می خواهد ماشین های تولیدی جدیدی بخرد ، ولی با کمبود پول روبه رو می شود .

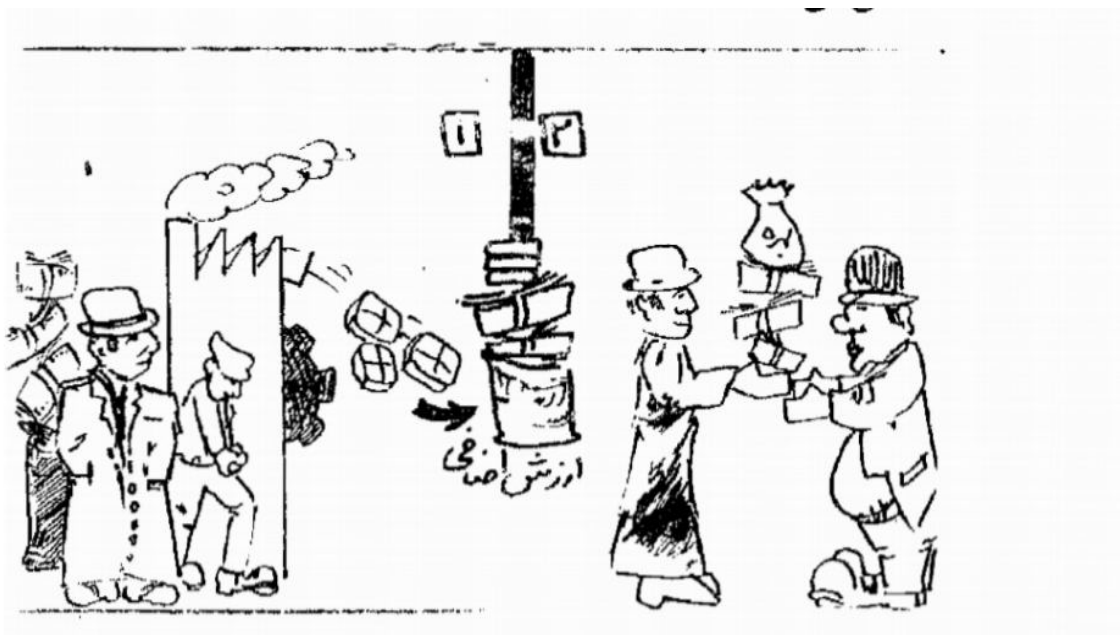
بنابراین سرمایه دار باید همیشه مقداری پول به صورت اندوخته (پس انداز) داشته باشد ، تا در مواقعی که برای خرید ماشین آلات جدید به کمبود پول دچار شد ، بتواند با پول پس انداز شده ، احتیاج خود را رفع نماید .

این پول پس انداز شده ، گاه که سرمایه دار به پول احتیاج پیدا می کند ، مورد استفاده قرار می گیرد ؛ و در مواقعی که سرمایه دار به آن نیاز ندارد ، بی مصرف و بی استفاده باقی می ماند .

می بینیم زمانی که یک سرمایه دار مقداری پول پس انداز دارد و در آن موقع نیز به آن احتیاج ندارد ، سرمایه دار دیگری برای خرید مواد خام و یا غیره به آن پول نیازمند می شود . در چنین صورتی سرمایه داری که پول بی مصرف دارد ، آن را برای مدت معینی به سرمایه داری که به پول نیاز دارد می دهد، و پس از پایان مدت معینی پولش را همراه با مقداری پول اضافی دریافت می کند . به این پول اضافی بهره می گویند . بنابراین سرمایه ی استقراضی، سرمایه ی پولی می باشد که برای مدت معینی در مقابل مقداری پول اضافی (بهره) قرض داده می شود .



وقتی سرمایه دار پول بی مصرف سرمایه دار دیگر را به قرض می گیرد ، آن را به کار تولید انداخته و بدین طریق ارزش اضافی (که از کار اضافی و بی مزد کارگران حاصل می شود) ، به دست می آورد . این سرمایه دار پس از به پایان رسیدن مدت معین ، پولی را که قرض گرفته به اضافه بهره ی آن (که در مواقع بخشی از ارزش اضافی می باشد) ، به سرمایه دار قرض دهنده می دهد . بنابراین می بینیم که بهره در واقع بخشی از ارزش اضافی می باشد .



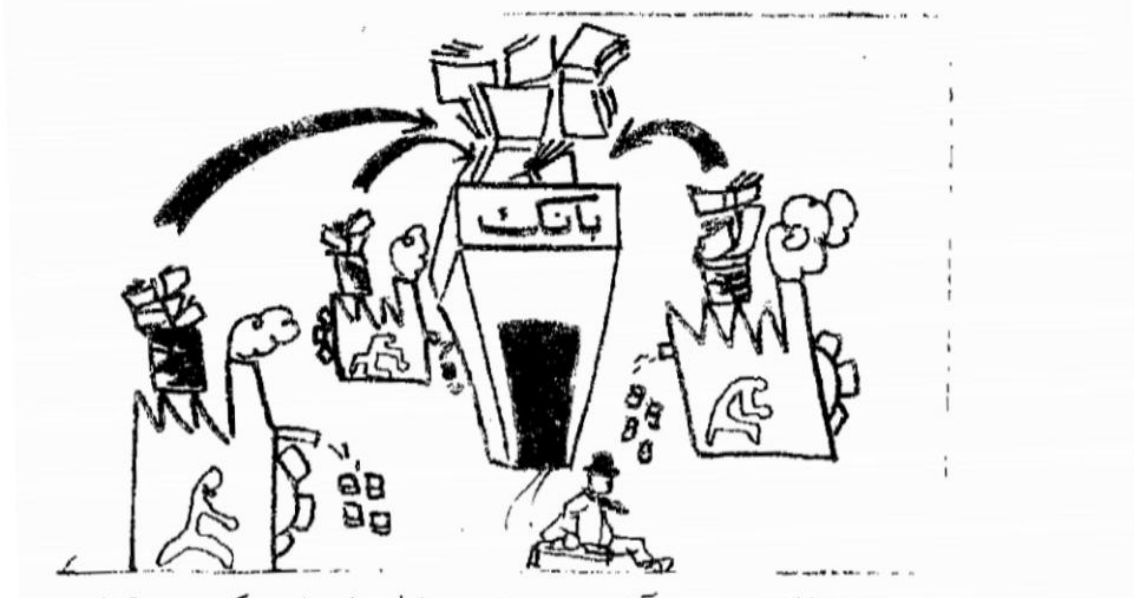
کارگردان به راحتی نمی توانند متوجه بشوند که سرمایه داران قرض دهنده هم در استنثار آنها سهم می باشند ، زیرا کارگران ، آنها را هیچ گاه نمی بینند ؛ ولی سرمایه داران قرض دهنده از آنجا که بخشی از ارزش اضافی را تصاحب می کنند ، در استنثار کارگران سهم می باشند .

بانک ها :

یکی از وظایف مهم بانک ها ، جمع کردن سرمایه های بدون مصرف سرمایه داران ، و سپردن آنها به سرمایه دارانی که به آن سرمایه ها احتیاج دارند ، می باشد .

لازم به توضیح است که بانک ها از ابتدا به این صورت نبوده اند . در حدود ۵۸۰ سال پیش ، اولین بانک در جمهوری ایتالیا تاسیس شد . تجارت که توسعه پیدا کرد ، به تدریج در جاهای دیگر هم بانک به وجود آمد . وظیفه ی آنها یی که صاحب بانک بودند ، این بود که پولهای سالم را از پولهای ناسالم جدا کنند .

اما امروز وظیفه بانکها همانطور که گفتیم جمع کردن سرمایه هایی است که نمی توانند سود بیاورند، و تبدیل آنها به سرمایه های سود آور می باشد . همچنین پس انداز های مردم نیز در بانکها نگهداری می شود .



امکان دارد ، هر آن چندین نفر به بانکها مراجعه کرده و مقداری پول و با تمام پول خود را طلب نمایند ؛ که البته جای این پولهای خارج شده را پولهای جدیدی که به بانکها واریز می شود ، پر می کند .

زمانی که کشور دچار بحران ، جنگ و یا غیره بشود ، صاحبان پس انداز ، گروه گروه برای خارج کردن پولهای خود به بانک ها مراجعه می کنند . در چنین صورتی اگر صاحبان بانکها نتوانند بوسیله ی قرض کردن پول کافی از دولت ، جواب طلبکاران را بدهند ، ورشکست می شوند .

ورشکست شدن بانکها ، هستی سرمایه دارانی را که صاحب بانک می باشند نابود می کند ؛ علاوه بر این سرمایه ی پولی سرمایه دارانی هم که به بانکها سپرده شده ، از بین می رود ؛ و خرده بورژواها نیز پس انداز خود را از دست می دهند .



سود بانکی :

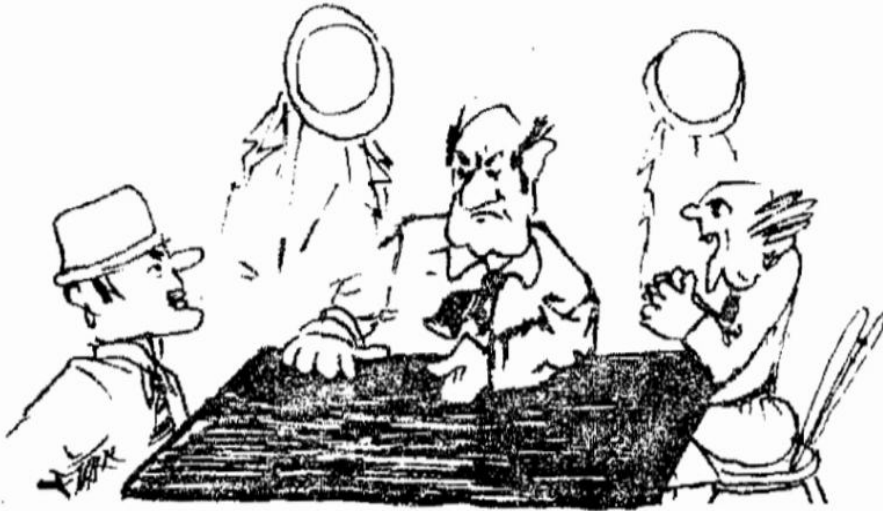
وقتی سرمایه دار برای گرفتن وام به بانک مراجعه می کند ، صاحب بانک (سرمایه دار بانکی) در ازاء مقدار پولی که می دهد ، از او می خواهد پس از مدت معینی همان پول را ، همراه با مثلا ۳٪ (درصد) بهره به بانک برگرداند. یعنی بانکدار برای دادن وام به سرمایه داران و یا غیره ، ۳٪ بهره طلب می کند ؛ بدین ترتیب جای این سؤال است که آیا بانکدار به سرمایه دارانی هم که پول خود را به بانک می سپارند ، در همان مدت معین ، ۰۳/۰٪ بهره می پردازد ؟

پر واضح است که اینطور نیست . چون اگر چنین بود ، دیگر سودی برای بانکدار نمی ماند . بنابراین بانکدار به سرمایه دارانی که پول خود را به بانک می سپارند ، ۲٪ (درصد) بهره می دهند . می بینیم که بانکدار پول را با ۲٪ بهره می گیرد ، و با ۳٪ بهره به دیگران می دهد . در نتیجه ۱٪ برای او می ماند که به آن بهره ی بانکی می گویند .

شرکت های سهامی :

برای بوجود آوردن تأسیسات عظیم ، مانند شرکت های بزرگ صنعتی ، راههای آهن و غیره ، احتیاج به سرمایه های بزرگی است که يك سرمایه دار به تنهایی نمی تواند ، آن سرمایه را تأمین نماید . بنابراین برای بوجود آمدن چنین تأسیساتی ، باید عده ی زیادی پول های خود را روی هم بریزند تا بدین طریق سرمایه های بزرگی جمع شود .

و درست به همین خاطر بود که شرکتهای سهامی بوجود آمدند . یعنی شرکت های سهامی از این جهت بوجود آمدند که سرمایه های بزرگی را جمع کرده تا بوسیله ی آن سرمایه ها تأسیسات بزرگ ایجاد کنند .



هر شخصی که بخواهد در شرکت سهامی شرکت کند ، باید یک و با چند سهم بگیرد . مثلاً فرض کنیم برای تاسیس یک شرکت بزرگ صنعتی به ۱۰۰۰۰۰۰ (یک میلیون) تومان سرمایه نیاز است ، حال اگر این ۱۰۰۰۰۰۰ تومان را به هزار سهم تقسیم کنند ، برای هر سهم باید ۱۰۰۰ تومان پرداخت کرد . یعنی هر شخصی می تواند با پرداخت ۱۰۰۰ تومان ، یک سهم و یا با پرداخت ۲۰۰۰ تومان ، دو سهم و یا بالاخره با پرداخت پول بیشتری سهم های بیشتری بخرد.

در شرکت های سهامی حتی دهقانان ، کارمندان و کارگران نیز می توانند یک و یا دو سهم بخرند و بدین طریق در شرکت بزرگ صنعتی سهیم شوند .

ظاهراً چنین بنظر می رسد که سرمایه داران به دهقانان و کارگران هم فرصت سرمایه گذاری می دهند . آنها می گویند: " با توسعه ی شرکت های سهامی کارگران کارخانه هم می توانند در شرکت های بزرگ تولیدی سهیم گردند ، بنابراین شرکت سهامی وسیله ای است که اختلاف بین سرمایه دار و کارگر را از میان می برد ! "

چه شده است ؟ آیا سرمایه داران دلشان به حال کارگران سوخته است که به چنین فکری افتاده اند ؟ پر واضح است که خیر. سرمایه داران تا کاری برای آنها سود نداشته باشد ، دست به آن نمی زنند . پس صد درصد این هم یک حيله است. سرمایه داران از این راه پولهای زیادی را به طرف خود می کشند و از آن پول ها به نفع خود استفاده می نمایند. سهامداران کوچک در شرکت های سهامی هیچکاره هستند ؛ ولی سرمایه داران که سهامداران بزرگ می باشند ، حتی اگر کمتر یک سوم کل سهم ها را هم در اختیار داشته باشند ، باز هم همه کاره خواهند بود .



فرض کنیم پس از یک سال ، شرکت ۵۰۰۰۰۰ (پانصد هزار تومان) سود ببرد . در این صورت سرمایه داران تصمیم می گیرند که مثلاً ۲۰۰۰۰۰ (دویست هزار) تومان را به عنوان پس انداز کنار بگذارند ؛ و بقیه را که ۳۰۰۰۰۰ تومان می شود ، بین سهامداران تقسیم کنند .

قبلاً گفتیم که فرض کنیم برای تأسیس شرکتی به ۱۰۰۰۰۰۰ (۱ میلیون تومان) سرمایه نیاز باشد ، و این ۱۰۰۰۰۰۰ تومان به ۱۰۰۰ سهم تقسیم شود ؛ و هر سهم نیز برابر با ۱۰۰۰ تومان باشد . حال اگر ۳۰۰۰۰۰ (سیصد هزار) تومان را به کل سهام که ۱۰۰۰ سهم می باشد ، تقسیم کنند ، به هر سهم ۳۰۰ تومان بهره می رسد ، که به آن سود سهام می گویند .

$$\frac{\text{تومان } ۳۰۰۰۰۰}{\text{سهم } ۱۰۰۰} = \text{تومان بهره } ۳۰۰$$

بنابراین هر سهامدار به ازاء هر سهم که ۱۰۰۰ تومان می باشد ، ۳۰۰ تومان بهره می برد ؛ یعنی سودی که هر سهامدار به ازاء هر سهم عایدش می شود ، ۱۵٪ (درصد) می باشد .

اگر سرمایه دار پولش را به بانک بسپارد ، چون بانک حداکثر به ازاء هر ۱۰۰۰ تومان سالیانه ۵٪ (درصد) سود می پردازد ، در نتیجه سرمایه دار برای هر ۱۰۰۰ تومان ، ۱۰۰ تومان بهره دریافت می نماید . این است که سرمایه دار بجای اینکه سرمایه اش را به بانک بگذارد ، با آن سهام می خرد تا برای هر سهم (۱۰۰۰ تومان) ، سالیانه ۳۰۰ تومان بهره دریافت نماید .

بهره ی مالکانه در نظام سرما به داری :

اجاره ی سرمایه داری :

این یک سرمایه دار است که زمین های زیادی را در اختیار دارد .

او می گوید زمین ها مال من است و هیچ کسی حق ندارد بدون اجازه ی من در آنها به کشت و کار
بپردازد .

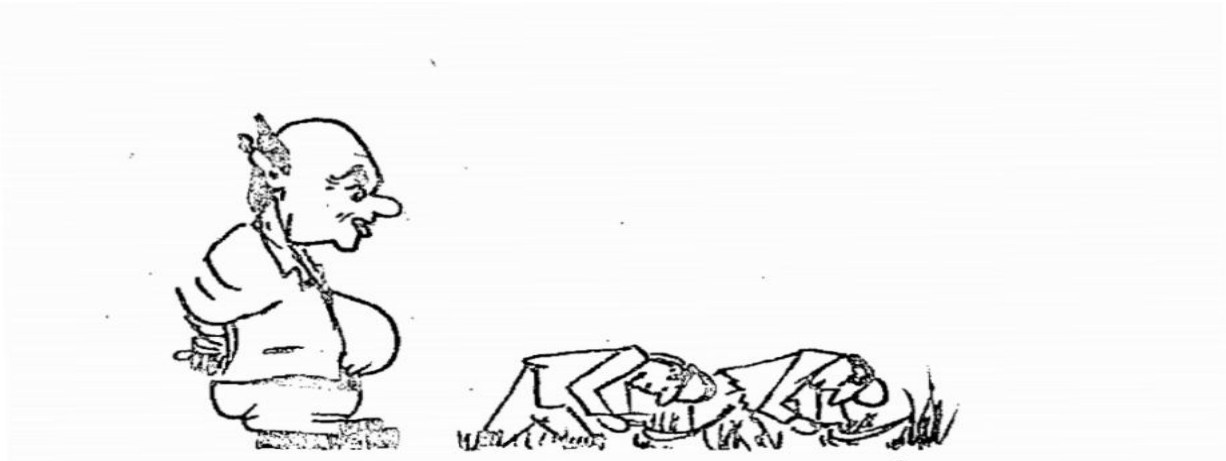


این سرمایه دار دیگری است که زمین های زمین دار بزرگ را به اجاره می گیرد .



اما مگر در زمین ها چیزی خودبخود کاشته می شود ؟

مسلم است که خیر . سرمایه دار هم که خود به کشت و کار نمی پردازد . در اینصورت چه کسانی باید
زمین ها را بکارند ؟ معلوم است ؛ کارگران ، بله ، سرمایه دار عده ی زیادی کارگر مزد بگیر را
استخدام می کند ، تا روی زمین ها کار کنند .



کارگران روی زمین ها کار می کنند و ارزش اضافی بوجود می آورند . سرمایه دار بخشی از این ارزش اضافی را خود تصاحب می کند ، و بخش دیگر آن را بابت اجاره زمین ها به زمین دار بزرگ می دهد .



اجاره ی سرمایه داری با اجاره ی فئودالی تفاوت دارد. در نظام فئودالی ، فئودال ها تمام محصولاتی را که از کار اضافی دهقانان حاصل می شد ، تصاحب می کردند ، در حالیکه در نظام سرمایه داری زمین دار فقط بخشی از ارزش اضافی را که از کار کارگران بوجود می آید ، تصاحب می کند .

اجاره ی تفضیلی (اجاره برای زمین برتر) :

دو قطعه زمین را در نظر بگیریم ، و فرض کنیم قطعه زمین اول حاصل خیز ترین و مرغوب ترین زمین و قطعه زمین دوم نا مرغوب ترین زمین می باشد که حاصلخیزی و بار آوری کمتری از قطعه زمین اول می باشد .

اگر سرمایه دار الف قطعه زمین اول را اجاره کرده و در آن ۱۰۰۰۰۰۰ (صد هزار) تومان سرمایه برای خرید بذر (دانه) ، نیروی کار (دستمزد کارگران) و غیره مصرف نماید ؛ پس از یک سال برابر با ۲۰۰۰۰۰۰ (دویست هزار) کیلو گندم بدست آورد ، سرمایه دار ب که قطعه زمین دوم (یعنی قطعه زمین نا مرغوبی که حاصلخیزی و بار آوری کمتری است) را به اجاره گرفته ، با همان ۱۰۰۰۰۰۰ (صد هزار) تومان سرمایه می تواند ۱۲۰۰۰۰۰ (صد و بیست هزار) کیلو گندم بدست بیاورد .

می بینیم با مصرف سرمایه ی مساوی ، روی دو قطعه زمین ، قطعه زمین اول که حاصلخیزتر می باشد ، محصول بیشتری ببار می آورد . حال اگر سود متوسط ۲۰٪ (درصد) باشد ، باید سرمایه دار به ازای هر ۱۰۰ تومان ، ۲۰ تومان ، و یا به ازای هر ۱۰۰۰ تومان ، سودی برابر با ۲۰۰ تومان ببرد . در این صورت سرمایه دار برای ۱۰۰۰۰۰۰ تومان ، ۲۰۰۰۰۰۰ تومان سود می برد . یعنی سرمایه دار ۲۰۰۰۰۰۰ تومان بیشتر از سرمایه ای (۱۰۰۰۰۰۰ تومان) که بکار برده ، بدست می آورد .

بدین ترتیب بازار باید گندم را از سرمایه داری که با ۱۰۰۰۰۰۰ تومان سرمایه ، ۲۰۰۰۰۰۰ کیلو گندم برداشت کرده ، هر کیلو ۶ ریال بخرد ؛

تومان ۱۲۰۰۰۰۰ = ریال ۱۲۰۰۰۰۰۰ - ۶ × ۲۰۰۰۰۰۰ کیلو گندم و از سرمایه داری که در زمین نامرغوب کشت کرده و با ۱۰۰۰۰۰۰ تومان ، ۱۲۰۰۰۰۰ کیلو گندم بدست آورده ، کیلویی ۱۰ ریال خریده شود تا هر کدام از سرمایه دارها ۲۰٪ سود متوسط عایدشان شود .

تومان ۱۲۰۰۰۰۰ = ۱۲۰۰۰۰۰۰ ریال = ۱۰ ریال ۱۲۰۰۰۰۰ کیلو گندم

ولی آیا چنین چیزی ممکن است ؟ آیا می شود در بازار قیمت گندم هم کیلویی ۱۰ ریال باشد ، و هم کیلویی ۶ ریال ؟ خیر چنین چیزی ممکن نیست . بازار ، گندم را از هر دو سرمایه دار به یک قیمت می خرد . بازار کاری ندارد که سرمایه دار محصولش را در چگونه زمینی داشته است ؛ گندم ، گندم است ، حال چه در زمین حاصلخیز و مرغوب داشته شده باشد و چه در زمین نا مرغوبتر . ولی چیزی که هست ، اگر قیمت گندم بر اساس زمین حاصلخیز و مرغوب تعیین شود ، آنگاه گندم در بازار کیلویی ۶ ریال می شود و سرمایه داری که در زمین غیر حاصلخیز و نامرغوب کشت کرده ، نه تنها سود متوسط

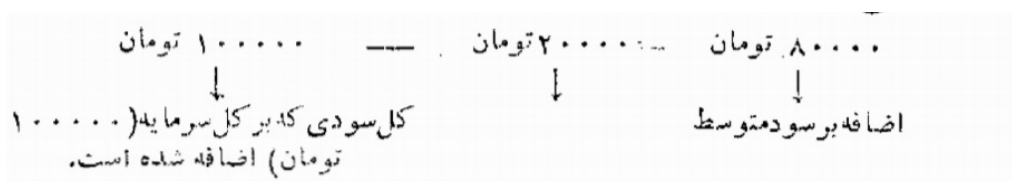
۲۰٪ عایدش نمی شود ، بلکه کلی هم ضرر می کند . و از آنجا که سرمایه دار اگر سود متوسطی کمتر از ۲۰٪ بدست آورد ، سرمایه اش را از کشاورزی خارج کرده و در رشته ی دیگری بکار می اندازد ، بازار ، قیمت را بر اساس نامرغوبترین زمین تعیین می نماید . و بدین ترتیب گندم از تمام سرمایه داران کیلویی مثلا ۱۰ ریال خریده می شود که در این صورت :

سرمایه دار ب (که زمین نامرغوب را اجاره کرده است) ، ۲۰۰۰۰۰ تومان سود عایدش می شود که همان ۲۰٪ سود متوسط میباشد . این ۲۰٪ سود متوسط از کار اضافی کارگران حاصل می شود .

اما سرمایه دار الف که زمین حاصلخیزتر و مرغوبتری را اجاره نموده است ، مبلغی بیشتر از ۲۰٪ سود متوسط بدست می آورد:

تومان ۲۰۰۰۰۰ - ریال ۲۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰ ریال \times ۲۰۰۰۰۰۰ کیلو گندم

تومان اضافه بر ۱۰۰۰۰۰ - ۱۰۰۰۰۰۰ - ۲۰۰۰۰۰۰ تومان قیمت کل گندم سرمایه ای که سرمایه دار بکار برده . اما چون ۲۰٪ سود متوسط در ۱۰۰۰۰۰۰ تومان سرمایه ، ۲۰۰۰۰۰۰ تومان می شود ، سرمایه دار الف مبلغی برابر با ۸۰۰۰۰۰ تومان اضافه تر می آورد :



به این ۸۰۰۰۰۰ تومان که بیشتر از اضافه بر سود متوسط بدست آمده ، سود تفضیلی می گویند .

بنابراین سود تفضیلی ، سودی است که اضافه بر سود متوسط می باشد ، و از زمین های حاصلخیز و مرغوب بدست می آید . سرمایه دار الف خیلی مایل است که این سود اضافی (سود تفضیلی) را به جیب بزند ؛ ولی چنین کاری برایش مشکل است ؛ زیرا سرمایه دار این سود اضافی را به عنوان اجاره ی تفضیلی به زمین دار می دهد و ۲۰٪ سود متوسط را هم برای خودش نگاه می دارد .



اما این سود متوسط و سود اضافی خود به خود بوجود نیامده اند . بلکه کارگران آنها را آفریده اند . بنابراین سود اضافی که به زمین دار پرداخت می شود ، بخشی از ارزش اضافی است .

اجاره ی مطلق

زمین دار خودش را مالک زمین می داند ، و به همین جهت حاضر نمی شود از اجاره ی زمین نامرغوبی که در اجاره ی سرمایه دار ب می باشد ، صرف نظر کند . سرمایه دار ب هیچگونه سودی اضافه بر سود متوسط بدست نمی آورد ، و به همین خاطر مجبور است محصولاتش را طوری بفروشد که مقداری بیشتر از سود متوسط بدست بیاورد ، تا آن را بابت اجاره به زمین دار بدهد .

به چنین اجاره ای که از فروش محصولات کشاورزی به قیمتی بالاتر از قیمت تولید آن تهیه شود ، اجاره ی مطلق می گویند .

قیمت تولید همانطور که قبلا هم گفتیم عبارت است از :

سود متوسط + مخارج تولید برای سرمایه دار = قیمت تولید مخارج تولید برای سرمایه دار عبارتند از :

سرمایه ی متغیر + سرمایه ی ثابت == مخارج تولید برای سرمایه دار .

سرمایه ی متغیر مساوی است با دستمزد کارگران .

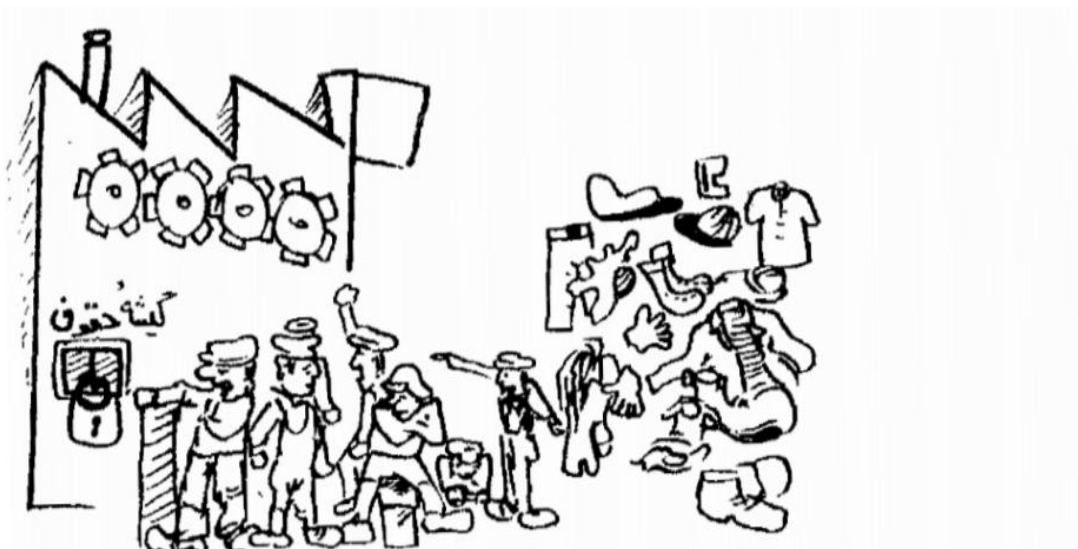
سرمایه ی ثابت مساوی است با پولی که صرف خرید بذر ، ماشین آلات کشاورزی ، کود شیمیایی و غیره می شود . اجاره ی مطلق نیز مانند اجاره ی تفصیلی بخشی از ارزش اضافی است که توسط کار اضافی کارگران بوجود می آید.

فصل پنجم

بحران های سرمایه داری

اضافه تولید :

وقتی بیش از حد قدرت خرید مردم ، پوشاک تولید شود ، انبارها بتدریج از پوشاک پر می شود ؛ در نتیجه کارخانه دار کارخانه را تعطیل می کند ؛ کارگران زیادی بیکار می شوند ، و دستمزد کسی را هم که قبلا می گرفتند ، قطع می شود .



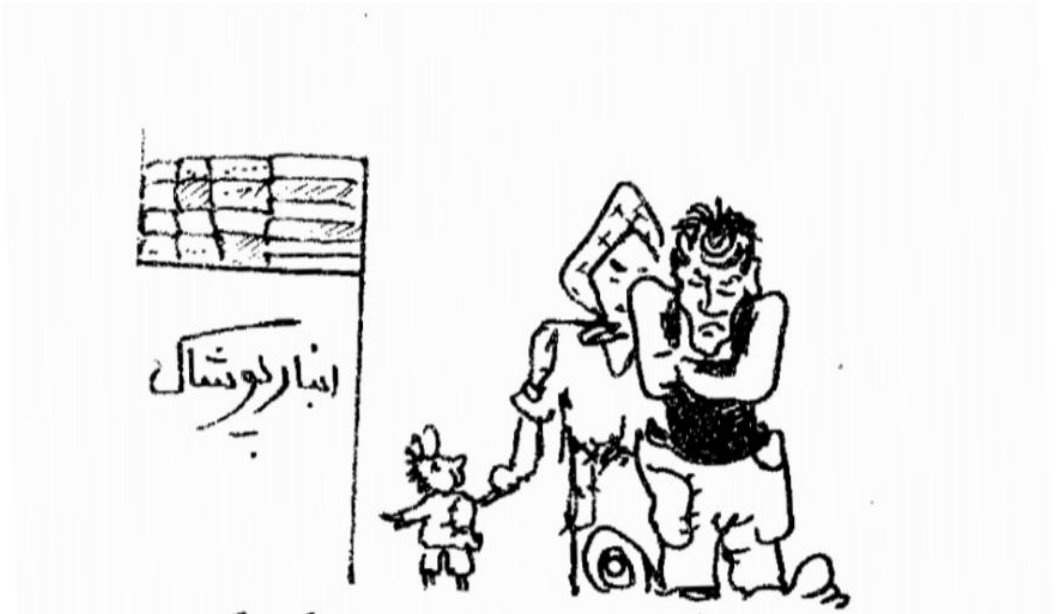
وقتی بیش از قدرت خرید مردم ، گندم تولید شود ، کارگران بسیاری بیکار می شوند ، و دستمزدشان قطع می شود ؛ بدین ترتیب آن ها باید گرسنگی بکشند ، زیرا پول ندارند ؛ زیرا بیکار شده اند ؛ زیرا گندم زیاد تولید شده است .



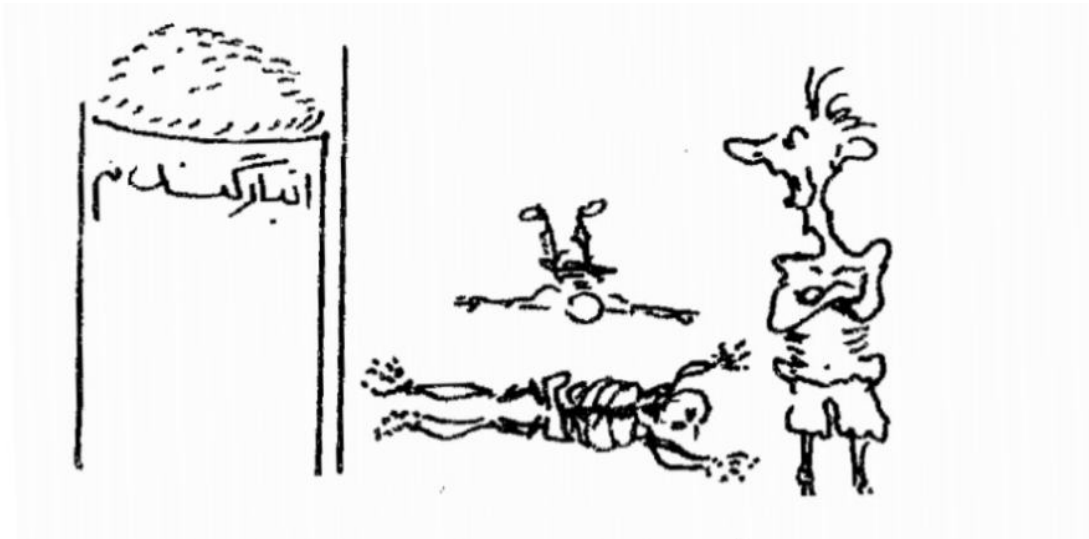
انبارها پر از زغال اند ، اما زحمتکشان بخاطر نداشتن زغال ، در اتاق سردشان می لرزند .



انبارها پر از پوشاک کند ، اما توده های زحمتکش بدون پوشاک به سر می برند .



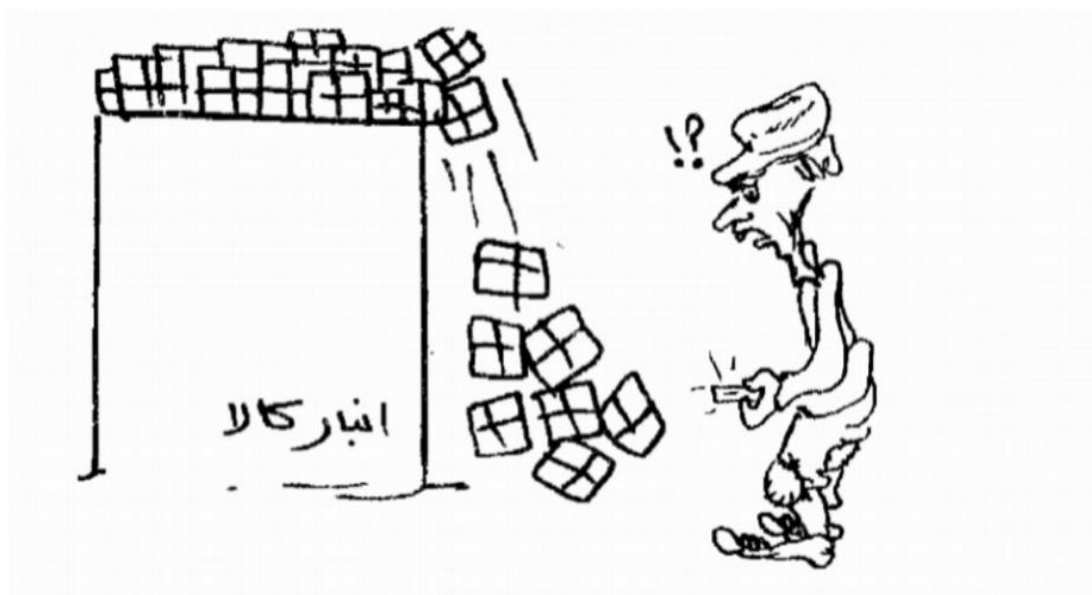
انبارها پر از گندم اند ، اما صدها هزار نفر از گرسنگی می میرند .



انبارها چگونه پر می شوند ؟

کارگران و سایر زحمتکشان که مصرف کنندگان اصلی جامعه می باشند ، به دلیل اینکه شدیداً از طرف سرمایه داران استثمار می شوند ، دستمزدشان پایین است ؛ پایین بودن دستمزد باعث می شود که آنها نتوانند هر آنچه کالا که مورد نیازشان است ، بخرند . در نتیجه کالاها بسیار کند بفروش می روند ، و یا گاهی اصلاً بفروش نمی روند ؛ و بدین ترتیب انبارها پر می شوند .

بنابراین می بینیم که کالاها زیادتر از احتیاجات مردم تولید نمی شود ، بلکه به نسبت قدرت خرید مردم زیادتر تولید می شوند .

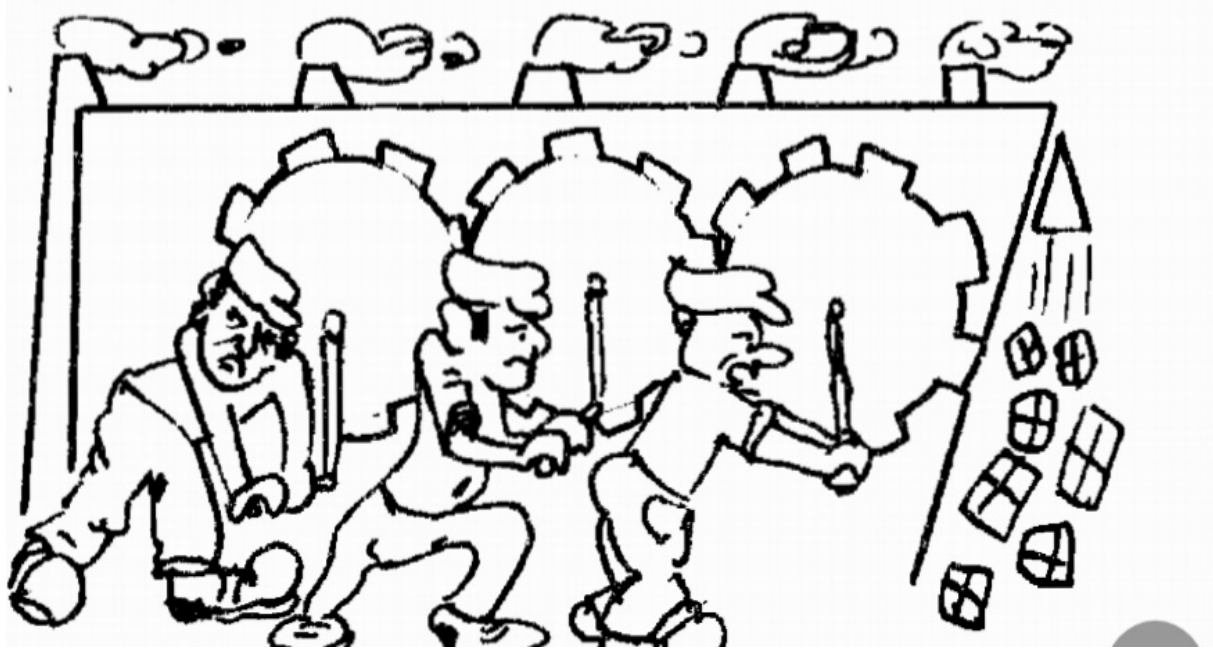


نشانه های بحران اضافه تولید عبارتند از :

متوقف شدن تجارت ، بفروش نرفتن بسیاری از کالاها در بازار ، متوقف شدن تولید و تعطیل کارخانه ها ، و به دنبال آن بیکار شدن کارگران .

علت اصلی بحران ها ، تضاد بین کار و تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می باشد . و این تضاد به شکل تضاد آشتی ناپذیر طبقه ی کارگر و طبقه ی سرمایه دار نمایان می گردد.

از آنجا که سرمایه داران بدنبال سود بیشتر می گردند ، تکنیک را بهتر کرده و ماشین های تولیدی پیشرفته تری را به کارخانه می آورند ، و بدین طریق پشت سر هم کالا تولید می کنند .



اما به علت پایین بودن دستمزد کارگران ، و افزایش بیکاری ، و فقر و تنگدستی دهقانان و غیره ، مصرف کالاها بسیار محدود می شود . تولید زیاد و مصرف کم باعث می گردد که تولید سرمایه داری با چهارچوب تنگ مصرف برخورد نماید .

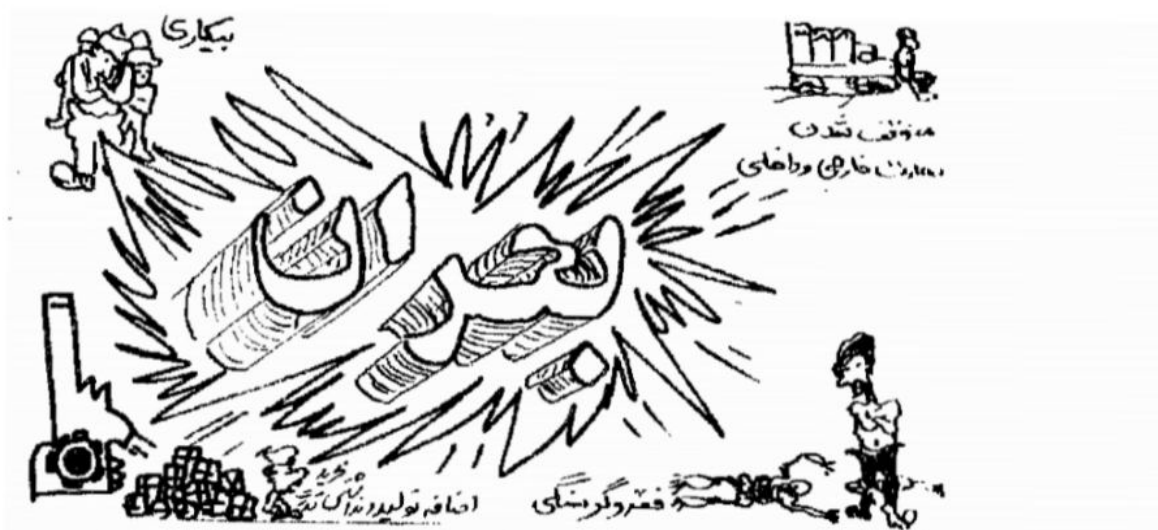


بطور کلی تا نظام سرمایه داری وجود دارد ، بحران هم وجود خواهد داشت ؛ زیرا تا نظام سرمایه داری وجود دارد، تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود خواهد داشت .

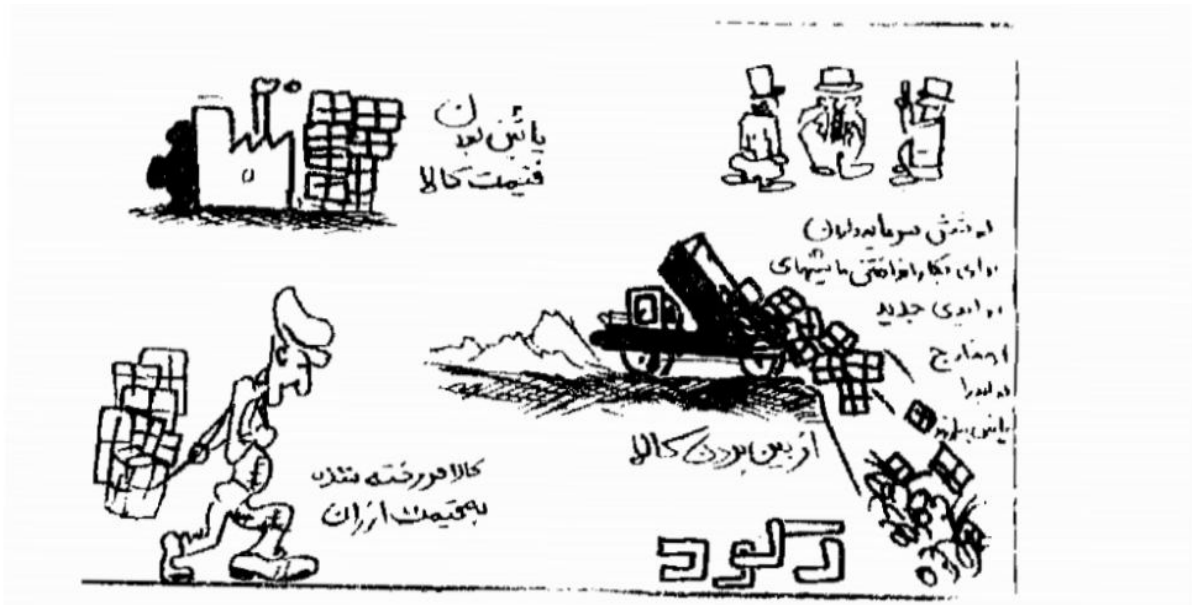
دوره های سرمایه داری و مراحل آن :

فاصله ی بین آغاز یک بحران را تا آغاز بحران بعدی ، یک دوره (سیکل) می گویند که از چهار مرحله تشکیل شده است .

مرحله ی اول دوره (سیکل) ، بحران می باشد . این مرحله با متوقف شدن تجارت داخلی و خارجی ، ورشکستگی ، کمبود پول ، بیکاری ، پایین آمدن مردها ، اضافه تولید کالاها ، از بین رفتن کالاها و ماشین آلات و مؤسسات ، پایین آمدن قیمت ها ، و غیره همراه است .



مرحله ی دوم ، رکود (یا مرحله ی فروکش) می باشد ؛ در این مرحله قیمت های کالاها پایین است ، تولید صنعتی در حالت رکود بسر می برد . قسمتی از کالاهای اضافی از بین برده شده و قسمتی از آنها باقیمت های بسیار پایین فروخته شده اند



سرمایه داران برای خارج شدن از این مرحله تلاش می کنند تا بوسیله ی استثمار شدید کارگران و با بکار انداختن ماشینهای تولیدی جدید و پیشرفته مخارج تولید را پایین بیاورند .

مرحله ی سوم ، بهبود یا تجدید حیات (از سر گرفتن حیات) است . در این مرحله آن بخش از مؤسسات و ماشین آلات که از بین نرفته اند ، تولید را گسترش می دهند ؛ به تدریج تولیدات به وضع عادی اش برمی - گردد ، و قیمت ها بالا می روند ، سرمایه داران به سودهای کلانی دست می یابند و بدین ترتیب بهبود (تجدید حیات) وارد مرحله ی بعدی ، مرحله رونق می شود .



مرحله ی چهارم ، مرحله ی رونق است . رونق آخرین مرحله ی دوره (سیکل) می باشد . در این مرحله مؤسسات صنعتی جدید و راه آهن و غیره ساخته می شود ؛ قیمت ها افزایش پیدا می کند ، سرمایه داران برای



تولید هر چه بیشتر تلاش می کنند ، تاجران به سرمایه داران سفارش تولید کالاهای هر چه بیشتر می دهند ، و سرانجام ناگهان معلوم می گردد که تقاضا کنندگان (خریداران) کالا ، از حجم کالاها بسیار کمترند ، و بدین ترتیب انبارها لبریز می شوند و دوباره بحران فرا می رسد ؛ و مراحل دوره (سیکل) از نو تکرار می گردد .

بحران های کشاورزی :

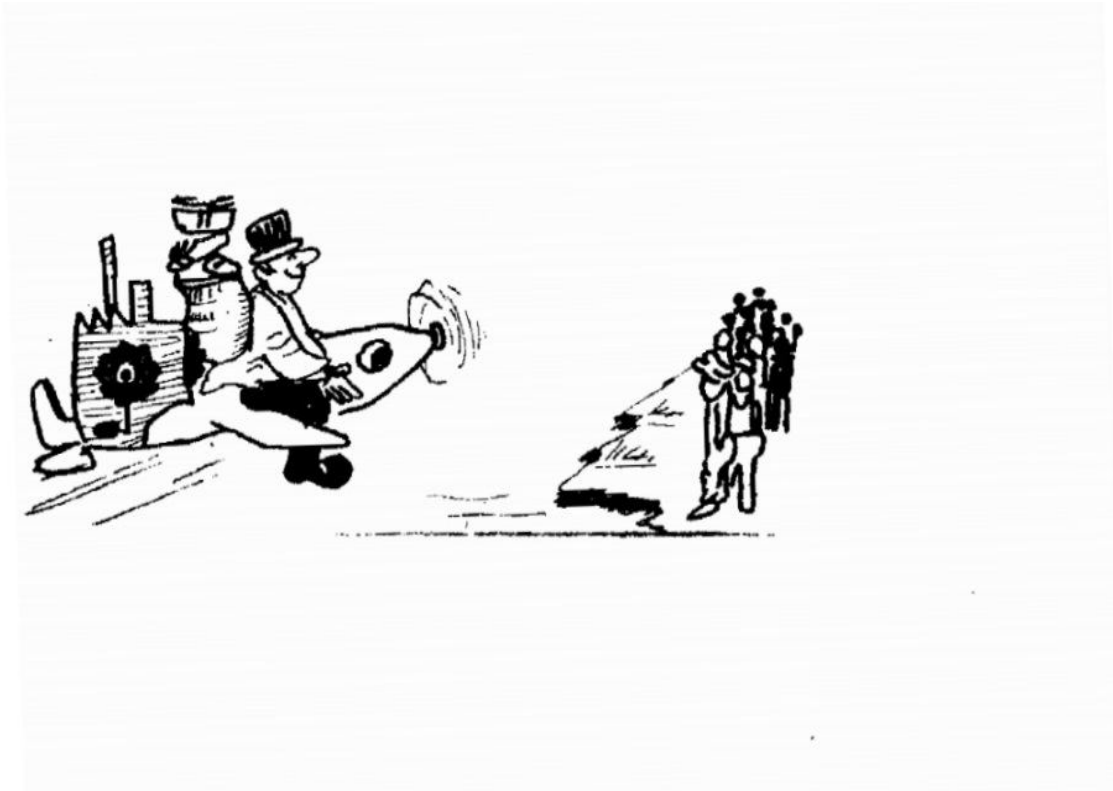
بحران های اضافه تولید فرآورده های کشاورزی ، بحران های کشاورزی می باشند . علت اساسی این بحران ها نیز مانند بحرانهای صنعتی ، تضاد سرمایه داری ، یعنی تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است .

بحرانهای کشاورزی معمولا طولانی تر از بحرانهای صنعتی هستند . علت های این امر یکی این می باشد که زراعت از صنعت عقب مانده تر است . دیگر اینکه چون زمین تحت مالکیت خصوصی یک عده زمیندار می باشد ، سرمایه بطور آزادانه ای نمی تواند در کشاورزی به جریان بیفتد .

بحران ها و شدیدتر شدن تضادهای سرمایه داری :

در اثر بحرانها در حالیکه ثروتهای بزرگی از بین می رود ، میلیونها زحمتکش از گرسنگی و فقر تهدید به مرگ می شوند ؛ سرمایه داران به هیچ وجه نمی توانند آنچه را که پیش آمده کنترل کنند ، و در این جاست که ناتوانی سرمایه داران آشکار می گردد . بحرانها میلیونها کارگر را بیکار و آواره می کند و میلیونها دهقان را بیچاره و خانه خراب می نماید .

این است که بحرانها تضاد بین کارگران و سرمایه داران را از هر زمانی شدیدتر می کند .



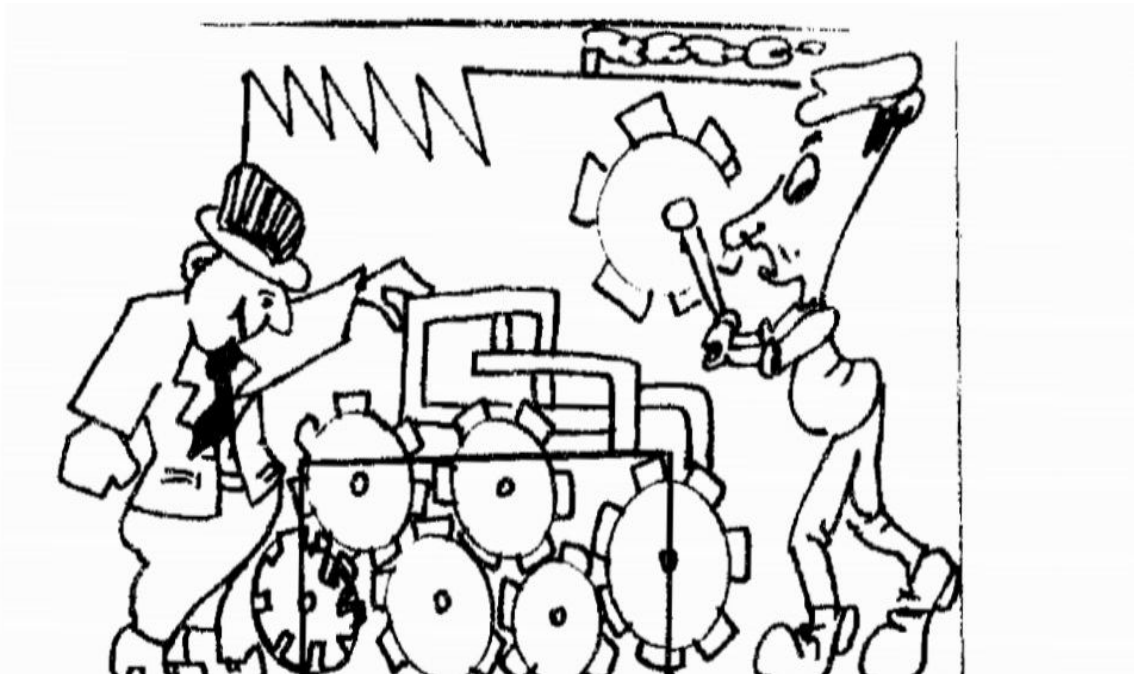
فصل ششم

امپریالیسم

امپریالیسم از کلمه ی امپریال می آید . امپریال هم یعنی امپراطوری . بنابراین امپریالیسم به مفهوم طرفداری از امپراطوری می باشد . منظور از امپراطوری این است که کشوری سرزمین های زیادی را تصرف کرده ، و مردم آن کشورها را مجبور کنند تابع کشور تجاوزگر باشند . بدین ترتیب معنی ساده ی امپریالیسم ، تجاوز به کشورهای دیگر و جهانگیری می باشد .



در تمام کشورهای سرمایه داری ، قبل از اینکه این کشورها وارد مرحله ی امپریالیسم (آخرین مرحله ی سرمایه داری) شوند ، بین سرمایه داران بزرگ و کوچک و متوسط ، رقابت سختی وجود داشت ، سرمایه داران تنها در این فکر بودند که سود بیشتری ببرند . بهمین خاطر تکنیک را بهتر می کردند ، ماشینهای تولیدی پیشرفته و جدید وارد کارخانه می کردند و کارگران را به شدت استثمار می نمودند .



سرمایه داران بزرگ که شاید بیشتر از ده درصد نمی شدند ، شصت درصد کارگران را در اختیار داشتند ؛ و بقیه ی سرمایه داران ، یعنی نود درصد سرمایه داران ، حدود چهل درصد کارگران را در مؤسسات خود بکار گرفته بودند . در نتیجه سرمایه داران بزرگ که بیشتر کارگران را در اختیار داشتند ، کالا های بیشتری تولید می کردند . آنها حتی بیش از نصف تولیدات کشور را انجام می دادند. این بود که ادامه ی رقابت چیزی جز ضرر نصیبشان نمی کرد .

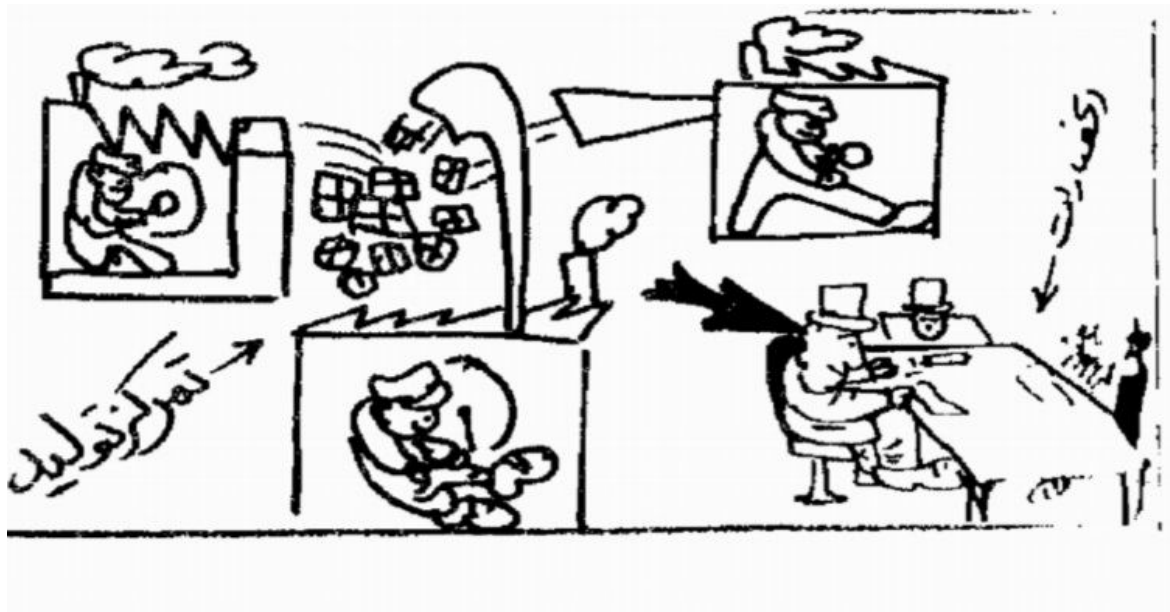
اتحاد و سازش بین تمام سرمایه داران بزرگ و متوسط و کوچک که در حال رقابت با یکدیگر بودند ، امری غیر ممکن بود ؛ ولی سازش و اتحاد میان ده درصد سرمایه داران (سرمایه داران بزرگ) چندان کار دشواری نبود .



و سرانجام نیز سرمایه داران بزرگ با هم سازش کردند :

« حال که رقابت همه ی سرمایه داران بزرگ و کوچک باعث شد که بیشترین قسمت تولیدات فقط در دست ما ده درصد سرمایه دار بزرگ جمع شود ، بهتر است باهم متحد شویم و رقابت آزاد را کنار بگذاریم ؛ اینطور هم راحت می توانیم قیمت کالاهایمان را هرچه دلمان خواست بالا ببریم ، و هم راحت می توانیم تولیدات را کنترل کنیم . و بدین ترتیب به سرمایه داران کوچکی که هنوز می خواهند رقابت را ادامه دهند ضربه ی محکمی می زنیم . »

رقابت آزاد باعث شد که تولیدات تقریباً یکجا جمع شود ؛ و این جمع شدن تولید در یکجا (تمرکز تولید) نیز بتدریج انحصارات را بوجود آورد .



سرمایه داران بزرگ برای اینکه تولیدات را کاملا در دست خود بگیرند ، سعی می کردند بوسیله ی راه هایی سرمایه داران کوچک و متوسط را هم مجبور کنند که یا به آنها بپیوندند ؛ و دست از رقابت بردارند ؛ و یا غیر اینصورت ورشکست می شدند . بعضی از این راهها از این قرار بود :

با خریداران کالاها ، قرارداد می بستند که فقط از آنها ، یعنی فقط از سرمایه داران بزرگ کالاهایشان را بخرند . یا با کارگران قرارداد می بستند که فقط برای آنها کار کنند ؛ و یا مثلا به هر ترتیبی شده بود نمی گذاشتند مواد اولیه ، یعنی موادی که کارخانه برای تولید کالا به آن نیاز داشت ، به سرمایه داران کوچک برسد ؛ و از اینجور چیزها .



یکی از راههایی که سرمایه داران بزرگ بوسیله ی آن سرمایه های پراکنده را يك جا جمع می کردند ، گسترش شرکت های سهامی بود .



سرمایه داران ، مخالف رقابت آزاد بودند . و همه ی این تلاش ها در جهت مبارزه با رقابت آزاد صورت می گرفت . وقتی بیش از نصف تولیدات توسط سرمایه داران بزرگ که ده درصد کل سرمایه داران را تشکیل می دادند ، انجام می گرفت ، اتحاد برای انحصاری کردن تولید تنها راهی بود که منافع آنان را حفظ می نمود . بهمین خاطر آنها اتحادیه هایی تشکیل دادند و قراردادهایی بستند که طبق آن قرار دادها :

۱- هیچ سرمایه داری حق نداشت کالایش را از سرمایه دار دیگری که همان نوع کالا را تولید می کند ، گران تر و یا ارزانتر بفروشد .

۲- مقدار کالایی را که هر سرمایه دار باید تولید می کرد ، تعیین می شد .

۳- بازارهای فروش بین سرمایه داران بزرگ تقسیم می گشت .

۴- مقدار مواد خام معینی به هر کارخانه دار داده می شد . و غیره .

انحصار ، گرچه توانست سرمایه داران را مجبور کند که در قیمت گذاشتن روی کالاها با یکدیگر رقابت نکنند ؛ و گرچه امپریالیستها می گویند : حاکمیت انحصارات رقابت و بحران را از میان می برد ، اما خود آنها بخوبی می دانند که انحصارات نه تنها رقابت را از بین نبرد ، بلکه رقابت را بیرحمانه تر کرده است . با حاکمیت انحصارات ، سرمایه داران بزرگ برای بدست آوردن بازار بیشتر و بهتر ، و بدست آوردن مواد خام بیشتر و غیره ، با یکدیگر دست به رقابت و مبارزه ی شدیدتر و خشن تری می زنند .



سرمایه ی مالی :

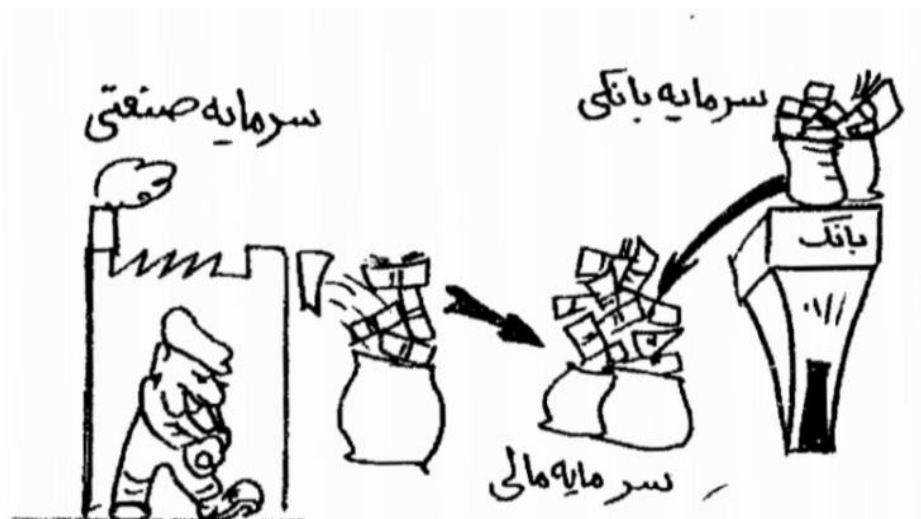
وقتی سرمایه دار ، سرمایه اش را به کار می اندازد ، باید منتظر سود آن باشد . این سود یکدفعه به دستش نمی رسد ؛ چون کالاها بتدریج تولید شده و به فروش می رسند . مثلاً یک سرمایه دار را در نظر بگیرید که صد میلیون تومان سرمایه را در جریان تولید انداخته است ؛ این سرمایه دار می خواهد بعدها بخشی از سود این سرمایه را به سرمایه اضافه کرده و بدین ترتیب کارخانه اش را توسعه بدهد . ولی از آنجا که هر روز مقداری کالا تولید شده و به فروش می رسد ، سود هم کم کم جمع می شود

؛ به همین جهت سرمایه دار باید ماهها منتظر بماند ، تا سرمایه اولیه ، همراه با ارزش اضافی بطور کامل در اختیارش قرار گیرد . بنابراین در این مدت هر روز مقداری پول بدست سرمایه دار می رسد که بی مصرف می ماند ؛ چرا بی مصرف می ماند ؟ چون سرمایه دار نمی تواند با سود يك روز کارخانه اش را گسترش دهد . در نتیجه این مقدار پول بی مصرف به بانک سپرده می شود .

همه ی سرمایه داران پولهای بی مصرف خود را به بانک می سپرند که بدین ترتیب سرمایه های بزرگی در بانک ها جمع می شود که دیگر بی مصرف نمی ماند ؛ زیرا سرمایه داران دیگری به آن سرمایه ها احتیاج پیدا کرده و آنها را بعنوان قرض از بانکها می گیرند ، و پس از مدتی همان پول را همراه با بهره اش بر می گردانند .

سرمایه داران صنعتی برای توسعه و گسترش کارخانجات خود به سرمایه هایی که در بانکها وجود دارند ، نیازمند می شوند . یعنی در واقع سرمایه ی انحصاری صنعتی (به معنی کارخانجات بزرگ و شرکتهای بزرگ صنعتی که در انحصار سرمایه داران بزرگ است) به سرمایه ی انحصاری بانکی (یعنی سرمایه های بزرگی که در بانکهای بزرگ جمع شده و در انحصار بانکداران می باشد) ، نیازمند می گردد و باهم ترکیب می شوند .

از در هم شدن سرمایه ی انحصاری صنعتی و سرمایه ی انحصاری بانکی ، سرمایه مالی بوجود می آید .



سرمایه انحصاری صنعتی + سرمایه انحصاری بانکی --> سرمایه مالی .

ترکیب سرمایه‌ی انحصاری صنعتی و سرمایه‌ی انحصاری بانکی را در این هم به خوبی می‌توان دید که بیشتر سرمایه‌داران بزرگی که همه‌کاره‌ی بانکها هستند و در بانکها دارای مقام می‌باشند، در کارخانه‌ها و شرکت‌های صنعتی هم دارای مقام‌های بزرگ هستند.

مثلاً هفتاد سال پیش در یک کشور امپریالیستی، سه بانک بزرگ اداره‌کننده‌ی صد و هشتاد مؤسسه‌ی صنعتی و دویست شرکت سهامی بودند. یعنی این سه بانک روی هم رفته در سیصد و هشتاد شرکت مقام داشتند. از طرف دیگر بیست و پنج کارخانه دار بزرگ هم جزو اداره‌کنندگان این سه بانک بودند.

از این مطلب معلوم می‌شود که چگونه هم بانکداران در شرکتهای صنعتی و تجاری مقام دارند، و هم کارخانه‌داران بزرگ در بانک‌ها صاحب مقام هستند. علاوه بر این روشن می‌شود که چگونه سرمایه‌ی انحصاری صنعتی و سرمایه‌ی انحصاری بانکی با هم ترکیب می‌گردند. و همانطور که قبلاً نیز گفتیم از ترکیب سرمایه‌ی انحصاری صنعتی و سرمایه‌ی انحصاری بانکی، سرمایه‌ی مالی بوجود می‌آید.

الیگارش‌ی مالی :

سرمایه‌داران بزرگ برای اینکه عمر خود را طولانی‌تر کنند، دستگاه‌های تبلیغاتی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات و غیره) و ارتش و پلیس را در اختیار خود می‌گیرند. از دستگاههای تبلیغاتی مانند رادیو، تلویزیون، مطبوعات و غیره، برای تبلیغ از نظام سرمایه‌داری، و سرگرم نمودن و فریب مردم استفاده می‌نمایند؛ و پلیس و ارتش را نیز برای سرکوب هر نوع اعتراضی به کار می‌گیرند.



در کشورهای امپریالیستی ، سرمایه داران بزرگ ، اینها که تعدادشان بسیار کم است ، تمام منابع و سرمایه های کشور را در دست دارند ؛ از زمین و کشاورزی و کارخانجات بزرگ و شرکتهای تولیدی و بانکها گرفته تا معدنیهای طلا ، نقره و الماس ، آهن و غیره . علاوه بر این ، سرمایه داران بزرگ برای حفظ این سرمایه ها ، ارتش ، پلیس ، رادیو ، تلویزیون ، مطبوعات و غیره را نیز در اختیار دارند .



الیگارش‌ی مالی یعنی قرار داشتن تمام امور اقتصادی و سیاسی در دست عده بسیار کمی که شاید ده درصد جامعه را هم تشکیل نمی‌دهند؛ و یا بهتر است بگوئیم، الیگارش‌ی مالی عبارت است از بزرگی عده‌ی بسیار کمی بر تمام مردم.

مثلاً در آمریکا همه چیز (زمین، کارخانجات بزرگ، شرکت‌های صنعتی بزرگ، مؤسسه‌های بانکی، وسایل تبلیغات، دستگاه‌های دولتی، دانشگاه‌ها، مدارس، مطبوعات و غیره و غیره) در دست شصت خانواده است. این شصت خانواده که به هشت گروه (گروه راکفلر، گروه مورگان، گروه دوپان و پنج گروه دیگر) تقسیم می‌شوند، تمام امور اقتصادی و سیاسی کشور را بطور اشتراکی در اختیار خود گرفته‌اند.

صدور سرمایه:

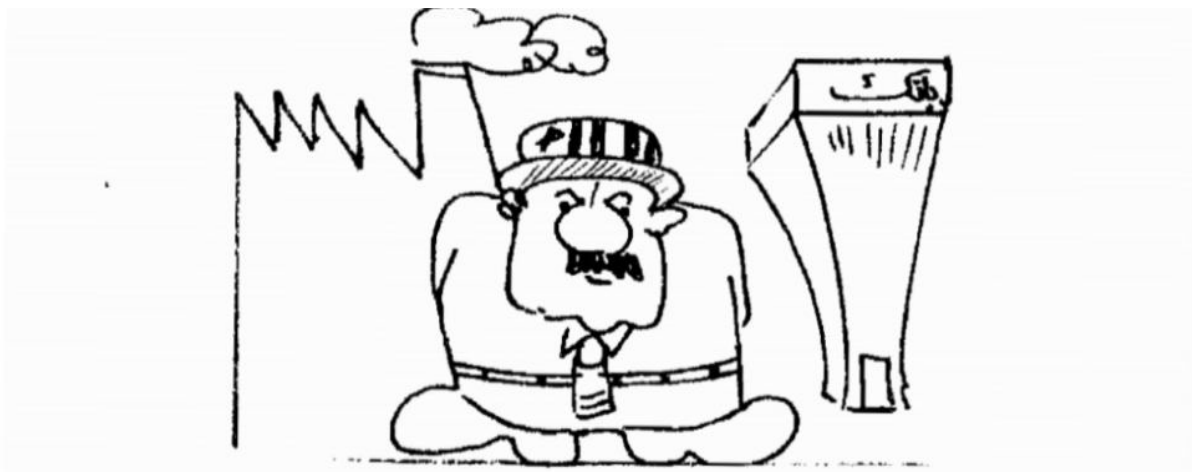
سرمایه‌داران بزرگ تمام سرمایه‌های خود را در داخل کشور به کار نمی‌اندازند؛ زیرا اینکار برای آنها صرف ندارد. قبلاً گفتیم که هر چه سرمایه گسترش یافته‌تر شود، نرخ سود پایین‌تر می‌آید (زیرا در فرمول نرخ سود، کل سرمایه که در مخرج کسر قرار دارد، هر چه بزرگ‌تر شود خود کسر کوچک‌تر می‌گردد). این است که سرمایه‌داران مقدار کمی از سرمایه‌هایشان را در داخل بکار می‌اندازند، و بقیه را که سرمایه‌های اضافی می‌باشد، به خارج صادر می‌کنند.



مهمترین علتی که باعث می شود سرمایه دار سرمایه اش را به خارج صادر کند ، پایین آمدن نرخ سود است . بنابر این سرمایه داران بزرگ که همیشه دنبال سود بیشتر هستند ، سرمایه هایشان را به کشورهای عقب مانده صادر می کنند ؛ چونکه در این کشورها دستمزد کم است ، زمین و مواد خام ارزان می باشند و غیره ، بدین ترتیب در فرمول نرخ سود ، کل سرمایه که در مخرج قرار دارد ، کوچک ، و ارزش اضافی که در صورت کسر می باشد ، بزرگ می گردد ، و در نتیجه کسر بزرگ میشود ، یعنی نرخ سود بالا می رود .

معمولاً سرمایه داران به دو راه سرمایه هایشان را صادر می کنند . یک راه این است که آنها سرمایه هایشان را به سرمایه داران کشورهای دیگر قرض می دهند و با بهره هایی که روی سرمایه ها می گیرند ، کلی سود می برند .

دومین راه به این ترتیب است که سرمایه داران بزرگ در کشورهای عقب مانده کارخانجات عظیم می سازند ، شرکت های صنعتی و تجاری تأسیس می کنند ، بانکهای بزرگ بوجود می آورند و غیره .

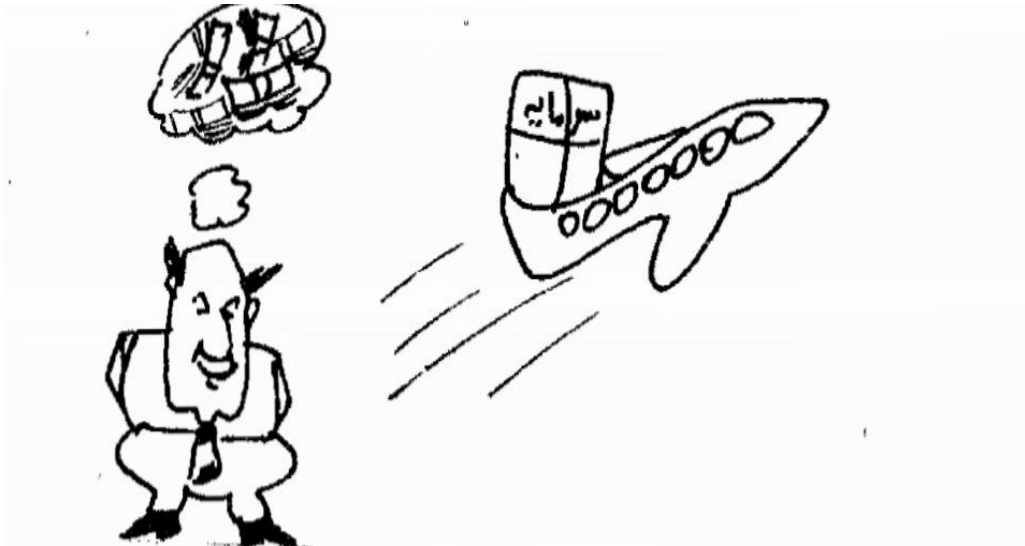


با اینکه در امپریالیسم صدور سرمایه اهمیت زیادی پیدا می کند ، ولی این امر مانع از صدور کالا نمی گردد . اتفاقاً صدور سرمایه ، صدور کالا را راحت تر از پیش می کند ؛ به عنوان مثال وقتی یک کشور امپریالیستی به کشوری سرمایه قرض می دهد ، آن کشور را مجبور می نماید که کالاهای خود را از کشور قرض دهنده بخرد .

جالب اینجاست که سرمایه داران وقتی سرمایه های خود را به خوارج صادر می کنند ، برای فریب دادن مردم کشورهای عقب افتاده می گویند :

« ما علاقه داریم که صنعت در تمام جهان پیشرفت کند ؛ به همین خاطر چون دیدیم در اینجا از صنعت خبری نیست و مردم زندگی بدی دارند ، دلمان سوخت و آمدیم کمکی به این کشور عقب مانده بکنیم !
«

اما در واقع آنها به خاطر غارت منابع و ثروت آن کشور و از همه مهمتر غارت نیروی کار زحمتکشان و به جیب زدن سودهای فراوان ، سرمایه هایشان را به خارج صادر می کنند .



وقتی سرمایه داران بزرگ کشورهای امپریالیستی می خواهند سرمایه هایشان را به خارج صادر کنند ، بر سر بدست آوردن هر چه بیشتر بازارهای جهانی ، بین آنها مبارزه و رقابت شدیدی در می گیرد . در تقسیم دنیا بین امپریالیستها ، امپریالیست هایی که سرمایه اضافی شان بیشتر باشد ، سهم بیشتری گیرشان می آید ؛ و برعکس ، هر چه امپریالیست ها سرمایه شان کمتر باشد ، بازارهای کمتری نصیبشان خواهد شد . بنابراین می بینیم که جهان به نسبت مقدار سرمایه ی اضافی ای که هر کشور امپریالیستی دارد ، بین آنها تقسیم می گردد .

امپریالیست ها می گویند تقسیم جهان برای جلوگیری از وقوع جنگ است ؛ اما با تقسیم جهان نیز اختلافات آنان حل نشده ، و خطر بروز جنگ نه تنها از بین نمی رود ، بلکه بیشتر از پیش می شود .

چرا ؟ برای اینکه بعضی از کشورهای امپریالیستی که موقع تقسیم جهان سرمایه ی اضافی کمی داشتند ، سهم کمتری به آنها رسیده ، و بعدها که سرمایه ی اضافی شان زیادتر شده ، خواهان سهم بیشتری می شوند . و یا مثلاً بعضی از کشورها هنگام تقسیم جهان ، به علل مختلف در تقسیم شرکت نداشته و

به همین جهت سهمی گیرشان نیامده ، ولی بعدها صاحب سرمایه اضافی شده و می خواهند تقسیم جهان از اول صورت بگیرد تا سهمی هم گیر آنها بیاید .



اقتصاد سیاسی بزبان ساده

محمد رضا قرطبی



انتشارات پیوند
تهران، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه